هذا کتاب اسرار قاسمی

در علم کیمیا و سیمیا و ریمیا و لیمیا و هیمیا

و باید دانست کرچی بردن به
نیهانی که در فصل کیمیا و سیمیا و ریمیا
مرقوم است بغیر دانش اشکال حروف که مصنف
ایجاد آن کرده از قبیل مشکلات است که حل آن
نمیشد و دن نظر بر آن صورت نمی بند لهذا نظر
بر تسهیل این شکل و فهم عوام

حل رموز آن ابجد حروف هند نموده
و بالای هر یک از آن اشکال عدد هندسه را
درج نموده که عامل در وقت استخراج آنها از روی
حروف هجی دریافت نموده و نظر بر آن صفحه داشته مطلب
منهو خواهد شد اللهم اغفر للبانی و الساعی
و الراقم و لجمیع المؤمنین و المؤمنات بجاه
محمد و آله الطاهرین

در علم کیمیا و سیمیا یا فتاح و لیمیا و ریمیا و هیمیا

هذا کتاب اسرار قاسمی

من تألیفات جناب ملا حسین الکاشفی قدس سره

بسم الله الرحمن الرحیم

باسمه سبحانه و تعالی حضرت قاسم العطیات و عالم السر و الخفیات له الحمد فی الغدوات والعشیات
بعون عنایت بی نهایت جیب زمر الترجیب خود را صلوات الله و سلامه علیه علی عرشه
المقربین لدیه کسوت صفوت پوشانید و بر منصه علوم جلوه جمال رزانی فرموده که و
یعلمهم الله الکتاب و الحکمه و چون بر زبان معجز نشان در طلب حقایق دانش دعا ضراعت انمای
ارنا الاشیاء کما هی جاری داشته تاکید اجابت را اینکلمات معالی سمات تلقین فرموکه
و قل رب زدنی علما و از اینجا معلوم میشود که در خزائن قدرت جوهری شریفتر از علم و نفیس
تر از دانش نیست و سر آیت و الذین اوتوا العلم درجات مؤکد اینصورت و مؤید اینمعنی است و
حضرت ولایت رتبت مظهر عجائب و مظهر غرائب فارس میدان هل اتی و مدرس مدرسه
سلونی مطلع انوار الرضا علی المرتضی علی محمد و اهل بیته جلائل الصلوة و کرائم التحیات
در فضیلت علما و شرف علم میفرماید شعر ما الفخر الا لاهل العلم انهم ؛ علی الهدی لمن
استهدی ادلاء نظم علم بود زندگی جان و دل ؛ علم دهد تازگی آب و گل ؛ علم نسیم

چمن جان بود؛ نایحهٔ روضهٔ رضوان بود؛ روشنی دیدهٔ امید اوست؛ واسطهٔ رحمت
جاوید اوست؛ هر که به سر چشمهٔ دانش رسید؛ آب حیات ابد بر او چشید؛ و بقسمت اولی
انواع علوم و اصناف آن دو قسمست جلیه و خفیه جلیه آنست که بسمت اشتهار
یافته اکثر علماء بر قواعد و قوانین آن مطلع میشوند و احاطهٔ دقائق کلیات و جزئیات
آن مینمایند و خفیه آنکه در زوایای اختفاء مانده هر کس را وقوف بر حقایق اسرار و بدایع
آثار آن میسر نشود و بی ریاضت تمام و مجاهدت لاکلام اطلاع بر قانون استخراج خبایا
واسطهٔ استنباط خفایای آن دست ندهد و از جملهٔ خفیات علوم محتجبه خمسه است که از
حروف اوایل اسماء آنها بر وجهی که حکمای یونان وضع فرموده اند نکتهٔ کله سر مستفاد میگردد
و بزبان اشارت دو حرف دیگر در تمام هر یک بعد از حروف مبادی بافصح اللغات نمایان مینماید
باینکه این علم دریاییست مشتمل بر اصداف غرائب و هر صدف منطوی بر جواهر غائب و در حرف
آخر ز هر اسمی بهمان لغت ندای طرب باسماع ارباب طلب میرساند مصرع عاشقی گو
بشنود او از دل اول آنها علم صناعت اکسیرست و آن علمیست متبدل قوت اجسام
معدنیه بعضی ببعضی تا حاصل شود ذهب و فضه از باقی فلزات و آنرا کیمیا خوانند و در این علم
کتب و تصانیف بسیار است چون سبعه و سبعین و نخب جابر و شذور الذهب و مکتسب و رسائل
جلدکی و مجریطی و میزان و اشعار خالد المغربی حضرت مولوی و سلطان ولد و ابن عمویه و امثال آن
دوم علم طلسمات و آن علمیست که بدو دانسته میشود کیفیات تمزیج قوتهای فاعلهٔ عالیه بمنفعلهٔ سافله تا فعلی
غریب از آن حادث گردد و آنرا لیمیا گویند و در این علم تصانیف بسیار است چون مصحف هرمس الهرامسه و
حل المشکلات و طلسمات از حکیم ملطم هنگو و دوالیس اسکندرانی و تماثیل ابوبکر بن وحشیه و مانند آن
سیم علم نیرنجات و آن معرفت احوال سبعهٔ سیاره است از حیثیت تصرفات ایشان که فواعل علوی اند در

توابل سفلی و دعوات و خواتم و بخورات آن و تسخیر روحانیات و عزائم جنیان و معرفت اقداح و مندل
و مثل آن و این علم مسمی باشد به هیمیا و از کتب معتبره شامل این سر مکتوم و رسائل هلالیه بیان قواعد
آن را متکفل است چهارم علم خیالات و آن علمی است که بدان تصرف در خیالات میکنند و نمایش
احداث مثالات خیالیه است و آنها در خارج وجود نیست و این علم به سیمیا مشهور است و در او
مؤلفات حکمای قدیم بسیار است چون نوامیس افلاطون و مختصر جالینوس و عشر مقالات و خلاصه
کتب بلیناس پنجم علم شعبدات و آن دانستن قوای جواهر ارضیه است و مزج آن بیکدیگر از آن
قوای حادث گردد که از آن قوت فعلی مقرر بغرایب صدور یابد و این علم را ریمیا نام نهاده اند و ضوابط
آن در رسائل خسروشاه معمائی و حاوی دکوک اشراقی مذکور است و کتاب سحر العیون ابی عبد الله المغربی
که بکتاب ابن الحلاج مشهور شده مشتمل بر علم سیمیا و ریمیا و رسائل عیون الحقائق و ایضاح الطرائق
نیز از مؤلفات حکیم ابو القاسم احمد السماوی فنین آخرین را جامع است و کتاب حل المشکلات که حاوی بر
علم لیمیا و کتاب سر المکتوم که علم هیمیا را شامل و رسالة الجلدکی که علم کیمیا را متکفل است و این کتب
علوم خمسه را حکیم ربانی شیخ شهاب الدین از لغت یونانی سهروردی قدس الله سره بعربی ترجمه فرموده
و بعضی کلمات را بخط طلسمات نوشته و فائده آن بکسی میرسد که بلغات عربیه و اصطلاحات ادبیه و علوم
متنوعه و خطوط غریبه واقف تلمیذ بی تعلیم استاد ماهر و تلقین معلم کامل وصول بدان مقصد اقصی
محال است و نزول آن مرصد اسنی مجرد وهم و خیال رباعی بیچاره غم کسی بجائی نرسید ؛ تا خون نشود
دلی بکامی نرسید ؛ از گلشن حکمت و گلستان هنر ؛ بوئی که دماغ هر مشامی نرسید پس بنا بر
عموم فوائد و شمول عوائد این پنج کتاب که لب الباب و مقبول اولی الالباب است امتثال بمثال لازم
الامتثال عالیجناب سیادة مآب نقابت انتساب جلال الحشمة و الدولة قوام الدین و الملة سریر
آرای کاه خسروی امیر سید قاسم لازال مؤیدا بالنفس القدسیة و مخصوصا من فیضان فضله بالکرامة

الانبیاء سمت صدور یافت که این فقیر حقیر حسین بن علی الواعظ الکاشفی ایده الله تعالی باللطف الخفی
الکتاب خمسه ذاکر هر یک بحقیقت گلشنی است مشتمل بر گلهای تازه و مخزنیست محتوی بر نقود و جواهر
بی اندازه بلغت فارسی ترجمه کند و در هر زاویه که خانه باشد وکم من خبایا فی الزوایا بر طبق توضیح
نهاده نوعی سازد که هر یکی از طالبان صادق و محرمان اسرار و دقائق بقدر استعداد و استحقاق خود از
آن فائده تواند گرفت مصرع اندر خود بخود عمر بلجامی و پس آن امر مطاع را بجا رسیده تمام اطلاعست
نموده بترجمه کتب مذکور اشتغال رفت و قواعد علوم مذکوره هر پنج کتاب بران اشتمال داشت بازوانده
که از کتب دیگر هم دران پنج فن بنظر رسیده بود با آنها انضمام داده بر نمطی خاص بعبارت روشن ایراد
نموده و بعضی الفاظ که تصریح بدان مقتضای حکمت نبود بقلم خاص مرقوم گشت مصرع تا نامحرم
دور بود از حرمش و این رساله را که باسرار قاسمی مسمی گشته بر پنج مقصد مبنی ساخت و هر
مقصدی مشتمل بر چند اصل و خاتمه و هر اصلی منطوی بر چند فصل فصل ومن الله التوفیق مقصد
اول در علم سیمیا و کلیات آن بر چهار قسم است یعنی چهار اصل و خاتمه اشتمال دارد اصل بباید دانست
که اصل همه اصلها در این علم سه چیز است عظام و رماد و مداد و مدار اعمال بنا بر این اصول ثلثه
است و بیان هر یک از اینها در فصلی مذکور میگردد فصل اول در استخوانها و آن عبارتست از سه
استخوان ه ۴ ه ۴ و خواتیم ثلثه و اسماء ثلثه متعلقه و منسوبه بان و کیفیت حصول آن براین منوال
است که بکیر باسم الله تعالی و برکته و دهمنه ه ۴ ه ۴ را بیست و چهار روز بریاضت و به اقدام
نماید و آوازاد در قفس محبوس ساخته طعمه از حب السودن خورانند و بجای آب گلاب خوشبو تو اشامانند و
در روز بیست و پنج کارد تیز که از نحاس احمر باشد ساخته باشند بستانند و این اسم اعظم را بقلم
طلسمات بر این وجه که مسطور است

دم ۱۸۱۹۶۱۱ ۱۱/ح۱۱۱۹ ۶۱۱۱۸۱۱۵۹۰۱۱۱۸۶۱۰

این صورت طلسم بهتر و درست است

اعل ١١ددھ ١ ١ ٨ ١١١١ ٤ ٩ ١١١ح و ١١ ١١ ٤ و ١ ٨ ٩ دم

ودر نسخهٔ دیگر چنین دیده شده

١١و ١ کسر ١ و د ل ل ١١١١ ٦ ٩ ١١١ح و ١١ ١١٦ و ١ ک ل ل و م

ودر نسخهٔ دیگر طلسم باین نهج دیده شد

١٨٩ ل ١١٠ ٥ ٩ ل ١١ ٨ ١١١١ ٦ ٩ ١١١ح ١١ ١١١٦٦٩٩ ١ک ١١ و ٩

اعینونی لما ارید بر آن کارد بنویسد این وقتی باید که قمر متصل باشد بجذاونه طالع این کس که حامل است واگر طالع او معلوم نباشد طالع مسأله بگیرد و قمر را بصاحب این طالع مرقوی باید پس او را بدان کارد ذبح کند بر لوحی از رصاص و ملاحظهٔ تمام باید نمود که یکقطره از خون او بر زمین نریزد و بجملکه تمام عمل بفنا اذ باید پس سر شرا از تن جدا کند و دلش از میان دو کتف بیرون آورد و ❋ × او را از مفرق قطع کند و اطراف باز و او را بگیرد و سر ترکه الطول برهما دنبال پوست بان ضم نماید و راس قلب و المراف اجمر و برهما در آزاد و دراده ظرفی پاک محفوظ سازد و در حفظ آن مبالغه فضلات پاک کرده در دیگ اندازد و بآتش معتدل پخته سازد و گوشت و شوربا او را تمامی تناول نماید البته جهد نماید تا استخوانهای او شکسته و خائیده نشود و ضایع نکند و یکقطره از آن غائب نشود پس جمیع استخوانها را اگر چه او را در طاس آب اندازد و باحتیاط تمام در مکرهٔ یک استخوان بزرگ ببیند بر سر آب ماند و یکی دیگر در وسط آب قرار گرفته و یکی دیگر بته آب رسوب کرده این سه استخوان را بردارد و نشان کند که مدار عمل برانهاست و باقی استخوان ریزهها را با آن سر و بال و دل و ترکه نگاه داشته بود ضم کند و در ظرف آبگینه مطین بطین الحکمه با آتش بسوزد تا خاکستر گردد و آنرا از ماده الاول خوانند در ظرفی پاکیزه باید نگاه داشت تا وقت عمل و عمل آن در فصل زیاد مذکور خواهد شد در این فصل اعمال عظام ثلثه نوشته میشود در شرح حل و [illegible]

اول بدانکه استخوان که در تن آب سوب کرده طبع تراب دارد و او را روحانیتی هست که او را شمعون خوانند عمل او بر معدنیات و نباتات است و آنچه تعلق بکوه و صحرا دارد و او را خاتمی است که او را خاتم الطاعه گویند و او را در این عمل عجایب غریبه است در علم تسخیر جن اسمی دارد که در وقت عمل بدان تکلم باید نمود و آن بمنزله عهد قسم است در تسخیرات پس آن خاتم را بر آن عظم باید نوشت با اسم روحانیت و آن بر این وجهست که کشیده وقت عمل بلاجورد باید نوشت و اسم او اینست عَلَهَا کَطَطَیْنَسَا و چون کسی خواهد که عمل کند بر استخوان و هر آینه عمل او در ارضیات خواهد بود بستانند آنچه خواهد از معدنیات یا معمولات از آن مثل طاسی بزرگ از مس یا فلزی و بگیرد آن استخوان را که خاتم و اسم روحانیت او بر آن مکتوبست بر بالای صفه از صاحب بوم یا اهل و خداوند ساعت که عمل در آن واقع میشود استمداد نموده نام ایشان را برد و با اسمی که شمعون قسم این علم است متکلم شود و بنگاه و یکبار بخوانند پس بگوید یا شمعون خذ علی هذا العیون یا نطاس یا آنکه حاضر باشد از نظر حاضران غایب شود بر وجهیکه حاضران مطلق آنرا نبینند تا وقتی که استخوان برداشته شود و از تکلم بدان اسم خاموش گردد و این عمل نمونه ایست که جهة مثال آورده شد و بدین استخوان در جمیع اجزاء ارضی و جبال و معادن و گیاهها بیساق بر هر وجه که خواهند صرف توان کرد بعون الله تعالی و توفیقه

وصل دویم آن عظم که در وسط آب بود بر طبع هواست و اسم روحانیت او زیتونست و او را خاتمیست باین منوال که نوشته شد و اسم او اینست لو سُحُطَهَنَیْشَا و عمل این عظم در هوائیاتست و در طیور است و در ابر و برق و رعد و باران و برف و امثال آن و این عمل بنهایتاست و برای مثال یک عمل بیاوریم چون کسی خواهد که چنان نماید که بآسمان بالا میرود بگیرد استخوان مذکور را بعد از کتابت خاتم و اسم روحانیت بر آن و اسم قسم را چهل و نه بار بخوانند و از دست خود چیزی باند

زیتون

دمسن و چوب و امثال آن بر هوا افکند و نام روز و شب و ساعت هر روز گوید یا زیتمون خذ علی العیون
و گوید تم ایشان بنگرید حضار آن محفل چنان ببینند که او با الامیر و با آنکه خود در میان قوم نشسته
باشد و هم از تعالی او متعجب و متحیر باشند تصرف در این عمل از حیز حساب و شمار بیرون است و کمال تسخیر آن
استخوان بکه بر سر آب العلوم طبع نار دارد و اسم روحانیت او سلیموتن و خاتم او بدین نمط و اسم قسم او
این است کیعیتسلهویثا و عملش در نار باشد که هر نوع که خواهد تصرف توانند
کرد مثلا اگر خواهد که چنان فرانماید که آتشی عظیم بر افروخته است و او در میان نشسته و با آتش بازی
میکند بگیرد علم مذکور را و اسم روحانیت و خاتم بر او نویسد چهل و دو بار اسم قسم بر او بخواند صاحب
روز و شب را و خداوند ساعت را یاد کند و گوید یا میمون خذ علی العیون مردم را آتش در نظر آید
گوید تم در آتش بنگرید همه او را در آتش ببینند حال آنکه او با همه ایشان نشسته باشد و مثل این عمل
در ناریات بسیار است والعاقل یکفیه الاشارة **نکته** بباید دانست که این سه روحانیت که مذکور
شد و ایضا از روحانیت نیز اعظم اند و تسلط ایشان در جمیع اعمال سیمیا و شعبده و تصرف در خیالات و
تلبیس بر بسوین نزد علمای این فن ثابت است و هر یک از این روحانیات مقدم جماعتی اند از ارواح که آن جمع
همه مطیع این سه روحانیت اند هر که محافظت و مداومت کند بر این اسما او را لحن و اتباع پدید آیند که در
هر چه غرض باید مراد نمایند معاونت کنند شرط کلی معرفت اصحاب ایام و ارباب ساعات است و بعضی از معارف
ارباب فصول سنه را نیز داخل داده اند و در خاتمه ایمائی بدان نستن اینجا بیفتد خواهد **فصل دویم در کار**
رماد و آن نیز سه نوع است **رماد اول** و در فصل سابق شمه از الصوت تحریر رفت در ما
ثانیه آن رماد وصورت عمل آن روجر باشد که افراح را از اشیائی
او بر دارند بمقدار که باشد در اغلب چهار میباشد یا کمتر از آن از شب پنجشنبه اول یا آخر ماه ربیع الاول
بوقتیکه زحل در تثلیث عطارد باشد دخمره جدید ایشان زند در غیر ماه ربیع الاول نیز میشاید اما عمل در این

ماه اتم و اکمل است والبته در پنجشنبه اول یا آخر ماه باید بوقت تثلیث زحل و عطارد و هنگام بودن آن
ابتدا از اشیا نه هفت نوبت این اسماء باید خواند طهیرة طهرة فقعلیش نقعلیش آنذیوش
ابدیوش اروش ماروش صهیوش والیش هادوش مبهوش الوغاث تبغاث طلیوث
شلیوث اَجِبْ یا ببطروش بطیموخ طیموخ قدایش قدّوس سبّوح ربّ الملئکة والروح
اَجیبوا ایّتها الارواح الشمسیة النورانیة واَصلوا امرکم بهذا الاسم العظیم هلبلشاع
بطا بطلط خیلف هشهس هسس سلیع لعرها هارش توکل ناهش یعو بیلوه تبلر تکفال
و بعد از خواندن این افراخ را بر باید داشت و بوقت مذکوره در برج اخضر باید افکند و مثل ذو
الرأس دفن باید کرد اگر افراخ چهار اند در سر چهار راه و اگر سه اند در سر سه راه و اگر دو اند بر ممرّ دو
راه و در یکی عمل نیست و اولی آنست که چهار باشند چون دفن کنند هفت شبانروز محافظت باید
نمود تا کسی بر آن مطلع نشود تا جانوری ببوی ایشان قصد نبش نکنند و در شب هشتم در وقتی که مردم
در خواب باشند او از فرود نشسته باشد آن ظرف را بیرون آرد و دو تا یا از ایشان بیند وی در روا ورد
بادو
ویکی از ایشان ایستاده بار نمود باز اسماء مذکوره را هفت بار بخواند بر ایشان دمد بیرون آرد و در آتش
افکند تمام ایشان از گوشت و پوست و استخوان بسوزانند تا خاکستر شوند پس او را محفوظ سازد که در ثنا
نافع است **امّا رماد ثالث** در خاصیت از رماد اول و ثانی بیشتر است و آن رماد را از
[illegible] گیرند و این رماد باید که یکرنگ باشد سیاه یا سپید و نقطه از لونی
دیگر با او نباشد و طعم و ابدا نباید که بر وجه حکمت باشد اما طعمه او چنانست که از نان گندم است و
یکسیر بگیرد و بمقدار خس و زنان و روغن زیت اسوا اضافه کند هر دو را در هاون بکوبد نرم نعت
تا با یکدیگر ممتزج گردند چون مرهم پس آن را به سه قسم منقسم سازد و در هر شبانروز یک قسم بوی
خورانند و آب و خمر انگوری باشد مخلوط بدهن زیت مذکور و بعد از سه شبانروز که بر این وجه

تطعیم تسقیه کرده باشد او را در درون دیگ سفالین که تنک کرده که نو باشد و هنوز در وی چیزی نپخته
باشند در زیر وی آتش نکرده بکار دیوالاید که بغایت تیز باشد بیخ نموده بر وی هیکه خون او
بر هیچ چیز در خارج نریزد پس دل او را بیرون آرد از جسد او و بشکافد هفت دانه از شجرهٔ خروع
در درون آن دل نهد و شکاف آن را بریسمان ابریشم محکم ببندد تا آن حبوب از وی بیرون نیاید پس در
دیگ افکنده بعد از آنکه تمام او را با خون در دیگ نهاده باشد ذرور بلبناسی برود دکی دبرزد و
عمل این ذرور برای نوع است که بگیرد بیست و یک دانه از حب الخروع و آن را وزن نماید و بهمان وزن
خولنجان مصری حاضر کند و هر یک را جدا جدا بکوبد و بغایت نرم به بیزد بحریر تنک چشم تا چون
غبار بیخته شود آنگه با هم بیامیزد و این ذرور در آن دیگ باشد تا با خون و سایر اخلاط که در
دیگ است آمیخته شود و سر دیگ را محکم کنند آنگه تنوری گرم سازد و آن دیگ را که قبل از این مطین
ساخته باشد و خشک گردانیده در آن تنور نهد چون او را پر خاکستر کند باید که مقدار یک شبر
خاکستر بالای دیگ باشد پس بکشد آتش در این تنور بسوزد تا هر چه در دیگ است محترق گردد و
یک شبانه روز دها کند پس دیگ را بیرون آرد و دل سوخته را اگر دو حبوبی که در وی بوده بنگرد
هر چه سوخته باشد باز در دیگ اندازد و آنچه نسوخته باشد نیکو نگهدارد که جهة اخفا بکار آید
تتمه رمادی که در دیگ است بیرون آرد و محافظت نماید که برای عملهای کلی میتوان کرد و این رماد
ثالث گویند و خاصیت هر رمادی در وصلی آورده میشود **وصل اول** در خاصیت رماد
و آن انقلاب [illegible] است از صورتی بصورتی و اصل در این عمل بخور است و
ساختن این بخور چنان باشد که بگیرند حب الخروع و حب الآس و حب اللورد و حب برنج از هر یک
رمی جدا جدا هر یک را نرم بکوبد تا چون غبار شود پس بزند و با هم برامیزند و بوزن مجموع رماد
مذکور اضافه نموده بدم فصاد یا حجام عجین کنند آنگه از وی حبوب سازند هر حبه دو دانگ و بر ۲

بنحیر محافظت نماید چون خواهند که عمل کنند مادۀ مذکور را بدانسان و گلاب حل سازد و بر هر
ورق باشد بنویسد اسمی از اسمای ثلاثه که مختص است بدان مفرد نه مرکب یعنی حرف حرف نویسند
بقلم داودی و علامت خاتم نیز رقم زنند بر همان وجه که مذکور شد اسمای مختصر هر یک بخوانند
و آن اوراق را بدست گرفته ایشان را حاضر کنند بدست وی دهند یکی از حبوب بخور را بر آتش
نهند در زیر جامه او و گوید کن الطیر فلانی او الحیوان الفلانی فانه یکون بشکل مشکله بقدرة
الله تعالی و در هیچ رساله بیان بقلم داودی نکرده این فقیر صورتان قلم را پیدا کرده اسماء
ثلثه را بحرف مفرده اینجا ثبت کرده تا عامل در اثنای عمل فرو نماند اما شمعون را بدین وجه نویسند
[illegible] اما اسم زیتون را بدین وجه نویسند [illegible]
[illegible] و اما سیمون [illegible] و واضع این قلم حضرت داود علی
نبینا و علیه السلام بوده شمعون [illegible] زیتون [illegible]
[illegible] وسیمون [illegible] **وصل دوم** در خاصیت رما ثلثه و
براو عمل بسیار است وقتی که مداد سازند و آن در فصل ثالث گفته خواهد شد بدانکه مداد
سازند از او عمل اخفا حاصل میشود و کیفیت این عمل چنانست که اگر در هفت دانه حب خروع یا
لوبیا در خون اسود سالخ یعنی حیه سیاه بیاغازد هفت شبانه روز بعد از آن بیرون آرد و هفت
روز دیگر در خون گربه سیاه پرورش دهد بعد از آن دفن کند در خاکی که بار مادۀ مذکور آمیخته
باشد بدین خون اخترکرده و این دانها اندک وقتی بروید شاخها پیدا آرد و تخم او برسد پس
هر لوبیا را از بادانهای خروع کند و آئینه صافی در برابر روی خود بدارد و یک دانه در زیر زبان
میگیرد و در آئینه مینگرد تا وقتی که شخص خود را در آئینه نبیند آن حب را نگاه دارد و باقی را بیفکند
که با آن هیچ کار نیست پس هرگاه که خواهد کسی او را نبیند آن حب را در زیر زبان گیرد و هرجا که خواهد

رود که هیچ کس او را نبیند بقدرة الله تعالی **وصل سوم** در خاصیت رماد ثالث
آن است که مداد سازند جهت اخفا بکار آید بدان جرته حب دست که از آن اول سوخته باشد با ید
هفت روز در میان آن رماد پرورش دهد پس بیرون آرد و هرگاه که خواهد در دهان نهد و
اسماء مذکوره [illegible] اند و قدری از این رماد بر گریبان جامه خود بریزد و مقداری در آستین
افشاند و هر جا که خواهد [illegible] رود مطلقا نظر کسی در نیابد باقی خواص او در فصل مداد گفته خواهد
شد **فصل سیم** در مداد بحقیقت مداد همان رماد است که با چیزی مخلوط ملیسازند و بدان
کتابت میکنند خاصیتی بر آن ثابت متفرع میشود و مداد سه نوع است مداد اول که از رماد اول
سازند و مداد ثانی که از رماد ثانی حاصل کنند ماده مداد ثالث رماد ثالث است و ملخواص
ستر مداد را در سه وصل ذکر کنیم **وصل اول** در خاصیت مداد اول قبل از این در
وصل اول از فصل ثانی یکی از خواص او در انقلاب نفوس مذکور شد بر سبیل اجمال پس اگر
بتفصیل خواهد مثلا که [symbols] را خواهد که طیره گرداند رماد مذکور را بخوان
قصاد مخلوط سازد و بدست و مذکور در اسمی که بر طبع هوا است عمل کند بر ورقی که خواهد کتابت
فرماید بدست کسی دهد و بدین معلوم تحت ابواب و تنجیز باید با سماء مختصر بر و حاضر و متکلم
شود و گوید که حاصل این سماء که فلان است در عین ناظران طیره لانی گردان که بعدت الهی انجم
نام برده با نیز از نوع جنس شود و شرط کلی آن است که بر آن ورق این اشکال مسطور بنویسد و هی
هذه [symbols]
[symbols] نوع دیگر اگر [symbols] را خواهد که
[symbols] گرداند رماد مذکور را بآب انسانی حل کند بر ورقی بنویسد همان اسم
ثانی را بکیفیت مذکوره و این شکل نیز ثبت کند [symbols]

م ما ممه مامه هره هامه [symbol] مـه ممـه ک مامه مامه ع ویتجبر
وتکلّم باسماء مختصره وفلان زاد رحشم هر که او را ببیند فلان گرداند برهمین نهج است که مذکور
شد و بقدرت ربانی انچه نامبرده همان شود و ان شکل غافل نشود که او را بلغت یونان فلقطیر
گویند یعنی یار و مددکار و از پیش برنده کار **وصل ثانی** در مداد دوم و ان رماد
ثانی باشد ممزوج و محلول بدم [symbols] و خواص این بسیار است و از
جمله پنج خاصیت اینجا مسطور میگردد و ظهور هر خاصیتی موقوف بر فلقطیر است یعنی حروفیکه بر
ان مداد نوشته شود بقلم طبیع **خاصیّت اوّل** اگر بدین مداد فلقطیر او را شب
یکشنبه بر طشتی از نحاس نویسند و انرا پر آب سازد و سه ورق از درخت لاو لاو در آب افکنند
ان طشترا بر اتش دان نهند و اتش نرم نرم در زیران بر افروزند تا گرم شود پس فرو دارند و
بشاخی از همان درخت ابرا تحریک نمایند و باسمائی ظاهره که در اول فصل ثانی مذکور شد تکلم
کردند اوازی دلپذیر و صوتی احسن و صدای روح بخش از ان اب ظاهر شود اگر تغنّی کنند همان
تغنّی بسمع رسد اگر چیزی بخوانند همان چیزی شنوند و اگر ندبه کنند همان نوع صوتی پدید
اید و در کرم شاه نیز همین معنی جو کرد و فلقطیر او اینست [symbols] ع (
لمه [symbol] **خاصیّت دوم** چون خواهد که طیران کند از مکانی بمکانی فلقطیر این
عمل را بمداد مذکور بنویسد بر نعلینی که از پوست تمساح ساخته باشد از دست داور برد چنانکه
دست او را مس نکند از چوب ازاد قضیبی بدست گیرد و باسمائی ظاهره تکلم کند متوجه شود بمکانی
که مطلوبست که در وقت و ساعت بدانجا رسد بنوعی که هیچ مرغ در طیران بدین مقدار زمان نتواند
رسید فلقطیر او اینست [symbols] **خاصیّت سیم** اگر فلقطیر این عمل
بهمین مداد مذکور بر عمودی از حدید که طول او مقدار شبری باشد بنویسد او را در موضع غرس

کند مثل درختی و بوقت غرس اسماء مذکوره را بخوانند هر که بدان موضع رسد مرد عربی ببیند
ایستاده و اژدهائی بدست گرفته که آتش از دهن او بیرون میاید از خوف بترسد از آن مقام
بگریزد و فلقطیرش این است هسح جو محمد مہ ه طلا لو مر سے مسم

خاصیت چهارم اگر کسی در شب جمعه بدین مداد فلقطیر او را بر هر دو کف دست
بنویسد و بر بامی بلند یا پشته عالی یا کوهی مرتفع بر آید هر دو کف بگشاید اسماء معلومه بخواند
فی الحال عمودی از نور بر او فرود آید بنوعی او را احاطه کند که از نظر مردم غائب گردد و کسی را
طاقت نظر کردن بر آن نور نبود فلقطیرش این است ٢٢ م٩ و٢ عده ٢ و٣ ٢ م
٢ ه محمد آه ٢ ٢ م ٢

خاصیت پنجم فلقطیر مخصوص بدین عمل بمداد مذکور بر
قطعه حریر زرد نویسند آن را در زیر نگین عقیق که بر خاتمی ترکیب کرده باشد بنهند و آن انگشتری که
با خود نگهدارد چون خواهد که در میان مردم غائب گردد و انگشتری در انگشت بنصر از جانب
چپ کند و دست خود را در آستین کند و اسماء مذکوره بخواند و گوید بقوت این اسماء پنهان میشوم
و هر جائی که خواهد رود و هیچ کس او را نه بیند و فلقطیر او این است حح حح حه حه
ع ع م صه سمه والله یعلم

فصل ثالث در مداد تالیف آن رماد سیم است
که بچیزی محلول و مخلوط ساخته مداد میسازند و بدان کتابت میکنند خواص او از حد عدد
متجاوز است و از آن جمله هفت خاصیت آورده اند با فلقطیر هر یک **خاصیت اول** چنین
از این مداد با خل خمری که سرخ باشد برآمیزد و ظرفی زجاجی و بدان بنویسد فلقطیر این با نزار بر
کاغذ پاک ده درم بپیچد در عمامه خود نهد و از این مداد مقدار دانگی باشد تعظیم کسی کند در آب
یا شیر یا هر شیرینی که خواهد دست او را در دست گیرد هر جا که خواهد برود از عجائب و غرائب
چراغ زاده کسی بخیال بگذرد آن کس را معاینه ببیند و تو را خبر دهد مانند کسی باشد که از عقل

مداد سیم

برطرف بود و چون خواهی که با خود آید آن بطامره را از عمامه خود بیرون آورده در عمامه او وضع کن تا
با خود آید هرچه دیده باشد بتمام باز گوید و حروف فلفطیر او اینست [illegible]
[illegible] مهمعمعا ممع ح ماهه ، ارسه **خاصیت دوم** این رماد را بورس بر
آمیزد یعنی زعفران یا رنگ زرد دیگر و قطعه از پوست دباغت شده بیرنگ فراگیرد و بشکل
دراهم و دنانیر ببرد و فلفطیر او را بدین مداد بروی نویسد آنرا بردارد و بروی نزدیک هرکس که
خواهد و جائی بایستد که آن کس وی را نه بیند از آن رماد اندکی پیش وی بریزد و باسماء مذکوره
تکلم کند پس خود را بوی نماید و آن جلد که بر شکل دینار است بوی دهد چون بگیرد و در نگرد در زر
خالص تمام عیار بیند و اگر آن رماد را با آب امتحن باشد از آن بر کاغذ نویسند نقره یا ابی
عیب بنظر وی در آید فلفطیر او اینست ک ه ۶ دحل حمره وه **خاصیت سیم** رماد
مذکور را [illegible] ممزوج کند و فلفطیر او را بدین مداد بر قصبه پاک نویسد
و در وقت نوشتن اسماء مذکوره را تکرار کرده باشد تا نگاه قصبه را در مکان تاریک نصب کند
پس چراغی برافروخته بدان موضع در آید و اسماء را میخوانده باشد هر که بدانجا در آید شخصی بیند
ایستاده اگر خود مذکر باشد عروسی بیند و اگر خود مؤنث باشد بیند آن شخص مذکر با
لباسها خوب و شکل زیبا متوجه قبله باشد این مؤنث در غایت حسن و جمال روی بجانب مشرق بود
و از مشاهده این شخص مردم متحیر و متعجب باشند و بر همین نوع باشد تا وقتی که حروف که بر قصب
مکتوبست بهم سازند آن صورت نیز غائب گردد و همان قصبه بماند و فلفطیرش اینست ۹ ۸ ۶ [illegible]
م ۴ ادعه ما الراعع اولے X ا ا ھو **خاصیت چهارم** اگر رماد مذکور را
با آب باران حل کرده حروف فلفطیرش در زیر هر دو نعل خود نویسد و بمسجد جامع یا مصلی یا هر
مجمع که خواهد بروی بنشیند تا وقتی که همه مردم جمع شوند بر مقدار ذراعی از آن رماد در میان ایشان

تیز کند و برخیزد و بسرعت روان گردد و با سماء مذکوره متکلم شود مردمان ببینند که روی هوا میرود
و هر زمان ارتفاع او بیشتر میگردد پس اگر جبه خفا با خود دارد در زیر زبان گیرد تا از نظر ایشان
غایب گردد و ایشان بر هوا مینگرند و او را میجویند و او همانجا نشسته یا ایستاده هرچه میگویند
میشنود پس اگر خواهد خود را ظاهر گرداند و مقالات ایشان را بایشان باز گوید تا تحیر و تعجب
ایشان بیفزاید و لفظ اینست [illegible] ماح ۲۵۲ [illegible] م وکا

خاصیت پنجم این رماد را چون هر مرغ که خواهد حل سازد و بدان حروف ملفوظ را
بر کف دست خود بنویسد و در مجمع در آید اسمارا بخواند و این مرغ که خواهش گرفته نام او بر زبان
براند و از رماد مذکور قدری بر روی ایشان افشاند و از جا خود متحرک شود که او را بصورت آن مرغ
ببینند بهمان لون و هیئت و حروف این است مرح مرح للی سا ماه لالح ا ی ک ۶۸ ۹ ۸

خاصیت ششم چون خواهد که دریا یا جوی بزرگ بخلق نماید و این عمل ابو الحسن اعمل است
و صاحب کتاب بحر العلوم نقل میکند که ما از شیخ ابو الحسن این عمل را مشاهده کرده ایم فوا
کیر تراب از هر موضعی که خواهی و بعوض آن [illegible] در آن موضع دیز
تکلم کن با سماء ظاهری و از آن رماد خالص غیر ممزوج بر بالای آن فرش کن و باب بحر یا نهر عظیم قدری
از رماد حل ساخته بر قطعه کاغذ سفید این پنج کلمه را بنویس سا بو سال تبکلیکوش اعقبلوا
بیغوا سال و در مواجهه ناظران بدار همه ایشان در آن مکان دریائی ببینند که امواج او
متلاطم باشد یا نهر عظیم مشاهده نمایند و نمایش بحر و یا نهر تعلق بخیال عامل دارد و باب ممزوج
برماد خاصیت هفتم بگیر هدم الاخوین و نرم بکوب با [illegible]
[illegible] سبز عجین کن و بستاند کوی نو و این رماد را بدهن یا سمن حل کرده اسماء
خمسه را که در خاصیت سابقه گذشت بر آن رکو بنویسد بدان مداد و از آن عجین صورت شمع

ساخته در آن رکو پیچید و در میانه شب طشتی پر آب سازد آب باران با آب نهری تور کرده آنشمع را
در وسط آب تعبیه کند و اسماء مذکوره آغبی ظهری میخوانده میدمد که طاوسان پدید آیند
از هر مکان روی بدان آب نهاده و بر حوالی طشت دوران کنند و سرها با آب فرو کنند و خود را از
احسن صور جلوه دهند این از عجایب اعمال است والله اعلم **وصل دویم** در نوامیس
این اعظم اعمال سیمیا و اخفا علوم است و حکما گفته‌اند که علم نوامیس اکثر الفوائد و اوفر
الشدائد است یعنی منفعت او بسیار اما مشقت او بی شمار است و حکیم حسین بن اسحق که
مترجم عشر مقالات حکیم افلاطون است چنین آورده که نوامیس علمیست که بدو بنا بد چیزهائی
که خلاف عادت باشد یا در عالم اکبر یا در عالم اصغر اما در عالم کبیر شاید که در علویات
باشد چون اختفاء شمس در نهار و اظهار آن در شب ابراز کواکب در روز میتوانند تو که در سفلیات
بود چون مشی بر آب و حمل اشجار بر اثمار در غیر وقت آن و نمودن برک سبز از درختان و بیتو
اشجار و اخفاء آن و نمایش بین السماء والارض نیز هست چون رعد برق و صاعقه و برف و
باران و امثال این اما در عالم صغیر چون انقلاب بصورة انسان و حیوانات و خفاء از چشم مردم
و نمودن خود را بصور مختلفه و مانند این ناموس و نوع است یکی اکبر و یکی اصغر اما اکبر بر امور
کلیه و مهمات عظیمه اشتمال دارد و کیفیت تاثیر آن بهیچ وجه معلوم نیست و ابراز ناموس اعظم
هم گویند و دویم اصغر محتوی باشد بر امور صغار و مهمات جزئیه است و کیفیت تاثیر آن بر جمعی از
ارباب الباب که اذهان سلیمه و طباع مستقیمه دارند واضح است و هر یک از اعمال ناموسین در فصلی
رقم ثبت مییابد و هو الموفق و منه الاعانه **فصل اول** در اعمالی که تعلق بناموس اعظم
دارد و از آن عملها که از حیز احصا خارج است سه نوع عمل مشهور گشته تعفین و تدخین و تزئین
و این اقسام ثلاثه در سه وصل ایراد کرده میشود بتوفیق الله تعالی **وصل اول** در اعمالی که

در تعفینات واصل اکسیر تغاییر حجر الشمس است و آن حجریست که شب و شبی مباهل چون چراغ
افروخته و حوالی خود را منور میسازد و چون این حجر بدست آید او را کوفته با برابر آب گرم
خمیر سازد و بگیرد [symbols] هر کدام که خواهی و [symbols]
کن مرا او را تا وقتی که [symbols] او گشاده گردد و قبل از دخول [symbols] دداو
ببرند از [symbols] خود را ببرد آن خمیر معمول را در روی و باز اعادهٔ عمل کن با دخال آن تا
وقتی که [symbols] در روی زیر زرد و آن حجر معمول و برا از خروج مانع خواهد شد پس اگر [symbols]
[symbols] است خون بنی نوع او بر روی او بمالد و اگر [symbols] است روی او را بخون ملطخ
مثل او ملطخ سازد او را در خانهٔ تاریک که آفتاب در روی نتابد بگذارد و سبوس گندم و شراب
میداده و در هر هفته مقدار یک رطل از آن خونی که در روی آن بدان آلوده است در طعام و شراب
او بدهد تا وقتی که [symbols] و باید که قبل از زوال آن تحلیل البشر آماده ساخته
باشی و آن حجر الشمس است و حجر الکبریت و حجر لطوطیان الاخضر و حجر المقناطیس همه اجزاء برابر
کوفته و با آب برگ بید خمیر کرده و حبها ساخته هر یک بمقدار نخودی و در سایه خشک گردانیده بعد
جفاف سحق گردانیده مانند ذروری و در ظرفی زجاجی محافظت کرده پس وضع حمل واقع شود آن
مولود را در میان این ذرور خوابانی که فی الحال در کسوت بشری جلوه نماید پس مادرش را در
همان دم بقتل آری و خون او را در ظرف نگاهداری و آن صورت حیوان بشر برادر دانای علیم و واسع
از آنکه بسیار مناص دارای و بگذار تمامه شبانه روز بگذرد و هر آینه جوع بر او غلبه کرده باشد و
مضطرب گشته برای [illegible] از خون مادرش طعام کنی هر روز آنقدر که بخورد تا هفت روز بگذرد
صورتی عجیب هیأتی غریب بروی پدید آید و برای عجایب اعمال بکار آید این را تغییر اکبر گویند از جمله
خواص این صورت آنست که او را در کوهی سفید بپیچی در پیش روی او آئینهٔ صافی وضع کند و

بلهان ذرود تبخیر نماید در ۲۹ ماه یا در ۳۰ از ماه قمری ظاهر گردد چنانکه در شب چهاردهم مبتلا
تا وقتی که آئینه بردارد یا صورت را غائب سازد و اگر در اول ماه ابیصورترا ذبح کند و خون او خشک
کرده سحق نماید بهر آدمی که از خون آن بدهد صورت او منقلب گردد بصورت آنچه مینه درود بعث
نهاده تعینی [illegible] ۵ یا [illegible] واگر در لهر ماه شکم ابیصورترا بشکافد
و روغنی که در شکم او باشد بگیرد و در کسی مالد صورت او متغیر گردد و مانند [illegible] ۵
شود و اگر ابیصورترا تا چهل روز تغذیه کند بخون مینه و شیر خالص بدارد که آفتاب را نبیند پس بیرون
آرد و شکم او را شق کند و هنوز زنده باشد هر چه از احشا باید از وی بیرون آرد و نگاه دارد هر
گاه که بدین و رجلین خود را بدان بیالاید در طرفة العین از هر جا به هر جا خواهد طولاً و عرضاً
تواند رفت و باز تواند آمد نقد ناطقه و اعمال ابیصورت بسیار است بر اینقدر اختصار یافت
تعفین دیگر بگیرد حجر الشمس و یا زهره یا زرسفید عجین کند و بیارد [illegible] ۵ و چنانکه در تعفین
سابق مذکور شد با و عمل نماید انکه [illegible] اورا بخون سنک پشت بیالاید و در
خانه تاریک بگذارد تا بوقت وضع حمل نزد وی آید تا او را گوشت دهد اعشر در دم فصاد و
شراب چشاند امیخته با خون حجام تا زمان وضع حمل و قبل از آن باید که برگ درخت فندق و
زبد البحر و حجر انتیش اجزا برابر کوفته باشد و بخون سلحفاة و زهره سمندر که مرغ مشهور
است و برگ آب تیره بسیار مبتلا شد عجین ساخته و بعد از جفاف سحق چون ذرود گردانیده
آماده دارد تا چون آن صورت متولد گردد فی الحال که هنوز تر و تازه باشد از آن ذرود بر وی
افشاند و او را در آنائی پاک نگاه دارد و چهل روز او را بطعام و شراب که
مادر شیر تغذیه نموده تغذیه نماید بعد از چهل روز از آن انا بیرون آرد و جوانی ببیند بصورت انسان الا
انکه یکپاره تا شش باشد و از او بیکار بر آید هر عضو او عملی را شاید اگر چشم او را بر کند خشک

کرده بسایند و بدان اکتحال نماید روحانیان و جنیان را ببیند اگر مغز سر او را با عنبر بیامیخته کحل سازد
و در چشم کشد کنوز و دفاین زیر زمین بنظر وی در آید اگر زبان و دل او را خشک کرده بکوبند با شراب
آمیخته بنوشد کلام روحانیان بشنود و زبان جنیان بفهمد و اگر دل او را خشک کند سحق نماید با
زهره او زهره ماهی که تور بوس نامند و در بحر عمان میباشد تاجی دارد چون تاج خروس و بغایت
مشهور است بیامیزد و حبها سازد و دو درخت که نزدیک یکدیگر نزدیک باشند مجمره بنهد یکی
ازین حبوب تبخیر کند شجرتین بیکدیگر میل کنند بوجهیکه باتصال نزدیک باشد اگر حبی از آن
حبها با بحل کنی و هر دو دست خود را بان بیالائی و در زیر درختی بنشینی شاخ و برگ آن درخت
میل کند بجانب تو و منحنی گردد و اگر مغز سر ابیض و را با مغز سر انسان که تازه باشد بیامیزد برابر
هر دو بوزن مشک طرامشیع بان یاد کند وحب ساخته در سایه خشک گرداند در زیر درختی که
خشک و بی برگ باشد بخور کند در وقت و ساعت تازه گردد و ثمره بدو پدید آید تعفین
دیگر بگیرد ۱۴ ـہ ۵ و با او همان معامله کند که در تعفین سابقه گذشت اما حجر
الشمس را باب کرم و چیزی از خون گربه سیاه عجین باید کرد و تلقیح ... اد بخون قط
اسود و مرارهٔ او باید و تطعیم بمغز جوز آمیخته با بون کوفته باید نمود و تسقیه بشراب ممزوج با دم
مذکور باد م فصاد پس برگ درخت نیل بباید کوفت با ورق توت و ورق خروع و ورق اشراس
شجرهٔ صغیرهٔ ذات الشوک کالبشر و الجاج اجزا برابر کوفته و بیخته نگاه باید داشت تا وقتیکه وضع حمل
شود فی الحال مولود را درین ذرور ممنو باید ساخت و او را در اناء محافظت کرده هفت روز
چیزی نباید داد و بعد از آن اخراج نموده بطن او را ببایدشکافت و احشاء بدرن باید آورد و باید
دیگر ممزوج ساخته بباید مالید تا مانند مرهمی شود و قدری از خون وی با آن خلط باید کرد و این
مرهم در هر عضوی که مالند بضرب تازیانه و چوب محس نشود و اگر فرضا بتیغ بر آن عضو مالند کار

نکنند اگر دل او را بگیرند در پوست روی او که سلخ کرده باشند بپیچند بر ریسمان محکم سازند و از خود در
آویزند در نظر مردم غایب گردند چنانچه هیچ کس ایشان را نبیند هیچ کس او را نبیند اگر این
صورت را بسوزانند و دود آن را در آن گاه نگاه دارد و وقتی که خواهد باران آید از آن رماد چیزی بر مجمره اندازد
و تبخیر کند باران باریدن گیرد **و دویم** در تدخینات و اعمال تدخین از تعفین اشیا است
و یکی از دخنها آنست که چون بدان ادخان کند بر سر کوهی یا صحرائی کرده و در باشد از مردم چنان
نماید که افق سرخ شده است و هوا آتش گرفته و در میان هوا اسبان سیاه و سفید جولان
میکنند و بر هر اسبی شخصی نشسته حربه از آتش در دست و بر یکدیگر حمله میاورند و هر که این صورتها
مشاهده نماید توهم کند عذاب بر ایشان نازل میشود و موجب توبه و تنبیه قوم گردد و اجزای این دخنه
هشت چیز است اول سم ماهی که در ذاب بصره میباشد او را دخس میگویند و در نیل مصر نیز هست
دلفین خوانند دویم سم سام ابرص سیم سم سلامندر و آن نوعی است از سام ابرص که چون در
آتش افکند فی الحال آتش فرو نشیند چهارم نطرون احمر و این چهار اجزا برابر باشد پنجم احشاء
البقر و آن نصف جزوی باید ششم موی پیشانی اسب هفتم نیم هشتم چکل کبوتر و از این چیز
ربع جزو باید مجموع را بکوبند بیزد غیر از شحوم و مسحوق و منخول را با شحوم در امیزد و حب ساخته
در ظل تخفیف نماید تبخیر کند بدان بر سر کوهها بلند یا صحرای خالی که این دود دخان صوتی که گفته
شد ممتاز دیده شود تا وقت انقطاع بخور **دخنه دیگر** که روز بدان تدخین کند هوا
تاریک گردد و ستاره دیده شود و خوف و رعب بر قلوب غلبه کند این باب عجیب است غرا کبر کبریت
و حجر الشمس و رأس سمک پرنده که در دریا هند میباشد سر قراشنوک اجزا برابر همه را سحق کن و
بزهره سنک پشت خمیر ساخته حب ساز و در سایه خشک کن و وقتی که عمل خواهی کرد حبه بگیر و
بر آتش که از چوب عوسج افروخته باشد تبخیر کن که در نصف النهار بر موضع بلند تا کواکب داد

روز مشاهده نماید **دخنهٔ دیگر** که چون بدان تدخین کنی در نصف اللیل و ماه بدرجه
نزدیک باشد فی الحال نور او محو گردد و منخسف نماید این نیز عجیب است بگیرد ورق شجرهٔ که
سراج القطرب گویند بکوبند آنرا و با زهره [symbols] و مغز سر [symbols]
[symbols] و بعضی برابر و بندقها سازند بمقدار نخود به سایه خشک کنند و در شبها که خواهد
در موضع بر آتش ذبل تدخین کند در غیر ایام خسوف چون عشر اول و آخر از ماه تا قمر منخسف
ببیند و در کتاب خیر شاه سماوی آورده که چون بدین دخنه تدخین کنند بروز در آسمان ستارگان را
ببینند و حرفان بزرگ مختلف اللون با هیآت عجیبه **دخنهٔ دیگر** که در هوا عجائب نموده
شود و از دواب و تماثیل و غیر آن از اسب سوار و جوشن بسیار و این دخنه امالموستر است اجزای
آن زرنیخ و عود چینی و زیبق و سیر سنگ آبی و مسند و مس صبر از هر یک ده درم و صمغ و ادح درخت
معرفت یکمثقال هر یکی را علیحده بکوبد الا زیبق که با اجزای کوفته صلایه کند و مجموع را بیک
رطل زیت برابر نموده بنادق سازد و هر بندقه بیک درم و بعد از جفاف بر آتشی که از بعرات [symbol]
[symbols] حاصل شده باشد تبخیر نماید تا عجائب کلی ببیند **دخنهٔ دیگر**
و این دخنة الرجال گویند بدین تدخین او مردم در هوا مردان ببیند با آنها ایشان در زمین و سرهای
ایشان بر آسمان اجزای آن عرنک و عفص و زنجار و اقلیمیای ذهبیه و زرنیخ احمر و نحاس محرق و
زنجفر و دم الاخوین خشک شده از هر یک ده جزو کیمکج پنج جزو و شجرة التوت برابر مجموع همه را
بکوبد و بیزد و بر سیر [symbols] و ماء التوت عجین کند و چنها سازد بر مثال فلفل و در
ظل خشک کند و چون عمل خواهد کرد بر آتشی که ذبل [symbols] حاصل شده باشد و
زبانه او فرو نشسته باشد تبخیر کند در روز کثیر الغیم و مکان عالی تا انچه گفته شد مشاهده ببیند
دخنهٔ دیگر که آنرا دخنة الامطار گویند و این عظیمه بن دخنه‌ها است فایده و منفعت

او بسیار باشد هرگاه کسی خواهد که باران ببارد تا بستان که گرما عظیم غلبه کرده باشد بگیرد
[illegible] که غزال را که دائما اشعه را بمیکند یعنی افتاب پرستار اوذبح نماید و دم
اورا اگرفته خشک سازد پس بگیرد [illegible] که لون او بغایت باشد سیاه ننگی
بر رنگی دیگر خصوصا بر رنگی بیاض و اگر بریده باشد بهتر و عمل کامل ترباید چون گرفته شد بر بندد
و از این دم مذکور مجتنف مقدار بریم [illegible] نثر کند و بدو دهد پس
[illegible] خرماء مذکور مذبوح را سلخ کند و طبخ نماید تا نیک مهرا شود و آب اورا
نگاه دارد و محبوس سازد آن مطبوخ مجوز اندیس از آن اب بیما شامانند و سه روز دیگر مطلقا
چیزی ندهد تا نیک گرسنه گردد صباح روز چهارم شام ابرص خصوصا ابیض اطعام وی کند و
بعد از آن اکل عطشی شدید بروی طاری گردد باید که از شجرة سراج القطرب مقدار سه قبر آب
بعصر حاصل کند سه قبر دیگر شراب عتیق با آن ضم سازد و بوی دهد یکشبانه روز بگذارد و صباح
روز دوم اورا ذبح کند و خون اورا بگیرد چنانچه قطرهٔ فوت نشود و آن مذبوح را بگذارد تا خشک
گردد پس گوشت و استخوان اورا بکوبد و خون اورا با شراب عتیق بیامیزد و آن مدقوق را بمثل وزن
او از این شراب و دم مذبوح تسقیه کند انگاه خشک گرداند و بر منخل شعر بیزد و بیخته را وزن
کند بمقدار نصف او شعر کلب میت و عظم او که سوخته باشد در وی ذرور شده با آن منخوا ضم کند و
دیگر باره سحق نماید تا خوب بیکدیگر مختلط و ممتزج شوند چون خواهد که عمل کند قدر اگری مجره
و جزات که آن شجره بر فوق حاصل شده باشد بروی بریزد و بماند که از این دود انطخین کند که
بقدرت الهی چون بخار بالا رود باران وی بر زمین نهد تا بخور ملبود همین عمل میکند و اگر بکاه
متصل بخیر کند همین صورت است و چون خواهد که مطر منقطع گردد آتش را فرو نشاند تبخیر
ناجی کند **وصل سیم در ترینات** و انواع آن بسیار است از جمله پنج نوع اینجا

مثبت میگردد بعون الله و توفیقه **اول** وقوف بر خواطر و آن عمل حکیم افلاطون است
میفرماید بگیر [illegible] را بوقتی که از خانهٔ خود عقرب بیرون آمده باشد
و او را در آب پاک انداز اگر مطر نیسانی باشد بهتر بود و اگر آب یکی از انهار اربع یعنی سیحون و
جیحون و نیل و فرات باشد عمل کاملتر آید بر هر تقدیر او را اغراق کند در آب تا بمیرد و باید که
چون بمیرد هم چنان او را خشک کند بوزن او لحم کروان و ربع وزن او دل [illegible]
[illegible] ه و مثل آن دل طوطی سبز گوی که نر باشد بگیرد و همه را بکوبد با یکدیگر خلط کند
نگاه دارد در هر جمعه از این دوا با شیرینی تناول کند بعد از لحظه متکلم شود بحکمت و هر چه بشنود
فی الحال یاد گیرد و بر آنچه در خواطر مردمان میگذرد واقف گردد **طریق دیگر** که از اصحاب
شامل اکبر منقولست اگرچه این عمل از علم عزایم است اما چون بر این کتاب آورده شد خواستیم
که اسقاط ننمائیم چه فایده او بغایت عظیم است هر که خواهد آنچه در خواطر میگذرد و بر خواطر او خطور
کند باید که یکهفته روزه دارد و افطار بغیر حیوانی کند و بدین اسماء سبعه که نامهای بزرگست و
مفاتیح العلم گویند مداومت نماید شمیدَ یدع هلیهون لاهون دمد عوث هاجنی
فیثا هیلوب هر روز هزار بار متلفظ گردد و در آخر تمام این عمل یازده بار صلوات بفرستد
و سه بار بگوید اَللّٰهُمَّ اکْشِفْ عَنْ قَلْبِی حِجَابَ الْغَفْلَةِ وَ عَلِّمْنِی مَا لَمْ اَکُنْ اَعْلَمُ وَ بَیِّنْ لِی مِنْ
کُلِّ مَا اَسْئَلُ عَنْهُ یَا مَنْ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَ لَا مَعْبُودَ سِوَاهُ پس یازده بار دیگر صلوات
فرستد و چون شش روز بر این ورد مداومت نماید در روز هفتم اثر ظاهر گردد و هر که پیش وی
آید هر چه در خواطر بگذراند فی الحال بر خاطر این کس بگذرد و این باب از کلامی واقع شود
نوع دیگر سرعت سیر است و این چنان باشد که در روزی مسافت یکماه را قطع تواند
کرد بی تعبی و این در کتاب سر الاسرار است منقول از حکیم لادن طرابلسی و فرموده که هر که

نر اگر در جلد ۵۵۵۵ ف ۷ ﻫ ﻬ ۲ ۱+ ﻫ٥ وجلد اوازہ بیضا یعنی مرغابی سفید پوست گردن
خروس کبود رنگ و پوست دی و کفتار و پوست جاجز سیمینہ و ے ۱۷۲ ۱+ ۲۷× وجلد
فرس بشرطی کہ ذبیح باشند مجموع وان جلدہا دباغت دھد و ازان نعلینی بسازد کہ فوق و
تحت ان جلد فرس باشد وبہ ذدروقتی کہ عطارد مستقیم السیر باشد و قمر متصل بیکی از
سعودین چون خواھد کہ بجادہ در رود در بکرہ ذہبی مشغنی و کلغنے نعلین را در پوشد بر طہارت
و باید کہ روزہ دارد و براہ آنموضع در اید کہ طریق در زیر قدم او مطوی گردد و یکی از مشایخ
مغرب را اینباب بطریقی دیگر عمل کردہ است فرمود طی مکان برانوجہ میشود کہ بگیرند پوست
ﮟ مﮩ ۲۰ H وجلد جاجرکہ ھر دو ذبیح باشند و دباغت دھند بعضی را بر بعضی ترکیب کنند
و باید کہ جلد نمر در فوق و تحت باشد و نعلینی سازد و بدو ذدر وقتی کہ قمر متصل بو بعطارد و
عطارد مستقیم السیر باشد پس این اشکال کہ مذکور میشود بر جلد ۱+ ۵ ۶ ۲ ۲۰H ۵
نویسند بر وان زاست بندد در وقت توجہ بجنبے کہ انجمر دیگری بیگاہ میبرد او بیکرو ز میبرد کہ رنج
بوی نرسد اصل انست کہ اینکلمات کہ خواھد امد ھر بامداد و شبانگاہ ورد سازد و از یازدہ
بار کمتر نخواند و ھر چند بیشتر خواند بہتر باشد اما اشکالی کہ بر جلد غزال باید نوشت
ﻣ ااا اﻟ ﻟ وﺣ ااا ﺑ ٨ ﺑ < ع ٩ ﻳ ١١ ااا ﻫ ﻟ ١١ ﻛ ١ ﻟ
و ١ ﺣ ٩ ااا و ع ١٢٢ ٤ ﻫ ااا ٩ ﺣ ٩٩ اا ع ع ﺣ ٦ ااا اا اا ﺭ و ﻯ اا ﻫ ﻟ
ﺳﮩ ﺭ ﺭ ﺭ ﺭ ﻟﻢ ﻟﻢ ﻟﻢ ﮬﺮ ﮬﺮ ﺳﺮ ﺳﺮ ﺳﺮ ﻟﻢ ﻟﻢ ﻟﻢ
و کلمات کہ صبح و شام بران مواظبت باید نمود اینست یَا مَطِیْشَا آنُوْخِی رَخِیْمِ اعلالِی
الُوهَاجِ طَبْبُوْبِخِ مَانُوخَارِدَلِهِیَمِ آهُوْمِسْمِیلِ اَللّٰهُمَّ سَهِّلْ وَيَسِّرْ وَلَاتُعَسِّرْ يَامَنْ
لَا اِلَہَ اِلَّاهُوَ وَلَامَعْبُوْدَ سِوَاهُ ودر وقت توجہ و مبدء رفتن ھر رود سنجوذر را بر سر

زانو هندی روانه گردد **نوع ثالث** مشی بر آب بوذکر بای زانبی صاحب مقالات سیزده
گانه که مشهور است بر عادات همچنین فرموده که هر که را داعیه این عمل بوده باشد باید که بگیرد
[illegible] بر هر آنچه نزدیک باشد باول اثبات رغبت در کوزه نو رنگ
ریخته پاکیزه کرده در تنور تا نوای هند تا همه بوزند تا خاکستر شوند پس از ما دز او وزن کنند
برابر آن آب کرفس بگیرد و بجوشانند تا تمام بخورد و خمیر شود و از آنک ساخته در سایه خشک
کند و بعد از آن سحق نماید تا وقتی که مانند غبار شود پس در شیشه پاک افکنده گلاب بروی
ریزد چندانکه بر زبر او دز اید نه بسیار و نگاه دارد که او زاد در سیمیا اعمال بسیار است و
حکیم زانبی فرموده که اگر بدیهی ماد بر نعلینی که از پوست تمساح و دلفین دوخته باشد طبقه بر
بالای طبقه و تحریر کرده چنانچه رسم نعلین است وقتی که قمر در سرطان باشد بر تثلیث مشتری
این فلقطیر را بنویسد که باسماء النبیین معروفست پس آن نعلین را بپوشد در ساعت مسعود و
کلامی که باسماء الشیخ اشتهار یافته بخواند و قدم بر آب نهد فرو نرود بلکه بر روی آب برود چنانچه
هر کس معاینه ببیند همه فلقطیر اینست منه [illegible]
[illegible] و کلام چنین است یا قهر مقهر یا مشکوت یا حجر
یا شکوبر یا نجم یا المشتنك اعینونی علی ذلك و یکی از اکابر سهرورد در مقالات خود بر این وجه
آورده که هر که خواهد بر آب برود که پوست دلفین و جلد تمساح و جلد ماهی ربا و جلد [illegible]
[illegible] و نعلین مطبق از این جلود مذکوره بسازد و جلد تمساح فوق و تحت
باید بر هر جلدی از این جلود اربعه مذکوره حروف معروفه بر بهج و غیم و نار و مطر بنویسد پس بر هم
دوزد و قمر متصل باید بعطارد از برج ثابت آنی چون این نعلین بپوشد قدم بر آب نهد و
باسماء ارباب فصل دعوت و ساعت تکلم شود و تکرار کنان برود و تعبد ناطی صرف کذا ابراز وجه

که قدمش تر نشود امّا حروف را بعبر که بر هر جلد باید نوشت این است حروف الریح ۹۹۹۹ ه
حروف النبم مله حروف النار م ح ه حروف المطر ۸ ۷ ۸ نوع الرابع المراسّت
از ملائکۀ بیلیۀ حکیم ابوعبدالله مسیحی در کتاب سند هو ذکر کرده که بگیر شاخ از شاخهای
درخت سند زبکه سبز باشد از او شکل سر طائی بسازد در او بپوشان جلد جردون و او زیس هفت
قصبه فراگیر که میان تهی باشد هر انبوبی بقدر شبر و برهم ترکیب کن چنانچه موسیقار میباز مدو
این اسماء عظیم را بچون کوکس بر هفت پاره پوست شتر مرغ بنویسد کلام صبت را هفت بار
بخوان و بر انجا دم و ان پوستها را در سر ان بوبها بنه و نفس در ان قصبات کن و باواز بلند بگو
یا خُدّام هٰذَا الأَسْمَاءِ ارْفَعُونِي مِنْ هٰذَا المَكَانِ إِلَى مَكَانِ كَذَا فِي البَلَدِ الفلانِي بعد از ان
کلام صبت را هفت بار اغاز کن تا مرتفع کردی باذن الله تعالی و اسماء عظیم که بر جلد نویسند
این است سطستنلوتیهواهیا ال العجل یکعسلهو نیشا الخنوهبا ال العجل الـوحـا
الوحا التسا الثابما امرکم بکا دا العامل امّا کلام صبت این است لطف اسماذوتیش سلهندو یش الا
مارفعتمونی مِنْ هٰذَا المَکان إِلَى البَلَدِ الفلانی وهمین عمل را یکی از تلامذۀ ارسطو در زمین یونان
کرده بود و بعد از تجربه برا بنوجه نوشته که وقتی که افتاب در برج حمل باشد و زحل در زمین ان فترا
گیرد قصبه که در از انسال ر سته باشد از بیخ ان قصبه هفت عقده بشمارد و منه عقد تا منبر برو رو
بجانب مشرق ارد اینعمل کند و در قطع قصبه اینکلمات را بخواند عث لجهطیر یشهلیکاتوهوال
شهموئیشا و این قصبه بجای فرهمت بعد از ان این اسمارا بنویسد بر پوست غزالی ۲۱ ۷
۲ ۳۰ بچون کوکس و عقاب بخور کند بعو هند به و بیخ بر برج صنبح و مصطکی و مصطانون
رومی بخور بست که ترسایان فرنک و روم میباختر اند و در کلیسای خود میسوختر اند و اسما اینست
لمتلخ مهعلش معلشلخ بخلش بخصملش ملکیخ مصطیلخ مصیهالمج معلمصاص مطلش

مغلصط م‌ه م‌م‌ه ... وال

وچون این اسماء نوشته باشی بخیر کرده آن پوست را در پیچ و در موم سفید کیر که بمشک و کافور

آمیخته باشد آنگاه بگیر شاخچه از درخت زیتون و حفره در میان شاخ کن و این اسماء را که خواهی

آمد بر پوست ... بنویس بمشک و زعفران در هم بپیچ و در آن حفره زیتون

فرو ستر او را بموم محکم ساز و اسماء اینست همنشطلیش هلمعص مافیع والماملصلح هلطش یقوه

مه‌ه ... و ما م‌ه م‌ه‌ه م‌ه‌ه و این شاخ بجا تا ز بان راست پر بگیر هفت

رنگ قطره هفت دختر بکر بدو کرا الوان اثبان نیز مختلف باشند تا بر بندند از آن سبب ثابت و

در دهان آن اسب کن که اماد کرده یعنی قصبه و برآید تا ز بان بسا از رخ گاو و دو اله بامه

مثلث هفت کوه براو زده و باید که این اسب تا ز بان مهیا بنویس عصا بر از حرمه سفید بستان

این اسماء را بمشک و زعفران بر او نویس مشنخ زیدخ یاد صلبلنبهما باطـ رلمش

علمطیطش یا صبطخ هوهشخ بالمرلمش عطعطیطش بالصلخ هستخ مطیوش وچون نوشته شود

عصا بر را نیز محافظت کند چون ارادہ طیران کنی هر وقت که خواهی اول بگو ملبک برای بعد از انکه

نصفی از شب گذشته باشد و مجمره از آهن باخود بر انکشت پیدا کن اکر او نهیزم تا ک انگور سفید

گرفته باشند از او برافروز و در آن مجمره تا و تخم کر بیفا د زبانه کند پس بگیر عود هندی و مصطکی و

مصطافون و بنج بیرج و تبخیر کن پس قصبه را سوار شو و هفتاد بار این عزیمت را بخوان ملا تا ز بان

قصبه را فرو کوب و پاها بهم باز نه و چشم را بدان عصا بر بند گرد و حانیت این عزیمت تو را مر

دا شتر بمکان مطلوب فرود آرند و عزیمت اینست آروناى ششخ هلح نوه یاه ندیخ ملوهج

یا رمثعیشا اشحیشا یالجلجمیثا یا المیلش ملطیورش علطیشطش تسیطلح مشطلشوخ

یاهیتا آرونالی آصبا و وعث الشد ای موشحیثا شلحویشا شمو شیثا

العجل بحق هذه الاسماء العظیم ارفعونی من هذا المکان و احملونی الی البلد الفلانی فی هذا الوقت و الساعة و این عمل نیز از عمل غرایب است و علم غرایم است و حکماء از جملهٔ اسرار شمرده اند میگویند که اگر کسی این عملها را کند فایدهٔ عظیم ببیند اما باید با شرائط بعمل آورد اول آنکه ساعات نیک و بد دیدن در هر امر لازم است و جدول روز و شب کواکب این است بطریق مذکور

در دانستن ساعات روز این است بر این طریق عمل کند							
جمعه	پنجشنبه	چهارشنبه	سه‌شنبه	دوشنبه	یکشنبه	شنبه	ساعات ایام
زهره	مشتری	عطارد	مریخ	قمر	شمس	زحل	اول روز
عطارد	مریخ	قمر	شمس	زحل	زهره	مشتری	نیم چاشت
قمر	شمس	زحل	زهره	مشتری	عطارد	مریخ	قریب زوال
زحل	زهره	مشتری	عطارد	مریخ	قمر	شمس	ظهر
مشتری	عطارد	مریخ	قمر	شمس	زحل	زهره	میان دو نماز
مریخ	قمر	شمس	زحل	زهره	مشتری	عطارد	نماز عصر
شمس	زحل	زهره	مشتری	عطارد	مریخ	قمر	آخر روز

در دانستن ساعات شب این است

جمعہ	پنجشنبہ	چہارشنبہ	سہ شنبہ	دوشنبہ	یکشنبہ	شنبہ	ساعات
قمر	شمس	زحل	زہرہ	مشتری	عطارد	مریخ	اوّل شب
زحل	زہرہ	مشتری	عطارد	مریخ	قمر	شمس	وقت خفتن
مشتری	عطارد	مریخ	قمر	شمس	زحل	زہرہ	میان شب
مریخ	قمر	شمس	زحل	زہرہ	مشتری	عطارد	نصف شب گزشتہ
شمس	زحل	زہرہ	مشتری	عطارد	مریخ	قمر	تا اوّل صبح
زہرہ	مشتری	عطارد	مریخ	قمر	شمس	زحل	صبح کاذب
عطارد	مریخ	قمر	شمس	زحل	زہرہ	مشتری	صبح صادق

الزحل چون ساعت زحل برسد نیکواست مقام ساختن و کدخدا شدن و زراعت کردن و
کندن جوی و نشانیدن درخت و دیدار دهقانان و حاجت با ایشان و کارهای پنهانی و طلسمات
و دشمنی و بیع و نژاد فرزندی که درین ساعت متولد شود با دولت باشد و عمرش دراز باشد و نشاید
مصاهرت و حرکت و فصد و حجامت و معالجه و دیدار ملوک و سلاطین دیدن و آلات حرب و نو بریدن
و نو پوشیدن **مشتری** چون بدین ساعت برسد خوبست تعویذ مصارف و طلب حاجت و نقل
و حرکت و سفر کردن و دیدار ملوک را و اکابر دیدن و ابتدای کارهای عظیم و نو بریدن و نو پوشیدن و بیع
و شراء جمله نیکواست و فرزندی که درین ساعت متولد شود صالح و پاکیزه روزگار باشد و نشاید
کارهای پنهانی و آلات حرب و کار فساد و دیدار مفسدان دیدن و شغل و عمل فاسد کردن درین باب
گفته است **مریخ** چون ساعت مریخ رسد خوبست برای آلات حرب و طلسمات و شکار و بریدن
لباس و کار فساد کردن و دیدار سلاطین و اکابر منع است و طلب حاجت و سفر و تجارت و پوشیدن
فرزندی که درین ساعت متولد شود در خون ریختن دلیر بود **الشمس** چون ساعت شمس رسد
نیکست ابتدای کارهای عظیم و نو بریدن و نو پوشیدن و بیع و شراء و طلسم دوستی خوبست فرزندی که
درین ساعت متولد شود دراز عمر با اقبال و اصحاب دانش باشد و نشاید تجارت و حرکت و طلسم
خانگی هرچه بدین ماند **الزهره** چون ساعت زهره برسد نیکست تزویج و مصاهرت و طلسم
الفت و دیدار زنان و معالجه بیمار و نو بریدن و نو پوشیدن و هر متولدی که درین ساعت متولد
شود طرب دوست و با عیش باشد و نشاید کودک بتعلیم دادن و ابتدای کارهای عظیم و طلسم خانگی و
هرچه مانند اینها باشد **عطارد** چون ساعت عطارد رسد نیکست کودک بتعلیم دادن و
کتابت و کارهای تازه و نو تعمیر و کتب طلسمات الفت و محبت کردن هر فرزندی که درین ساعت متولد
شود عالم و دانا و زیرک بود و نشاید فصد و حجامت کردن و سیر و سفر و بریدن لباس و نشاید آلات

حوب وکار فساد و مفاتح بسیار و کارهای پنهانی در این باب گفته شد القمر چون ساعت قمر رسد
نیکست پیغام فرستادن و فصد و حجامت کردن و دارو خوردن و دیدار ارباب اهل و سیر و سفر کردن
و بریدن و پوشیدن و آنچه بدینها ماند والله اعلم بالصواب **نوع خامس** امطار است در
غرق و این عملی عجیب است و مشهور نزد براهمه بگیر [illegible] و اغراق کن در هر
آبی که باشد تا بمیرد پس بگیر [illegible] اسود در غایت سود فرو بند در خانه و از ان مذکور اول
بدین مذکور آخر مید و از همان آبیکه اسم مذکور را در وی اغراق کرده باشی او را می چشان و او در روز
اول فریاد بسیار کند بدان لتفات مکن و در این روز بگیر [illegible] اسود در نهایت سیاه
و او را نیز اغراق کن تا بمیرد و مقدار یک ده روز سیم از ان مغرق مقل بد و ده در روز چهارم مغرق
ثانی روز به از این روز به از ان آب هر دو از ان آبیکه مغرق در ان بمرده تا ده روز مکند در
در روز یازدهم چشمها او منقلب شده باشد بر فم ان قادر نبود و این علامت صحت عمل است پس
بگیر اوراق شجره موسوم و آن درختی است خود رو برگهای ریزه دارد و شبیه است برگ سداب و
گلی دارد چون گلی باقلی در ولایت یمن و در دیار هند بستان بسیار است از ان برگها مقدار سه
وقیه آب بگیرد و بدان محبوس بده که فی الحال تمام زا بجورد و نوحه بردارد و فریاد عظیم کند پس بگیرد
یکی بزرگ سفالین که سر داشته باشد آن محبوس را دست و پای بربسته در ان دیگ نهد و پر آب سازد
و سر دیگ بر آن نهاده آتش بر افروزد تا وقتی که آن مهرا شود و باید که آتش او بغایت تیز باشد و
چون آتشی مهرا شود دیگر افروکرده و بگذارد تا سرد شود پس آن دیگ را بگذارد در نابرد و در درون آب
فرو برده سر بگشاید اول استخوانی که بر روی آب آید بگیرد و آنچه بعد از او متصاعد گردد هم بگیرد و
مراد از این عمل عظیم این است و چون این دو استخوان بدست آید محفوظ باید داشت پس هر کسی خواهد
که باران بسیار باید و عظیم بارد برون آرد جائی که آسمان را تواند دید که فی الحال باران باریدن گیرد

و چون خواهد که باز ایستد عطس بپوشاند برنك دیگر مالد باز ان منقطع گردد و این بابی معمول
به است و در هندوستان براینوجه عمل کنند و عامه مردم بن بوقت احتیاج همین شنو باز ان بباز ند
بقدرة الله تعالی **فصل دویم** در اعمال ناموس اصغر و انواع آن بسیار است و از
مجموع آن پنج نوع اورده میشود در پنج وصل **وصل اول** در تعفینات و تعفین اکبر
اینست که بگیرد ورق [symbols] وانرا بجون [symbols] بیالاید و بروغن او
چرب کنی و بعد از ان در زبل دفن کنی وقتیکه در انائے رصاص کرده باشی و سرش محکم ساخته و تبدیل
زبل میکن و تعفین مهله چنانچه رسم است تا ذابر از او تولد کند بر صورت مار و سر او شبیه
باشد بر سر شتر و مر او را دو چشم سیاه باشد و دو بال خرد و باید که مقداری از [symbols]
[symbols] همراه داشته باشد هر گاه که چشم بگشاید ندبکه از ان بروی ریزد چنانچه در هر شبانا
روزی بمقدار ربع رطلی که پنج سیر باشد تخمینا بروی و در دهن وی ریزد که فی الفور بیاشامد تا
سه روز بعد از سه روز بمقدار او قیرا از ربه [symbols] بعوض دم نزدیک او افکند که آنرا
فی الحال بخورد و چهار روز همچنین کند چون از تولد او هفت روز بگذرد در انای منتفخ
شود و شکلی مدور پیدا کند پس در اینحال چیزی از [symbols] بروی
ریزد که فی الحال بیاشامد حرکت او ضعیف شود سر اناء را ببندد تا سه ساعت بعد از ان بگشاید
و کاردی تیز در درون اناء برده بر گردن او نهد فرو برد و زور کند تا خون او بر جوشد در انا جمع شود
و در ان خون خواص بسیار است هر که تحت قدمین خود را بدان بیالاید بر آب تواند رفت که
قدمش تر نشود و اگر در آتش رود کف پایش نسوزد و آتش فی الحال فرو نشیند و هر جا که روی زمین بر
قدم او مطوی گردد و مسافت بسیار در زمان اندک قطع کند و از رفتن بسیار رنج تو نرسد و اگر
از ان قطره در روی خود بمالد از نظر مردم مخفی گردد و اگر در سر مالد سر خود در زیر آسمان برهنه کند

بازان بارد در غیر وقت مترجم کتاب عفی الله عنه گوید اینرا داین تعفین دیگر باب نوامیس اکبر است اما
چون مؤلف در این باب آورده بود اتباع او لازم نمود تعفین دیگر وانیز از نوامیس
اکبر باید است بگیرد وانرا بخون تلویث کند
بمقداری که تر گردد و در مبال دفن کند سه ماه و زمین را ببول مذکور تر
میدارد تا سه ماه بگذرد و از وی ماران سرخ بد شکل هولناک گزنده کشنده تولد کنند انها را فراگیرد
و در ظرفی زجاجی غلیظ جسیم که سر او تنگ باشد و پایان فراخ در اوکند و یکهفته بخون حمار
تعظیم کند پس سر او را محکم سازد بلکه تطیین کند بطین حکمت و
سه هفته بگذارد که حیات یکدیگر را بخورند و یکی بماند ملون بانواع الوان که یونانیان او را
طلموس خوانند و او را تاجی باشد مثل تاج خروس و نزدیک شانه او از هر دو طرف بالها باشد که
در ان ظرف از طرفی بطرفی تواند پرید در این محل از زهر او حذر باید کرد و میباید گذاشت تا
از حرکت باز ماند پس سوراخ دماغ خود را بقطنه که بروغن بنفشه با دام آلوده باشد بباید
بست و پوستی محکم در دست باید کشید کارد در غایت حدت از فولاد در دست باید
گرفت و سر ظرف را بباید گشاد و بدست چپ انرا سرنگون باید کرد در ظرفی از فخار که دیوار وی
را شسته باشد مثل تغاری و اگر سر ظرف زجاجی تنگ باشد بیرون نیاید گردن شیشه را بباید
شکست تا انرا بر از شیشه در افتد فی الحال کارد فولاد بر حلق او باید نهاد و در این محل او را
اضطرابی عظیم خواهد بود و حرکات عظیم عنیف خواهد کرد باید که بهیچ جر کارد را از حلق وی بر ندارد
تا بمیرد و حرکت او منقطع گردد پس خون او را بباید گرفت و خشک کرد و آن در سیمیا بکار برود بلکه در
علم اکسیر استعمال کنند و بر احجار الا یقهر ذا بسه طرح کنند صبغی ثابت دهد و در این علم سر او بکار آید
و گوشت و پیه هر که سر او با خود داشته باشد چون در زیر ابر عظیم که میبارد بایستد آن سر را

بپرواز در آید بجانب بُرج کند. درهمان الحال باران بازایستد مؤلف کتاب فرموده که اکثر اعمال سیمیا بدین جانور باز بسته است از اخفا و طی الارض و طیران و مشی بر آب و امثال آن اما کیفیت آن بیان نکرده و بعامل باز گذاشته لیکن از خبر اعمال سیمیائی خاصیتی چند او درهم چنانچه عامل این سر در هر لشکری که باشد آن لشکر بر لشکر دشمن غالب شود و اگر متوجه فتح قلعه شود فی الحال مفتوح گردد و هر حاجت که توجه کند بر آورده میشود و بر هر بیمار که ببندد مرض او زائل گردد و اگر زنی یا کودکی با خود دارد از آفات جن ایمن گردد و حامل او هر جا رود مردم در پی او روند و متابعت نمایند اگر از گوشت او بوزن دانگی بکسی دهد فی الحال [illegible] و در زمان [illegible] گردد و از وی در بعضی کتب خاصیتی چند بکار آورده اند که چون طلوس را بکشند هفت زاغ را بر سر وی ذبح کنند تا بخون ایشان ملطخ گردد و چهل روز در زبل خیل رطب دفن کند جانوری متولد گردد سر او چون مرغ و چشم او در تاریکی میدرخشد چون چراغ افروخته و این تمثال را حکمای یونان گومار بر میگویند معتقد ایشان آنست که او را عمر بسیار باشد زود نمیرد و مرا او را اعمال بسیار است در سیمیا و هر که او را با خود دارد هر تصرفی که بخواهد در خیال هر کس اراده کند میتواند کرد و هر صورت بخواطر گذراند متخیله دیگری میتواند نمایاند والله اعلم تعقیبی دیگر بگردد [illegible] در وقت زرع دل مسحوق منخول بروی پاشیده باشند با آن سبز شده باشد و در سیده و از آب الحمام تلویث کرده در اناء مسین پاروئین افکند و در زبل خیل دفن کند تا دو قمر که متعفن گردد و از او صورتی دیده بلند روان باشد متولد شود که روی او بروی انسان ماند و بدن او بدن مرغ و او را دو بال باشد چون مرغان و او زیاده از هفت روز زنده نماند قبل از هفتم بمیرد و چون بمیرد او را به مرهمانی و مومیائی و شراب بنا الابد در کوزه نو که از ینبه باشد بپیچد با خود دارد و خواص عجیب مشاهده نماید اول آنکه متوجه هر

وتشریب نماید تا وقتی که دیگر تشریب نکند آنگه بر دارد و در ظرف آبگینه از غبار محفوظ سازد و هر
گاه خواهد یک مثقال تناول فرماید بعد از ریاضت چند روزه تا دو هفته و سه هفته بغذا محتاج
نشود **نوع دیگر** و این از اعمال بزرگ است بگیرد [illegible] و باب شیرین
بجوشانند و در آفتاب خشک کند یا با آتش تجفیف نماید پس از آن بکوبد نرم و بوزن او از هر دو
[illegible] از هر دو جلبغوزه مقشر و مثل او [illegible] ابیض پاک از فضول و
هر یک را جدا بکوبند با یکدیگر مخلوط سازند دیگر باره بساید تا نیک ممزوج و مخلوط گردند پس مسحوق
اول را با این دو مسحوق بیامیزد و بار دیگر همه را با هم سحق نماید حب سازد و هر حبه بوزن دو دانگ
وقتی که معده از طعام خالی باشد یک حب بلع کند که یک هفته از طعام مستغنی باشد و زنهار که بر دوم
این دوا طعام و غذا نخورد که بیم هلاک باشد و زیاده از دو دانگ نیز مهلک است چه دل را فرو گیرد
و عظیم منقبض سازد و متاخران شرط کرده اند که اول تنقیه بدن باید کرد از اخلاط ردیه و شربتی
از سکنجبین باید نوشید پس مقدار ده سیر آب گرم باید خورد و دوا را بکار باید برد چنانچه گفته
شد و اگر کسی خواهد که باز عود کند بدان غذایی که بدان معتاد بود دیگر باره تنقیه باید کرد
و جهد کند که دوا فرو رود چون سیاهی سوخته و بعد از آن اندک اندک غذا باید خورد تا بقرار
اصل باز رود و گفته اند که اگر از مسحوق اول بوزن دو مثقال با رطلی از سویق امیخته بخورد همین
عمل کند یعنی تا یک هفته بطعام خوردن محتاج نشود و تقدیم ریاضت بر تناول دوا از جمله
واجبات **نوع دیگر** فرا گیرد [illegible] مقشر از قشرین و انرا در [illegible]
[illegible] در آغاز شبی و بامداد برون آرد و نثر کند بر دکوی پاک در آفتاب حرّ نیران
تا خشک گردد باز تجدید عمل کند یعنی در [illegible] جدید اغشته سازد و شبی و روزی تمبین و
برین عمل مداومت نماید تا پانزده روز که آن منقوع مشمس نرم گردد چون مو و دیگر شرب

[symbols] بپذیرد و در آفتاب خشک نگردد بلکه بر لینت و لطافت خود بماند انزمان بگیرد
[symbols] و مثل وزن او سحق نماید بر حجر تا چون فحم عظم شود و در ظرف زجاجی انکند و
مقدار دهن اللوز و اگر روغن بنفشه یا بادام باشد بهتر بر سر آن ریزد تا از تکرج محفوظ ماند
پس بریاضت مشغول گردد یکهفته انکه بسکر و خطمی تنقیه کند و اگر قبل از تنقیه بدن کرده باشد
از اخلاط متعفنه اولی بود پس وقت حاجت مقدار نخود تناول نماید اگر در عمل تقصیری واقع
نشده بیست یکروز احتیاج طعام نشود و اگر تصویر داشته چهارده روز کفایت باشد و این عمل
لایق ارباب ریاضت است و جهت زاران گوشه نشینان و مسافران در زمان قحط و غلا نیز
خاصه رساند **نوع دیگر** بگیرد [symbols] و بسکافد و نمک سازد و
در سایه خشک کند و بوزن او [symbols] و هر دو را باهم سحق کند و
تشریب نماید بروغن بنفشه یا بادام تا وقتی که بخته گردد و دیگر قبول دهن نکند پس خشک کند و نگه
دارد و بوقت حاجت بکار برد مثقالی سه هفته را کفایت است و شرط این لزوم ریاضت است و
تقلیل طعام قبل از تناول و نیک و باریک ساختن امعا **نوع دیگر** اسانزد بگیرد [symbols]
[symbols] و خشک کن و خورد بساید و به بیز چون غبار و آنرا بمال و در روغن لوز که
بنفشه و گل پرورده باشد وغیرو کوب نرم تا چون خمیر گردد و نگاهدار تا خشک شود و مانند سفوف
سازد و بوقت حاجت یک کف در دهان افکن که یکهفته بطعام احتیاج نیفتد **نوع دیگر**
عن الشیخ السهروردی و الظن انه المقبول قدس سره بگیرد [symbols] هر حیوانی که باشد
از حیوانات ماکول اللحم [symbols] انا وجدناکذ بعد از آن بیاورد دو رطل از ماء
الورد و آنرا در میان آن نهد تا تمام ماء ورد را باز خورد آنگاه با نیم رطل دیگر ماء الورد در شیشه کند
و دو درم زعفران و نیم دانگ مشک و نیم دانگ کافور در آن شیشه نهد تا خشک شود و بعد از آن

سحق کند و هرگاه خواهد بوزن یک درم از ان بخورد تا ده روز بغذا محتاج نشود اما پیش از ان چند
روز به ریاضت باید کشید تا بدن از مواد پاک و خالی شود **نوع دیگر** عمل متاخرانست
بستانند اب [illegible] و [illegible] و [illegible] و [illegible] و کثیرا و نان خشک بقدر وزن
مجموع و [illegible] با [illegible] و عسل چندانکه بهم اید معجون شود اما البوب مقشر باید
و همه اجزا برابر و برابر همه معجون کند و بکار برد بشرایط مذکوره اما نوا مبراشو بر سفوفیست
که منع از شرب اب کند بگیر بیچنک غراب و خشک کند بستانید با [illegible]
[illegible] بیامیزد و اول باید که [illegible] زا گرفته باشد بقصب فارسی که در شیرا
مغمو بوده باشد یکشبانروز و بیرون اورده و خشک ساخته و سر کردانید و در ابگا مدل
او بیرون ارد و خشک کند چنانچه گفته شد با دارو اول بیامیزد و قدری از ان بر اب افکند بنوشد
و روغن گاو سیاه از پی ان بنوشد که اصلاح ضرر ان فرموده مدتی از شرب اب مستغنی گردد
نوع دیگر بگیرد [illegible] زا بجوشانند و بکوبند و به
[illegible] صاف کرده بیامیزد و بمقدار جوزی عمل کند از شرب اب مستغنی گردد
نوع دیگر که محتاج بطعام و شراب نشود و گویند افلاطون از این دوا هر چهل روز یک
مثقال میخورد و محتاج بغذا نمیشد بستانند دو رطل [illegible] و پوست ز... جدا
کند و در دهن لاولا طبخ نماید تا خشک گردد و برگ [illegible] در ... افکند
... روز در بطن الفرس دفن کند و بیرون اورده اخراج دهن کند نگاه دارد کبد [illegible]
و کبد [illegible] طبخ کند در روغن لاولا و ورق [illegible] کوفته در ...
افکند و چون پخته شد خشک کند ببرید و با دهن محفوظ بسرشد بوقت حاجت بکار برد و
هر یک مثقال از ان از نا فاصله چهل روز بکار برد از اب و غذا مستغنی میسازد والله اعلم **فصل**

چهارم در ناموس السهر که خواهد که خواب نکند بگیرد … و ذبح کند و این اشکال را بر رکوی نو نویسد وقتی که قمر در منزل حرفه باشد ما بین ام قلب بوح نهد باز آنرا در چیزی دوخته از گردن کسی تعلیق کند و نام او و مادر از خون نوشته باشد بر آن رکوی مادام که آن شیء از گردن او آویخته باشد خواب نکند اشکال اینست طاوش طلوش بها لها یهر بطی توکل یا عنعود بحق هذه الاسماء و العهود و بالاسم العظیم الذی انفجر الماء لموسی علیه السلام برکته من الصخر و الجلمود وهو … **نوع دیگر** جانوری که او را … خواند بگیرد و بکشد و در وقت قتل ملاحظه نماید که یک چشم او بسته باشد یکی گشاده آن عین مفتوح را بیرون کند و در رکوی پاک دوخته از گردن در او بزد خوابش نیاید تا وقتی که از گردن بیرون کند و گفته اند عین … همین خاصیت دارد **نوع دیگر** بگیرد اصطرك و حبا لنیل و ذبل … و زاش و جبل ستر از هر یک جزوی همه را بکوبد بیزد و برانگشت افروخته تبخیر کند تواند بشام هر که رسد از خواب نکند بقدرة حضرت الله تعالی **وصل پنجم** در ناموس الاکحال بهترین کحلهاست که سبب رویت روحانیان شود و آن را کحل اعظم گویند و عملش بر این وجه است که بگیرد چشم … و چشم … و عیون ثلثه … ودبه … و مزاره … و عین … اموبر یه و مزاره او و همه را اخشک سازد و در موضع که آواز خروس بدان جا نرسد بعد از جفاف بکوبد عجین کند بعسل آتش ندیده و در زیر طشتی که از مس پاک قلعی نا داده باشد یا ظرفی جاجی بر آتش نهد تا دود آن بالا رود و در طشت یا در ظرف جمع شود تا وقتی که تمام آن بسوزد پس آن دوده را که کحل اعظم است آن کحل را با مداد

بوقت طلوع شمس در چشم کشد بمیلی از چوب بید رود تا نصف النهار دیده را نگشاید باز نصف اللیل اکتحال کند بدان بصیده بگشاید که روحانیان را ببیند اگر دیده [illegible] وفرزه او با این کحل منضم گردد جنیان ببیند قرین هر انسانی را از جن مشاهده کند و اگر مجنونی باشد شیطان او را نیز معاینه ببیند

کحل دیگر هم در رؤیت جن بگیرد بیض [illegible] با مغز هوس [illegible] وسحق نماید بدان اکتحال کند جنیان را عیان ببیند

کحل دیگر هم در رؤیت ایشان بگیرد مراره [illegible] ومراره [illegible] وخشک کند وسحق کرده وبا یکدیگر مخلوط ساخته بدان اکتحال کند جن معاینه ببیند بعضی گفته اند مکحله را بمرار تین مرهو ریتین الوده کند در چشم کشد همان صفت روی نماید و هیچ حاجت بمفاد سحق ندارد

کحل دیگر جهت دفاین وکنوز بگیرد [illegible] که مخلوط بلونی دیگر نباشد و در خانه مبند و تا هنگام گرسنه شود پر ده سیر روغن کاو طوعا و کرها بوی تطعیم کند معلق بپاویزد و ظرفی در محاذات او بنهد تا آن روغن از حلقش فرو چکد در آن ظرف و دلیل آن را در زیر کاسه دور کند آن دود را حل ساخته در چشم کشد دفاین را ببیند

کحل دیگر برای همین کار بگیرد [illegible] در سایه خشک کند سحق کرده با عسل بیامیزد و بدان اکتحال نماید کنوز تحت الارض بنظر وی در آید

کحل دیگر جهت مشاهده عجایب مراره [illegible] وخون [illegible] خشک کرده بسایند چون سرمه در چشم کشد عجایب بسیار و غرایب بیشمار معاینه ببیند در دیده هر کس که خواهد کشد همان حال دست دهد

کحل دیگر که هر چه خواهد در خواب ببیند از دفاین واحوال غایب و غیر آن بگیرد و خون [illegible] خشک کرده و مغز [illegible] اجزا را برابر عجین کند شب بدان بخور سوزد و کحل الجانیکه عنقریب گذشت با پوست هلیله

اصغر مسحوق منخول امیخته در چشم کشد و بجسد مطلوب را معاینه در خواب ببیند **فصل سیم**
در اعمال خفا قبل از این شمهٔ در این معنی گذشته است اما چون این عمل عظیم ترین عملی است اکابر او را
افراد کرده در این باب سخن بسیار گفته اند بر وقوع آن عملهای مختلف کرده و آن اعمال هم کلی میباشد
و هم جزوی و هر یک در فصلی نوشته میشود **فصل اول** در اعمال کلیهٔ خفا غیر از آنکه مذکور
شده بباید دانست که اصل در خفا حب الخروع است و عمل آن با نواع کرده اند بر غیر حب الخروع نیز عمل
فرموده اند در جزویات و اعمال حب مذکور بر سه نوع است کبیر و وسیط و صغیر و هر یک در دو وصلی اورده
میشود **وصل اول** در عمل کبیر آن چنانست که شجرهٔ سراج القطرب پیدا کند و آن درختی است که
بشب چون چراغ درخشد پس از آن [illegible] آنرا بگیرد و در پایه این درخت ذبح کند و خون
آنرا در بیخ این درخت بریزند و پنهان کنند دل آن مذبوحرا در تحت شجره و روز دیگر بیرون آرند بموضع
خالی برند که آنجا [illegible] بری وحشی شد ابدالسود البته باشند بدان تطعیم کند و چون دو روز
بگذرد در روز سیم باز [illegible] دیگر در زیر شجرهٔ مذکور ذبح کرده دم او را در اصل شجره بریزند
و قلب مذبوحرا در همان موضع نخستین مدفون سازند روز چهارم بیرون آرد و بهمان محبوس تطعیم
کند در روز پنجم باز یکی از انچه مذکور شد ذبح نموده بهمان دستور عمل نماید روز ششم قلب مدفونرا
بگذارد و روز هفتم بباید آن درخت را ببرد و آن دل را بیرون آرد و چون بخانه رسد آن درخترا قطعه قطعه
کرده در دیگی افکند و آب در آنجا کند و بجوشاند تا وقتی که مهرا گردد فرو گیرد و آبرا صاف کند و بگذارد تا
سرد شود پس آن دلرا بدان محبوس دهد تا بخورد و بعد از اکل آن او را ببیند که از تشنگی بی طاقت شده و گویا
از چشمها او آتش میبارد پس از آن آب بخود دهد تا سیراب شود فی الحال مضطرب شود و چشم او باز بماند
و نزدیک بهلاک رسد در همان دم بکاردی که از فولاد کرده در غایت تیزی باشد او را ذبح کند باید که ذبح در
ساعت مریخ باشد اگر در روز ساعت او نبود در شب خاک پاک بگیرد و در ظرف سفالینه کلان کند و سر مذبوحرا

بگیرد وحب خروع در درون بیضه او فرو برد وآن سر را در زیر انگشت دفن کند وبقیه حب دم مدبوح را با
احشا واجزاء در آب افکند واز آن آب بر آن خاک ریزد تا وقتی که آن سبز شود وبروید چهل روز را برساند
سر حب بر آن پدید آمده باشد لهذا آنرا بردارد وبکنار جوی رود که در او آب روان بود وآنرا در آب افکند
دو دانه از تخم آب فرو رود ویکی بر سر آب آید آنرا فرا گیرد ودر دهان نهد تکلم نکند از نظر مردم مخفی گردد ومادام
که ساکت باشد آن حب در زیر زبان وی بود کسی او را نبیند او هم کسی را نبیند چون سخن گوید عمل باطل
شود وهمه کس او را ببیند **فصل دویم** در عمل وسط وآن چنانست که حب خروع هفت روز در
[illegible] نهد پس از آن بیرون آرد وخشک کند ودر حجره ای بکارد جائی که باید تمام
بدانجا نرسد باید که حجره را براز [illegible] کند وتخم مذکور در آن افکند بپرورد تا
درختی بروید تمام بروید چون برسید باید که یک حبه ضایع نکند بلکه همه را جمع سازد وجای خالی بنشیند
آئینه در پیش روی خود گیرد ویک دست چپ بدست راست یک یک حبه در دهان نهد در آئینه نگرد هرگاه
که خود را در آئینه نبیند آن حب اصل است آنرا نگاه دارد وباقی را بیفکند وبوقت حاجت آن حب را در زیر
زبان گیرد هیچ کس او را نبیند لهذا او هم کسی را معاینه ببیند نشان صحت این عمل آنست که آن تخم پرورده را در
[illegible] فی الحال بکارد سبز شود واگر نشد در عمل قصوری هست بگیر باره اعاده
باید کرد **فصل سیم** در عمل صغیر بگیرد [illegible] وزن ده او را در زمین که گشنیز
کاشته باشد دفن کند ودر دود بیضه او دو تخم خروع بکارد وبه [illegible] سیراب
گرداند وبر گرد آن گرد او دایره بکشد بکارد فولاد دو بود ودر بند دایره کارد را فرو برد وهفت دایره باید
کشید بر بیرون یکدیگر وهر روز بمقدار [illegible] از شراب مذکور بر بیخ این شجره باید بیخ چندانچه شجره برسد و
حبوب پدید آید پس امتحان باید کرد با آئینه چنانچه گذشت ومترجم گوید که دانه خروع بجز این عمل در اعمال
دیگر بکار میآید چنانچه در سر الاسرار مذکور است وآنرا نسبت بشیخ موحد محقق حسین بن منصور حلاج

قدس سره کند و حق آنست که آن مصنف یوسف بن احمد حلاج است و او صاحب شعابذ الطلسمات بوده بر هر
تقدیر تقدیری ترجمه کتاب سر الاسرار در این اصل چهارم ایراد خواهیم کرد و من الله التوفیق **فصل**
دویم در اعمال خزینه خفا و آن سه نوع است تعلیق و اکتحال و اکتسا و هر یک در وصلی مذکور
خواهد شد **وصل اول** در تعلیق و آن عبارتست از آنکه چیزی بر خود بندند یا از خود در آویزند
و پنج نوع از این عمل بنظر رسیده **اول** بنویسد این حروف را بقلمی که از چوب [symbols]
تراشیده باشند بمشک و زعفران قبل از طلوع آفتاب هر روز که باشد چهارشنبه بهتر است و نوشته را
در موم گیرد و از گردن زاویه زد هر جا که رود کسی او را نبیند اینست عصصلعه لها **دویم**
بنویسد بر حریر سفید در روز عطارد و ساعت او و در میان پیچد قدری از شحم سمک بحری با وی بیامیزد و در
رکوی پاکیزه با خود دارد از نظر خلق مخفی گردد بسم الله الرحمن الرحیم یا تمخیشا یا النفیشا یا ملیشا
یا طلیشا یا رهمیشا یا هلیلا یا اعیشا یا طوشیا یا وخشا یا صاصا یا عمیشا این دو عمل مجرب
است و هو اعلم **سیم** بگیرد بدر است [symbols] و در خرقه نو پیچد و بر بازوی
چپ بندد و سخن مگوید و مخندد تا تو همه کس را ببینی و کسی ترا نبیند **چهارم** بکشد [symbols]
[symbols] زاو پوست و باز کند و با پاره پوست [symbols] ضم کند و بر شسته که آنکاد شسته باشد
و بر بازوی خود هر جا که رود کسی او را نبیند **پنجم** بیارد [symbols] سالخورده و ذبح کند
و خون و مغز سر او و زهره و چشمش هم بیامیزد و در سایه خشک کند و بکوبد پس از آن در حقه کتان پاکیزه
کند بر [symbols] بر بازوی راست خود بندد هر جا که رود کسی او را نبیند **وصل**
دویم در اکتحال بگیرد مراره [symbols] و عین [symbols] و [symbols]
[symbols] سوده و هر سه را بکدیگر بیامیزد و بعد از جفاف و سحق او لین و این ... ازا بر پوست
[symbols] نویسد و از این پوست نوشته سرمه دانی سازد چنانکه نوشته بر داخل سرمه دان باشد

ه کاد میخواهی از آن کحل در چشم میکشی تا کسی تو را نبیند اسماء اینست بسم الله الرحمن الرحیم بسم الله و بالله **وصل سیم** در اکتنا و آن سه نوع است اول هفت خوشه [illegible] را بگیرد دز آخر خریف و پوست بکند پوستها ایشان را نمک کند دباغت دهد بدستوریکه پوست کو سفند را میدهند و بر هر پوستی مدبوغ این اشکال را بنویسد [illegible] پس آن پوستها بر روی طاقیه دوزند که از آن ساخته باشد بر سر نهد از نظر خلق مخفی شود **نوع دویم** جبه از سخنیان سرخ بدوزد و تاجی هم از آن جنس ترتیب دهد این اسما را بر گرد گریبان و حوالی سر آستین و گرد اگرد تاج بنویسد یا تمخیثا [illegible] یا لنفیثال [illegible] ۱۱۱۹ یا ملیثاه [illegible] یا الملمیثا [illegible] یا رهمیثا [illegible] یا ملیلا [illegible] یا اغیثا [illegible] یا الموثیات [illegible] یا وخثاو [illegible] ۱۱۹ یا میثا [illegible] ۱۱۱ یا مخیثا [illegible] و بوقت حاجت جبه بپوشد تاج بر سر نهد از نظر مردم غایب گردد **نوع سیم** چون آفتاب در سرطان یا میزان یا جدی و قمر در برج ثور و از نحوس بری و اخر بصعود متصل بود پس انجره فهار ابر [illegible] و در روغن یاسمین انکن حروف [illegible] فصله پس انگشتری بسازد از قلعی پاکیزه در روز چهارشنبه ساعت عطارد و این نقش بر وی بکند [illegible] پس بوقت حاجت این خاتم در انگشت کند و قطرهٔ از آن روغن در پیشانی بمالد و هر جا که خواهد رود که از نظر مردم محجوب و مخفی ماند والله اعلم بحقایقها و اهب العطایا **فصل چهارم** در ترجمهٔ کتاب سر الاسرار مشتمل بر دو فصل **فصل اول** در زرع و ترتیب حب الخروع و این فصل منطوی بر دو وصل **وصل اول** از فصل اول بگیرد حب الخروع و در زیر زبان نگاه دارد تا وقتیکه بشکافد و اثر نمود را و ظاهر شود پس بگیرد [illegible] و دیگر او را قلع کند بجای آن از تراب احمر مملو سازد و حبهٔ مذکور را در چشم آدمیان تراب احمر دفن کند پس

باب که ممزوج باشد به [symbols] هو تسخیر کند و باید که عمل این روز شنبه
باشد که آفتاب در اوائل برج حمل بود متوجه بدرجه شرف و اگر در درجه شرف باشد آن نیکوتر باشد
و بوقت تسخیر گوید آرنی هذا البلد فی علو زحل و رفعته و اگر این کلمات را چند نوبت تکرار کند اولی
باشد و چون از این وقت سیزده روز بگذرد آن روز پنجشنبه باشد همان آب ممزوج تسخیر نماید و گوید
مکررا آرنی هذا البلد فی سعادة المشتری و یمنه و بعد از سیزده روز دیگر که روز سه شنبه باشد در
حال تسخیر تکرار گوید آرنی هذا البلد فی سیاسة المریخ و هیبته بعد از سیزده روز دیگر که روز یکشنبه
باشد آن آب مذکور تسخیر کند و تکرار در آن حال گوید آرنی هذا البلد فی سلطنة الشمس و هو نور ها
پس بگذارد تا سیزده روز دیگر و آن روز آدینه باشد در تسخیر بدین کلمات متکلم گردد علی سبیل التکرار که
آرنی هذا البلد فی طرب الزهرة و عیشها پس چون سیزده روز دیگر بگذرد نوبت تسخیر بروز چهارشنبه
رسد در آن حال مکرر بگوید آرنی هذا البلد فی کتابة عطارد و ذهنه پس فرو گذارد آن را تا سیزده
روز بگذرد و روز دوشنبه در آید بوقت تسخیر مکرر گوید آرنی هذا البلد فی سرعة القمر و عجلته پس
دیگر آب ندهد تا خشک گردد و باید که هر عنقودی از او در خریطه باشد مضبوط تا چیزی از او بر
بر زمین نیفتد و ضائع نشود و اگر در وقت تسقی سبعه دعوه هر کوکب که نوبت او ست بعد دی
خواص بخواند عمل کامل تر بود و این دعوات در کتاب سر الاسرار بنا آورده اما این فقیر از حضرت
شیخ المشایخ قدوة العرفاء شیخ قطب الدین محمد البرغشی قدس سره این نکته را استماع نموده
آن دعوات را یاد گرفته تو از روی مهربانی و شفقت بر طالبان در این ترجمه داخل کرد تا فیض آن
بدین عمل برسد **وصل دوم** در دعوات کواکب سبعه **دعوات زحل** که تعلق
بروز شنبه دارد اول تسخیر اسما بنت هحعتیم نجاج انجج طیاج طموخ بیروخ شهلوخ
فقد وخ معقوش انوش هینوش ابوش اجب یا الذی اعطاک علو الشموخیه و یا الاسم

الَّذِی احْتَجَبَ بِهِ نُورُ رَبِّنَا فِی سَمَاءِ الْغُیُوبِ اَجِبْ یَا کَسْفَائِیلُ
بِحَقِّ هٰذِهِ الْاَسْمَاءِ وعدد قرائت این دعوه در کبیر چهل و پنج است و در وسط هیجده و در صغیر نه
عدد که خواهد بخواند **دعوت مشتری** که تعلق روز پنجشنبه که نوبت تسخیر دوم است
بعلقباش عذلیش اسهو تبناش متغال اَجِبْ یا صرفیائیل بحق هذه الاسماء و الکلمات
المطهرات بحجحیر ججفحیر مکش کشب مقطیع طمیشاش العجل العجل یا صرفیائیل بحق الخاتمة الخاصة
در یائیل و عذیائیل و صرخیائیل و عدد تلاوت این دعوت در کبیر چهل و پنجاه است و در وسط
چهارده است و در صغیر پنج **دعوت مریخ** که متعلق بروز سه‌شنبه است در تسخیر
سوم نیلهون قوهرهر خریوش آبروش هیوش رَبُّ الْعِزَّةِ و السلطان طوا طوبا
طوبا عدیثا رهیثا هجلیر عبد هیثا الوحا العجل العجل یا صمصائیل بحق هذه الاسمائیل اجب
و عدد خواندن این دعوه در کبیر هشتصد و پنجاه است و در وسط سیزده و در صغیر چهار
دعوت شمس که تعلق بروز یکشنبه دارد نوبت تسخیر چهارم است بیدلوش همیاش
مبدلاوش رهمقباش بطناش صعیوش طلوش طهماریش اجب یا روفیل بحق هذه الاسماء
یا روفیائیل یا روفائیل و عدد قرائت این دعوه در کبیر چهارصد است و در وسط سیزده و در
صغیر چهار **دعوت زهره** که تعلق بروز جمعه دارد و تسخیر پنجم است ویداش غلیوش
همقلیوش درماش لمیاش شمادرش رهوش ظهارش اجب یا عنیائیل بحق هذه الاسماء علیک
و نصاب این دعوه در کبیر دویست و هفده است و در وسط نوزده و در صغیر یا مرتبه و یا مرتبه
یکی **دعوت عطارد** که متعلق بروز چهارشنبه است و تسخیر ششم هنوش آلوش
حلی شیثا هبکیش دارکش عملش درمرش عفدش و تلشم العجل یا میکائیل بحق هذه الاسماء علیک
و نصاب این دعوه در کبیر دویست و هشتاد و چهار است و در وسط بیست و سه و در صغیر پنج

دعوت قمر که ... شنبه را در عدد برش هادیش ابرش مطلش طیماش
باش هیثانوش ... بر بیل تجوز هذه الاسماء وعدد قرائت این دعوه در کبیر
سبعصد و چهل است و در هر یک از وسیط و صغیر هفت والله اعلم **فصل دویم** در خواص
و منافع این حبوب قبل از این گذشت که عناقید این شجره را در خریطها باید کرد تا جمیع فرو نشود
و چون حبها تا خشک گردد و جفافی کامل یابد آنرا از جمیع قشور پاک باید کرد و بعد از امتحان باید
فرمود چنانچه پیش از این اشاره شد تا حب خفا بدست آید و چون آن حب حاصل شد بوانی چوبها
در آب باید افکند و چون در آب افکند ببیند که بعضی از حبات بر روی آب آید بعضی در میان آب
ساکن گردد و برخی در وسط آب متحرک باشد بعضی در ته آب قرار گیرد ... از حبات با یکدیگر
ملتصق گردند مقداری در ته آب ملتصق شوند هر نوعی از این حبوب برای ... است و خواص
اینها در هفت فصل دیگر اثبات می یابد **وصل اول** در حب خفا و آن خاص برای همین
کار است چون آن حب بواسطه امتحان از آنها بدست آید فرا باید گرفت و نگاه باید داشت و از
شش نوع دیگر که گفته شد از هر یکی یکی جمع باید کرد بکوفت و بکوفتنی نیکو و پیراهن و سراویلی باید که
المرافق ن سختیان باشد پس بوقت حاجت آن جامه را باید پوشید بدان حبها کوفته مخمر باید کرد
و در زیر جامه مذکور پس از آن حب خفا در دهان باید نهاد تا غایب شود از چشم مردمان باذن
الله تبارک و تعالی و پیش از غایب شدن این طلسمها را نوشته بشوانند فی الفور از نظر خلق پنهان
خواهد گرد بدین طلسمات مذکور این است طه ع طه ع صح ۹ ط ۳ ۶۹۹۹۶۹۱۳ ط ۶۶۶۶۶ ع ۹

ط ۷۶ ۳۷ ۱۹ ۶۲۷۱ س ع ۱۶۵۹۶۱ ۳۷ ۶ ۷۱ ط
عص ع ۶ ع ۱۶۳۲۷۱ ط ص ۱۶۹۳۱ ۶۳ ط
ط ۲ ع ع ۲ ع ط ع ز ۲ ۵۶۳ ۱۱ ۹

١٢٩١
طعععص ٣ ٣ ١١١ ه محطط ١٢٢٢١٤٣ ١٦٢٢٢١٦٣ ه

واین نقش را نوشته بر بازو بندد تا که از بلاها محفوظ ماند و وقتی که خواهد ظاهر شود بی اثر شود تعویذ را از بازو جدا کند و از آب چاه تازه روی خود را بشوید نقش اینست

٩ ٩١١ ٦ ٣٧ ١٦ ٣٢٦٣٢١٩٩٧١٢

فالالهخی سح اف ظ وم ارح مارا ح م ی ن

١٦٩ ١ ٦ ١١١٧١
١٦٧٩ ١٧٩١٩
٣٠ ١٠١٠ ١ ٢٠٢٣١١٠

جبرائیل

ان ولی الله الذی

٨ ١٨١٨١١٨١٨١٨١١٨١٨١

وصل دوم در منافع ان حبانکه بر روی آب ایستاده اند بدانکه خاصیت این حبوب جاه است و قبول دل سلاطین عظماء و بر آمدن حاجات از ایشان و فور عزت و حرمت و مکنت و حشمت میان جمیع طالبان و توانگری و استغنا از خلق و چون میل اینحالات پدید آید هفت دانه از حبوب فوقانی یعنی از آنها که بر روی آب بوده اند بگیرد هفت دانه شعیر اسود و مثل او شعیر ابیض و همین علی خردل سفید مانند او و فلفل ابیض و هفت قطعه ملح اندرانی هر یک برابر شعیره و مجموع را در خرقه پاکیزه افکنده بر بازوی راست خود بر بندد تا همه آنچه مذکور شد مشاهده رود زیاده بر آن نیز انشاء الله تعالی **وصل سیم** در منفعت ان حبانکه در تراب مستقر بود اند انها

برای عمارت جاییها و نشاندن نهالها بکار آید هر گاه که از خبات مستقره در تحت بنائی یا در تحت نهالی بهند آن عمارت سالها باقی ماند از خرابی ایمن بود و آن درخت عالی و زاینده گردد و اگر آن حبوب را سحق کنند و با آب مخلوط ساخته در زیر درختی بریزند بزرگ شود و میوه بسیار دهد بمرتبه که محل تعجب و تحیر باشد این طلسمات را نوشته بر درخت مذکور ببندند تا که میوه او مثل میوه های دیگر خوش ثمره پیدا شود مگر بتجربه رسیده است صلـ ۷۹۹۶ لهما ۱۹۳۳۶۱۶۷۹ ااا صص ۳۶۱۶ اا

ع ا ع ۲ ۷ ۳ ۶ ۲ ۴ ۱ ۵ ۹ ۵ ۶ ۱ ۷ ۴ ۱ ۲ ۳ ۶ ۱ ۷ ۴ ۱ ۶ اا

۱ ۷ ۳ ۶ ۱ ۱ ۹ ۶ ۷ ۴ ۴ ۶ ۷ ۲ ۳ ۱ ۹ لها ع ۹ ۶ ۱ ۷ ۳

ع ۱ ۲ ۴ ۴ ۴ ااا ✡ ✡ ۹۱ ۹۱۱ ۳۶ سلمه ۷۹۹ مه

ال ۱ ۷ ۳ ۶ ۱ ۷ ۹ ۷ ۳ ۶ ۱ ۷ ۴ ۴ ۱ ۹ ۶ ۱ ۷ ۳ ۶ اا

ع ۱ ۷ ۴ ۱ ۲ ططط ع ع ال م ط ط ع ع ل ۵ م ل ۷ ۷ ۷ ۴ ۶ ۱ ۹ ۳

ء ا ء ط ط ا ق لهما ط ع ع ع ال ح م ل ل ل س ر س ال ع ال م ع ن

وصل چهارم در بیان خبات متحرکه در وسط آب بود خاصیت آن خبات قطع مسافت بعید است در زمان قریب چون کسی خواهد که از بلدی ببلدی خواه بعید خواه قریب در موضعی رود که خالی باشد از مردم دو دایره بکشد یکی برای این بلدی که در او بستر نام این بلد را او نویسد و دایره دیگر در آن جهت که بلد مطلوب بر آن صوب است و نام آن بلد نیز در درون دایره بنویسد و بر گرد هر دایره این اسماء بنویسد بر وجهی که تمام حوالی دایره فرو گیرد و اگر کلمات با تمام رسد و از دایره چیزی باقی باشد باز با سر گیرد تا حوالی دایره با تمام رسد اسماء اینست لف مبطرون وهو کسطسطاس کیهطموس بعد از آن خبر از این متحرکات قرار گیرد و با ظفر آن عود قماری مجمره نهد در دایره که اسم بلد حاضر است ایستاده باشد چون بخور بر آتش افکند پای راست بر آن دایره

و در دائرهٔ بلد مطلوب نهد چشم فرو پوشاند چون زانچه بجو بمشام اور سد هم چنان چشم پوشیده پای دیگر بر دارد و در دائرهٔ بلدی که مقصد او است نهد پس چشم بگشاید خود را در بلد مطلوب یابد و از طلسمات نقش را اول باید بسوزاند

بعد ۱۱۱۶۳۷۱ ≡ ۹۷ ود ۱۱۱۲ ۶۳۱ للمم م

بعد ۱۳۷۱۶۳۷ ... وا ۱۱۹۷۱ ... ۱۱۹ ۳۱۹ ۳۱۹

مـ للـ ۱۱۹ ... ۱۶۱۹ ۷۹ ۱۹ ۱۱

بعد ۱۲۹۱۶۳۳۱ ... ۹۱۹۷۹۱ ... ۱۹۱۶۳۷۱۹۷۱

بعد ۳۱۶ ۵۵۹۱۳۹۱ ود ص ۱۱۱ ... ۱۹۱۷۱۹ ۱۶۳۲۱

نقش مثین اینست — نقش مبین اینست

٢٠٢١ر ھ٣٠٣٠ن م٤٣ ال
٢٠٠٦٣٠٠٦٠١٠١٠٠١٤٠٤٠٦٨٨١٤
٤٠٥٤١٤٠١٥١٢٠٠٢١
ع٤٠٢٠٠٢ ١ ص ٩ ١١

٥٠	١٠	٢	٤٠
٤٠	٢	١٠	٥٠
٤٠	٢	١٠	٥٠
٥٠	١٠	٢	٤٠

وصل پنجم در نفع جنبو که در وسط آب ساکن بود خاصیتش آن است ما ان الصواب است و بندگان گریخته و ذاب فرار کرده چون زنی خواهد که از نظر رود یا بنده گریخته باشد یا چهار پای غایب شده یکی از حیتان ساکنه فی وسط الماء بگیرد و با مقداری از سند و س بر آتش نهد تا م آن کس با انجوان بتران مستی بغلت الهی قادر نشود بر حرکت از امکان که باشد تا وقتی که برود و او را بگیرد **وصل ششم** در بیان حیتان منشقه خاصیت آن بعض است و تفرقه چون کسی

خواهد که میان دو کس دشمنی افکند از حبهای شکافته دو حب بگیرد و هر یکی را بدو پاره سازد و در میان
نان کند و آن نان را نصف سازد چنانچه هر دو قطعه از آن حب در نصفی از آن چیز افتد و بنام آن دو
کس که خواهد نصفی بکلبی و نصفی بگربه دهد آن دو شخص با یکدیگر متباغض گردند از یکدیگر متنفر
شوند **وصل هفتم** در حبات ملتصقه و آن تخم الفت و محبت است چون دو دانه ملتصق
بگیرند و سحق کرده با شکر بیامیزند و ازان در طعام یا شراب هر دو دهند دوستی عظیم در میان ایشان
پیدا شود و اگر برا الطعام ایشان تا در میان شدان مسحوق ممزوج را در حوض یا چاهی یا در چشمه یا در کوزه
که هر دو ازان آب خورند بیفکند اندکی را یکدیگر مؤتلف و مستانس کردند چنانچه یک دم از
یکدیگر جدا نتوانند شد والله تعالی اعلم تمام شد کتاب مترجم الاسرار و در غیر این کتاب هم از مصنف
این چهار نوع دیگر از اعمال اخفا نقل کرده اند بکعمل در تذییر خرخ و در ذیل این کتاب ایراد
کردیم اما از اعمال اخفا **نوع اول** از حب الخروع بگیرد بیست و یک دانه و از خولنجان بوزن
آن و سحق کند تا وقتی که مانند غبار گردد پس بگیرد [illegible] والمقام کند
او را با نان مبده که با مویز دانه بگیرد بیرون کرده مخلوط ساخته باشد از آب ملت سه روز گفته اند
در سه روز یکبار از این طعام خورانند در صباح روز چهارم ذبح کند رد یکی سنگین خورد و
باید که قطره خون او خارج دیگ نیفتد و اگر آن خون بر زمین ریزد عمل باطل شود و بعد از آنکه تمام
خون از جسد او بیرون آید آن غبار مذکور را بر آن خون نثر کند و قلب مذبوح را بیرون آورده بشکافد
و هفت حبه از شجره مذکوره در آن نهاده شکاف او را بخیطی محکم بدوزد و در دیگ افکند و یک شب در
زیر آن آتش قوی برافروزد تا آنچه در قلب است پاک بسوزد چون روز شود سر دیگ را بگشاید و در
حبات نگاه کند هرچه سوخته است باز در دیگ اندازد و آنچه سالم است نگاه دارد و در ماده که در بلد
باشد در کاغذی محفوظ سازد و چون خواهد که از نظر مردم غائب گردد یکی از حب سالم در زیر زبان

گردد و اسماء مختصه بدعوة زحل بخواند و از آن بماد محفوظ چیزی در گریبان و آستین خود بریزد که در وقت و ساعت مخفی گردد و قبل از این در فصل رماذات ماسّد این عمل مذکور شده و چون در این نسخه با آن تفاوتی بود اینجانب ثبت نمود **نوع دوم** بگیرد راس [illegible] طبیم که یک [illegible] [illegible] [illegible] او [illegible] [illegible] ه [illegible] نمود و از حبهٔ معروف هفت دانه بستاند دو تا در دو عین او نهد و پنج تا در [illegible] [illegible] او نهد وقتی که زحل در شرف باشد اگر از اقلیمی از اقالیم یا بلدی از بلاد آن که متعلق بوی باشد این عمل کند ابلغ و اکمل باشد اگر او را در شرف نیابند و در یکی از دو خانهٔ خود یابند یا در یکی از خانهای مشتری و اگر میسّر نشود مقارن مشتری باید یا بر تثلیث و تسدیس او و نظر عطارد بوی از تسدیس تثلیث لازم است و در وقت کاشتن چوب در موضع مذکور می باید که دعوة مخصوصه بزحل بخواند و از روحانیات موکله براو استعانت طلبیده عمل خود پس راس مذکور را ببرد در موضعی که کشتن کاشته باشند در آنزمین نقبه در ذراعی حفره بکند و آنرا دفن کند تا بجائی بر سازد و تعقیه کند به [illegible] [illegible] + [illegible] [illegible] ه که ما سذاب ساخته باشد همچنین چهل روز تربیت کند و در محلی که آب باید همان مذکور تا قی نمایند تا آن شجره بروید و میوه نمو بند و برسد آنگاه روز شنبه قبل از طلوع شمس بچینند و امتحان کند چنانچه مذکور شده و چون حب خشخاش حاصل شود دعوة زحلی بخواند و گوید اخفونی بحق هذه الاسما که فی الحال مخفی گردد **نوع سیم** بگیرد ه [illegible] ه [illegible] [illegible] و [illegible] + [illegible] ه اللیل یعنی [illegible] + [illegible] وهر دو را بکشد بر جبههٔ مصروعی که نوبت صرع او روز چهار شنبه باشد نهد پس آن خون را فرا گیرد و بر پشهٔ اذر ماش ه [illegible] ه [illegible] این اسماء را بنویسد و بر خون ساک حد بلی راس هر دو مذ بو خزا برالخرقه بپیچد بر عضد ایمن بندد و برود هر جا که خواهد کسی او را نبیند

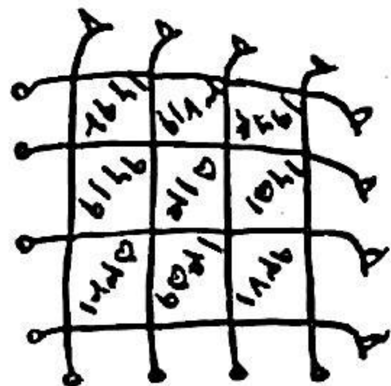
اسماء اینست شمخ طمخ همشلخ هطلمخ ۸۷۰۹۸ ۳۰۰۳۰۰ ۶۰۰۲۹ ۴۰۵ ه

ع ۵ ۴۰ ۰ ۰ ۳ ۳ ۸

۵۱ ۱ ۴ ۴ ۱۱۱ ۱۶ ۱ ۷ ۴ ۶ ۱ ۷ ۳ ۹

نوع چهارم واین اشرفا بواب الحسن انست وارباب نوامیس را بدین عمل اعتقاد تمام هست [illegible] بر تیم و برکف دست خود نگاه دارد قبل از نیم روز پس اگر [illegible] در سایه دارد بیفکند دیگر بردارد و همین امتحان کند تا وقتی که یکی بدست اید که او را سایه نباشد پس پوست او باز کند و مدبوغ سازد بنبات و قرظ و این عمل وقتی بجای آرد که صایم باشد و بر طهارت آنکه طاقیه بدوزد که او را پنج ترک باشد و آن پوست را بر پنج قطعه کند بشکل ترک طاقیه و بر هر قطعه این اشکال بنویسد [illegible] صمهه مهاله عه [illegible] اهیّا شراهیّا اذونای اصباوت و هر یکی را از این قطعها را بر ترکی دوزد بنون من خیط قطن و باید که در وقت دوختن قمر متصل باشد بمشتری و از برج ثابت و همین اشکال را بر عصا بر طاقیه نویسند با این آیه کریمه وَجَعَلْنَا مِنْ بَیْنِ اَیْدِیهِمْ سَدًّا وَمِنْ خَلْفِهِمْ سَدًّا فَاَغْشَیْنَاهُمْ فَهُمْ لَا یُبْصِرُوْنَ پس هرگاه که خواهد این عصا بگیرد طاقیه را بر سر نهد و باید که با طهارت باشد و سوره والعادیات را بخواند تا نقشا و این صورت بهترین صورت اخفا است والله اعلم بحقایق الامور و این طلسمات از اوّل نوشته تا اینجا سوزاندکه مجرب است

لم اوس طا الطم ن وططع لم نمح ل
اق طم وطم طم ن طع طص ص ف و ل لم
اع ل ص طع ف ك طع س طع ن ولططوا ل ل
او امطم م س طع ف ال دم ن وم ح و م م ا ل ط



ع۲۷۴۴۶۵۹۹۹۱۶۱۲۹۹۶۱۹۲ لملا ـــــ م۱۲۹۱ ۹۹ ۱۶ ـــ ه
م۲ل م م۱م ـــ ه مل س طع طع ص ـــ ه مطع ل م ن طع طع ص ط ه

اما تدبیر خرج مذا را بعمل بر [illegible]
و [illegible] است و بر انواع مختلف معمول شده اشهر انست که در اول بهار و
اصح انست که در اخر فصل بهار بیار د چوبی از شجرهٔ گز که در صحرا ایدن باب ستر باشد و از ان
سیخی تیز تر اشد بکار چوبهار و دو بنگرد تا کجا دو [illegible]
شده امد اهستر انسیخ زا بر پشت انها هد روز کند بمثابه که سیخ از هر دو گذارد
گردد بر زمین رسد پس در دهن هر یک [illegible] نهد دهان انها را با بریشم سبز
بد زدو سیخ بر کشد و هر یکرا در کوزهٔ نو کند و بر سر چهار راه که جواب دوان باشد هر کوزه را
در طرف یک بجود فن کند رحفرهٔ که عمق او یک ذرع باشد سه روز بگذارد و د را مید هٔ شب
و روز از محافظت ان غافل نشود و شبها کسان بصور مختلف بیایند او را تخویف کنند باید که
مطلقا نترسد بدعوه عطارد و اسماء روحانیه را و متکلم شود بعد از سه شبا نروز کوزه ها را
بیرون کند ببیند هر دو [illegible] را یکجا مجتمع شده و قبل از ان باید که هر یکرا بعلامتی خاص
معلوم ساخته باشد تا معلوم گردد که مستقر کدام است و متحرک کدام پس مستقر را نگاه دارد
و متحرک را خرج کند که هر جا و هر چند خرج کند باز نزد یک مستقر اید مرحوم گوید که اگر بحسب و اتفاق
ان متحرک نزدیک صاحب متاع بماند و مثل او باز اید هر جا میرود میماند تا ان مسلمانرا
زیانی نرسد این عملیست در نهایت خوبی و اسانی و معیشت بدین عمل در غایت سهولت گذرد
اما از عزیزی که اینعمل کرده بود استماع افتاد که ان متحرک نزد خداوند کالا نمیماند و نزد
مستقر میاید برین تقدیر خرج او مشکل باشد **نوع دیگر** بگیرد دو سکه احمر یا ابیض
و هر یک و بر یک صفحهٔ از ان دو حرف سورهٔ اخلاص تا نصف بنویسد و اینسورهٔ بسمله حرفست

بعدہ اسم ذات یعنی الله ونصف اوّل او یعنے سہ حرفت براینوجہ ب س م ا ل ل ہ ا ل د ح م ن ا ل
د ح ی م ق ل ھ و ل ل ھ ا ح ا ل ل چون بر یك صفحہ ازیك [illegible] انجروف مفردہ
بنویسد بر صفحہ دیگر ازاو اینطلسم کتابت کند [illegible]
وحدانگاہ دارد پس [illegible] دیگر بیاورد و بریك صفحہ ان تتمہ حروف انسوہ
بطریق افراد بنویسد براین نمط ہ ا ل ص م د ل م ی ل د و ل م ی و ل د و ل م ی ك ن
ل ھ ك ف و ا ح د بر صفحہ دیگر این طلسم زارقم زند [illegible]
[illegible] واینرا نیز جدا محافظت نماید پس بگیرد و [illegible] و یکے [illegible]
[illegible] و یکے [illegible] ومنقوش اوّل زار در [illegible]
[illegible] نهد و بر سینہ سرخ دو خر گوزاند و زمین ایك گز حفرہ بکند و ھر دو زا در خاك مدفون
سازد باھم تامدت ھفت روز بعد ازان بیرون آرد بعلامتے کہ قبل ازاین کردہ باشد بداند کہ مقیم
کدامست و مسافر کدام چہ ھر دو یکے و یکجا مجتمع شدہ باشند پس مقیم را مجاورہ فرماید مسافر را
ھر طرف کہ فرستد بسرعت ھر چہ تمامتر نزد مقیم باز آید باذن الله تعالی خاتمہ در اشیاء
متفرقہ کہ خالی از نفع نیست مشتمل بر دو فصل است فصل اوّل در صورتے چند غریبہ
و عجیبہ کہ محتاج الیہ است منطوی بر پنج وصل وصل اوّل در تکلم نائم یعنی چونکسے خواھد
از احوال و افعال کسے خبر یابد در بیداری ازاو معلوم نتواند کرد عملے بجاے آورد کہ آنکس در
خواب یعنی امدہ سائل را بر مخفیات احوال خود اطلاع دھد اینعمل برانواع است اوّل
بگیرد [illegible] بر سینہ نائم نهد و اگر نائم مؤنث باشد زود تر
اثر بکند و ھر چہ در دل دارد بگوید نوع دیگر [illegible]
بر کف دست گیرد یا در کف مالد کف را بر دل نائم نهد ازاو استنطاق کند ھر چہ بپرسد

بگویند ذات کوید خبر بد اشنیده باشد نوع دیگر

زا بر سینه زنان نهی که خفته باشند از ایشان چیزی بپرسید هر چه کرده باشند بگویند و چیزی

از ان مخفی ندارند **وصل دویم** در رویت دفائن و استخراج ان قبل از این سرای

ابصوت در باب اکحال عمل نوشته شد اینجا از سیمیا بل علم از عزائم دو نکته مکتوب میگردد

واما ثعلبی رحمه الله در رساله الخواص الحروف فرموده که بنویس بر صحیفه

ازرق به سبد [illegible] این شکل را و بر گردن

واو زاد در موضعی که گمان میبری سر بدهد هر جا که [illegible] بر زمین نهند

اعاده [illegible] یا مال و یا متاع باشد و شکل این است و در کتاب دیگر گفته اند که بگیر کوبه سیاه

یا [illegible] حریر سبز بجون کبوتر

[illegible] بکلمه بنویس و بر گردن

او بند طره [illegible] و قد ربه

در گوش او بر بند و چشمش بر بندد رها کن انجا که دفینه باشد بایستد. **وصل**

سیم در رویت جن در وصل اکحال در این باب سه عمل نوشته شد و اینجا از علم عزائم پنج

نکته ایراده میشود **اول** امام ثعلبی قدس سره فرموده که بنویس بر پوست مار بجون

کبوتر سفید بلیت نه حرف ی بخط طولانی برابر یکدیگر ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی

ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی ی و شرط است که یک سطر متجاوز نباشد انکه از جلد

بوزان و قبی که قمر در سرطان باشد متصل بر شته و انرا در انگشت دارد پس اگر که بدان

اکحال کند دیده او [illegible] غار ضمیر بیاض این شود و اگر مراده [illegible] باان

اضافه نماید بدان اکحال کند اشخاص و خانه سطر نمی در اید **دویم** هم در کتاب خواص

ا ا ا ا ا ا ا
و و و و و و و
ج ج ج ج ج ج ج
ا ا ا ا ا ا ا
د د د د

الحروف فرموده که مرتبع مستطیل بکش و در او هفت الف بنویس در سطری و در تحت او هفت واو و در زیر او هفت جیم و باز در تحت او هفت الف و در زیر او چهار دال بر این صورت و باید که بجون [illegible] بنویسد بر خرقهٔ پاک و آنرا باتش نرم بسوزاند و رماد در شیر پاکیزه نگاه دارد پس کحل اصفهانی را که بگلاب سحق کرده باشند بگیرد باره بذهب محلول برمس احمر بسایند با جفاف کحل سازد و هر که بدان اکتحال نماید اشخاص و خانه را معاینه ببیند سیم اگر کسی خواهد که پریانرا بخواب ببیند با او سخن گویند باید که بگیرد آئینه از [illegible] پاکیزه سفید این حروف بر پشت آئینه نویسد [illegible] و در زیر سر خود نهد در خانه خالی متکیه کرده و با کسی سخن نگوید هفتاد بار سورهٔ اخلاص بخواند و بخور لبود بکند حمام و مبعه و شم ذیب معاینه جن را در خواب ببیند هر چه پرسد از غایب و دفینه و سحر امثال آن از ایشان جواب شنود چهارم بر کف دست خود نویسد تنها بخسبد یکی از پریان بیاید از هر چه خواهد در خواب او را خبر دهد این است بسم الله شهت هت هیث پنجم بنویس بر ابهام و بخسبد با کسی سخن مگوید یکی از جنیان بیاید ترا از آنچه خواهی اخبار کند اما باید که نزد تو دل قوی دارد این است شمعون هیوه شروه ش وه وصل چهارم در تسخیر سباع [illegible] در زیر کفش یا موزهٔ خود نهد بشرط آنکه بر زمین نباشد در زیر کف پای بلکه در درون چرم بلغد پنهان سازد جملهٔ سباع صحرا مسخر وی شوند و اگر مثلا بر شیر سوار شود او را امن برساند و فرمان برد

واگر زمان [symbols] را بدستور بگیرد گفته شد در زیر کفش با لای چرم پنهان کند هیچ سگ بر روی تو بانگ نکند و نزدیک تو اید مطیع تو گردد و فرمان بردار تو شود و بهائم و سباع جمله بقید تسخیر اید **وصل تخم** در زرع الساعة انچنانست که تخمی بکارد و فی الحال سبز شود ثمره خود بنماید و این از صنایع غریبه است بگیرد [symbols] با تخم [symbols] وبا غارد در [symbols] هفت روز در افتاب پس از ان بیرون و بر روی کاغذ در افتاب بسط کند هفت روز دیگر پس در کوزه از کرباس نو پیچید نگاه دارد و چون خواهد که این عمل بجای ارد باید که از [symbols] مخراث که در وقت حرث بر چسبیده باشد گرفته و خشک کرده و در صره با خود نگاه داشته قدری بیارد و فرش کند بر روی زمین یا در ظرف بزرگ و حب مذکور در روی فرش سازد و اب گرم بر رویش بریزد چنانچه تمام تخم رسد بمندیلی پوشیده مردم را بسخن مشغول دارد ساعتی تا ان زرع بروید و برگها بزرگ کند ثمره پدید ارد پس هر که را خواهد از ان ثمره بدهد خود بخورد چه اصل ان معلومست و در کتاب دیگر فرموده که بدل [symbols] را در سایه ترتیب کرده در افتاب تحقیق این عمل بتجربه باز بسته است و از مردی ثقه صاحب تجربه استماع افتاد که تخم منقوع هفت روز بر روی کاغذ در سایه فرش باید نمود تا خشک گردد والله اعلم **نوع دیگر** بگیرد از تراب مذکور و خود خود بنماید و [symbols] هند در روی بکارد و اب سر بر رویش کند و بمندیل بپوشد که زود بروید روئیدنی نیکو **دیگر** تخویط کند موضعی را چهار میخ از حدید بر اطراف او فرو برد سر او را بمندیلی بپوشد و تراب مذکور در او و بریزد و او را از [symbols] بگیرد بر نا الاعیان افکن پس نما لها ان افکن پس لطیف تحقیق از عیدان ریحانی در روی عود کن تخم پرورده زاد درمیان انها پنهان ساز و اب ده که با اندک زمان بروید بزرگ شود و میوه دهد **مقصد ثانی در علم ریمیا** و ان

شعلات باشد و توابع آن چون حیل و دکوک و امثال آن کلیات آن در دو اصل و خاتمه مرقوم
رقم بنیان میگردد **اصل اول** در شعبده و انواع آن بسیار است و از جمله چهار نوع در
چهار فصل مذکور میگردد **فصل اول** در عجائب بیوت و آن پنج وصل است **وصل اول**
بیت الذهب و آن خانه باشد که درون او تمام زر خالص نماید سلاطین چین و هند اینچنین میکنند
و هرکه بدان خانه درآید چشم او از براقت آن خیره گردد و نتواند تیز تیز بر آن نظر کردن و اگر بود
ارمنی و دوآب کن و بگیر [illegible] و بوصلا بر افکن سه شبانه
روز و هر چند سحق خشک گردد آب بوره در وی ریزد بعد از سحق و تصفیه از غبار نگهدار بالخشب
تمام پس از آن بستاند [illegible] که در غایت
صغر باشد بکوب کوفتنی درشت و در اناء زجاجی فکنده خل نادی با حامض اترج مصعد براو
ریز چنانچه دو انگشت از زبر او برآید هر روز سه بار حرکت ده و هرگاه که سرکه سیاه شود بریز و عوض
آن سرکه صاف بریز تا وقتی که دیگر خل متغیر نشود و چون بدین مرتبه رسید او را خشک کن و با آن
مسحوق مذکور او را سه شبانه روز سحق کن و خشک ساز و تشویه در کوزه خزف مطین بطین
الحکمه بآتش معتدل ای معتدل بکشت و بعضی گفته اند که در کوزه زجاجی تشویه هفت بار ماند بعد
از سرد شدن اخراج کن و بردار و از غبار و نم محفوظ گردان پس بگیر از این زاد دو جزو و یکجزو و از علم
اصفر طبیعی صفائحی اجنبی [illegible] باصطلاح اهل اکسیر که با آب سحق کرده باشند و
مجموع را به بیاض البیض ملون بزعفران سحق کن و تقطیر [illegible] بزعفران
محلول کن بر آتش و خانه را که پاک باشد مخصوص بآن طلا کن و چون خشک گردد بدهن چینی
مدهون ساز که بلون ذهب باشد بلکه درخشنده تر که ناظر را مجال فتح بصر نباشد در او
وصل دوم بیت النیران و آن خانه باشد که هرکه بدو درآید بوارش مانند انوار و خمره و

وچون آفتاب در وی افتد آتشی عظیم ظاهر گردد و این بغایت عجیب است بگیر نوره غیر مطفی و سحق کن آنرا
در پوست پس نصف وزن آنرا بگیر ومثل ربع آن
وهر دو را سحق کن و با نوره بیامیز پس فرا گیر
اسوی برابر وزن نوره و سحق نمای هر دو را باهم برامیز و دیگر باره
سحق کن تا اختلاط تمام و امتزاج کامل بیابد پس این مخلوط را به
عجین سازد و بر دیوار و سقف خانه طلا کن و بگذار تا خشک شود پس دهن بلسان خالص اندک
اندک از آن در وی دیوار کن فی الحال مشتعل گردد وچون آفتاب در آنجا آمد زبانه آتش پدید آید
چنانکه ناظران متحیر شوند **وصل سیم** بیت الشمس خانه ایست هر که بدو در آید بشب
آفتاب را مشاهده نماید طریقش آنست که بیضه را بگیرد و در کوزه نو کند برابر
او بستاند و جمله را سحق کند مقدار از
بآن بیامیزد و در آفتاب بیاویزد تا ماه گردد پس موضع دود را تجدید کند و
آنچه در اول مذکور شده بر موضع دیگر آن ریزد و بگذارند تا آنرا بخورند یکدیگر نیز بخورند و یک
دوده بزرگ بماند پس او را در آفتاب بگذارند تا بمیرد و خشک گردد سحق نماید بر جامها بعض طلا
کند جامها را بر طاقچه ها ریش و وزن که در خانه باشد و بپوشد پس بستاند وزن دانگی دراریح و تبخیر
کند که خانه سیاه گردد و انجام مثل آفتاب نماید بلکه نور او اعظم در نظر آید اگر از دوده محرق
بگیرد و بوزن او دراریح و سم برابر او از بیخ شجره سراج القطرب برابر او از بیرج و با یکدیگر سحق نماید
و بگدازد انجام عجین سازد و تجبیب کند تجفیف نماید در ظل و این شرطی کلی است پس هر گاه که خواهد
بشب در خانه تاریک آفتاب را بنماید تبخیر کند بعضی از آن را بجوب که ضوئی عظیم برابر روشنی آفتاب در
آنجا پدید آید **وصل چهارم** بیت الدهش والموت و این خانه ایست که هر که بدو در

آید فی الحال بیهوش گردد و اگر یکساعت در او توقف کند بمیرد و سلاطین هند مثل اینخانه ها
بسازند برای مصلحت ملک چنانچه مخفی نیست و این عجیب عجایب بوده است بگیرد
از اوذاج البراو و از دم الجامین برابر او و از خواص
مساوی هر یک و مجموع را در اناء زجاج کرده بچوب مفرک بسازند تا وقتیکه اختلاط تمام نماید
پس بگیرد ربع مجموع از شیر زرق شبرم و هردو را بکوبد در دم و دماریز بعد از آن همه را با یکدیگر
خلط کند و بر دیوار و سقف خانه انداید و باید که در وقت تطلیه منفذ دماغ را بقطنه که آلوده
بروغن بنفشه یا بادام باشد مسدود ساخته باشند بعد از تطلیه زود از خانه بیرون باید آمد و چون
از این عمل فارغ شود تدخین کند خانه را بچهار چیز وقماشیر و
برهمه اجزا برابر و چون از تدخین باز پردازد
خانه را دربندد و منافذ محکم کند بر وجهی که بخار بیرون نرود و هوا نیاید پس بعد از سه روز هر
که بوی اینخانه شنود بیهوش گردد و هر که بدرون آن رود یکساعت قرار گیرد بمیرد و آنکه بیهوش شده
باشد اگر خواهد که با خود آید او را از حوالی آنخانه دور باید برد و بدهن بنفشه خالص سعوط باید
نمود تا بهوش آید **فصل پنجم** بلبت الجنون خانه باشد که هر که بدرون آید متحیر و مجنون
گردد و آثار صرع بر او ظاهر گردد و بعد از ساعت بخود باهوش آید بگیرد
و سحق کند یا مثل ربع وزن او مرقشیشا ذهبی و این مسحوق را
در آب حل کرده صورتی عظیم هایل بر دیوار خانه بکشد چنانچه آن دیوار از او پر گردد پس تصویر باید
کرد بر سر این صورت تاجی از زهره اینچنین که او را ابطه گویند بر یمین او صورت مرده که ماهی در دست
او باشد و بر یسار او صورت زنیکه ملخی در دست دارد پس بشانند حجر مغناطیس نرم باید مانند
کحل و نگاه دارد و چون خواهد که کسی را متحیر گرداند بکحل مذکور مکحل گرداند بدین خانه در آرد فی الحال

مدهوش گردد و عقل از و مسلوب گردد بعد از زمانی نیک باخود آید **فصل دویم** در
عجایب کرات و مشاعل و آن هیجده وصل است **وصل اول** کرهٔ مشعله و آن کره ایست
که چون بر افروزند فرو نمیرد و اگر آب یا سرکه بر او ریزند قوت اشتعال او زیاده گردد [symbol]
[symbols] طالقون و از کرهٔ صنعه بسازد پس بستانند از
[symbols] بعینه [symbols] غیر مطفی جزو یه و از قنز نصف جزو یه و با یکدیگر عجین کنند
بوزن قنز مرارهٔ سلحفات بریه و مثل او زهرهٔ سنگ پشت بحریه با آن برامیزد و نگاه دارد پس
بگیرد از [symbols] یا ابیز انمقدار که خواهد رؤس انجم و اذناب ایشان را
دور کند و سحق کند با مثل روغن زنبق خالص و دفن کند آنرا در زبل رطب مدة چهل شبانه
روز و در هر پنج روز تجدید زبل کند و همیشه آنرا باب گرم ترتیب نماید بعد از چهل روز دهنی زرد
شده باشد آن کره طالقون را بدین دهن بیالاید و اجزاء مذکوره محفوظ بر وا بدو تجفیف کند
تا وقتیکه محکم شود دیگر باره بدان دهن ملطخ سازد و آتش در او زنند که مشتعل گردد و هر چند
کسی در اطفاء او کوشد میسر نشود مگر آنکه قطعهٔ نمد را سر شبانه روز در سرکه اغارد بعد از
آن کره را بدان غمر کند سر روزه چنان مغمور بگذارد تا شعلهٔ او فرو نشیند و این کره مشعله
باید نهاد و بر افروخت و اکثر این مشعله سلاطین را بکار آید وقتیکه در شب سوار شوند و بادی که
پدید آید با دهای قوتی و عنیف وزد **نوع دیگر** عجب تر بگیرد چراغ و او حیله از دراهج
است که چون شب تیره طیران کند و شبیه او چون چراغ نماید او را خشک کرده با روغن زنبق
خالص سحق نماید در شیشهٔ صافی کرده سرش بصهروج و ملح محکم ببندد و در زبل نهد و هر هفت
روز تبدیل زبل کند تا وقتیکه چراغ در آن روغن حل گردد پس بگیرد [symbols] از [symbols]
[symbol] یا [symbols] و بر موضعی ترتیب ترکیب کند و بمحلول مذکور بیالاید بر تیر از

جناح همان طایر و آتش بروی برافروزد که فی الحال مشتعل گردد و هرچند باران بر او بارد یا برف
بر او ریزد یا خاک بروی پاشند منطفی نشود چندانکه آب بروی ریزند اشتعال او زیاده شود و انطفا
او ممکن نیست مگر بنمک مسلول در خل چنانچه در عمل سابق مذکور شد **وصل دوم**
فتیلة الملک و آن فتیله ایست که چون افروخته شود مردم یکدیگر را بصورت ملائکه بینند از آتش
افروخته شده و این عمل بر این وجه است که بگیرد عین سلوی و آن مرغیست که سمانی گویند در ولایت
یمن بسیار باشد و ذکر او در قرآن شریف است که حقتعالی بر قوم حضرت موسی ع نازل گردانیده بود
با ترنجبین حیث قال جل ذکره و انزلنا علیکم المن و السلوی و چون دیده او بدست آید آنرا در
یکدیگر باید سائید در آونه زجاج هفت روز تشمیس باید داد چون عصارة الطیر را از آن مقدار
[…] صافی با او آمیخته در چراغدانی سبز باید کرد و فتیله از قطن بجو ملطخ ساخته
در میان مجلسی باید افروخت تا هر که در آن مجلس باشد یکدیگر را بصورت فرشتگان بینند از آتش واو
نزد دیگران همان هیئت بینند و این بغایت عجیب است **وصل سیم** فتیلة الزنج و آن
فتیله ایست که چون در سرجه برافروزند مردم یکدیگر را بصورت زنگیان بینند با رویها سیاه و
مویها جعد لبها سطبر و عملش چنانست که فتیله از خرقه ناووس با رکوه سیاه بروغن زیبق که
مخلوط بد […] باشد ملطخ ساخته در سرجه سیاه تعبیه کنند و دهن
الزنبق بر بالای آن بزد و برافروزد در وسط مجلس که انصورتکه مذکور شد و نماید **نوع
دیگر** بگیرد […] و فتیله از وی مرتب سازد و در چراغدان
آهنین بروغن لاو لا برافروزد اما باید که در آن خانه چراغی نبود غیر از این در وقت سکر این آتش
عظیمه بود **نوع دیگر** در دهن بنفشه مقدار […] قصارین را افکند
و بدین روغن بنفشه چراغ برافروزد و فتیله کتان خالص باید خاصیتش همین است **نوع**

دیگر بگیرد صبر براق و ... مدقوق باید بگیر برامیزد و
فتیله از ... مطروح ... بدان ملطخ سازد و بروغن زیت بر
افروزد **وصل چهارم فتیلة المسوخ** فتیله ایست که چون افروخته شود وجوه
حضار مجلس بغایت مکروه نماید چون جمیع کرپرست منبع مبتلا شده اند بگیرد استخوانها
کر ... است باید کران ...
مشوب بلونی دیگر نباشد مقدار از ... او وما خود اول را سحق کند و
ما خود ثانی را ذوب نماید هر دو را باهم ممزوج گرداند و از خرقه تا دوج فتیله سازد و بدین دوا
ملطخ گرداینده در چراغ اخضر باشد و بدهن زیت
صافی مملو تا انچه مذکور شده نماید هم در اینکتاب ورده که ... هر حیوانی که
بگیرد و با ... او برامیزد و خرقه نادوسیزا فتیله کند با انها آکنده شد تلطخ نماید
... بروی نشر کند بروغن لاولا برافروزد در و هنا مجلسیان بصوره
همان حیوان نماید شرط کلی در عمل جمیع مسائل سد منافذ و اغلاق ابوابست فافهم در صحیفه
اسکندر نیز براین وجه مذکوراست **وصل پنجم** فتیلة الحیات و ان فتیله ایست که
چون روشن شود تماثیل حیات عظام بنظر اید عمل براین نوعست که بگیرد ...
... و فتیله از خرقه مطروح بدان بیالاید و ...
در جوف ان نهد بدهن نبق در سراج اسود یا اخضر برافروزد و در بعضی رسائل اورده که
فتیله از جلد حیه کند بروغن نفط برافروزد و هم در اینکتاب مذکوراست که در ...
... و حیه بعد انکه ان ممزوج را در میان ان نهاده باشد مقدار از دهن شمع ...
... با روغن زنبق برامیزد و در سراج ریزد و منافذ بیت را استوار کند از سلخ و

وشمع مذکور فتیلهٔ برآتش نهد اثرا بیعمل بظهور آید **وصل ششم** فتیلة العقارب خاصیت

او آنست که چون افروخته گردد از موضع پا زگزدم نماید بگیرد

واذناب عقرب وبیض النمل و

همه را سحق کند ومفتولی آلوده بدهن العقرب بیارد و آن را ابن مسحوق برود باشد در چراغ

آهن بدهن زنبق برافروزد و اصل آنست که قبل از انقیاد فتیله بر بیض النمل تبخیر کند وحبس

دخان شرط کلی است که هوا امتلا شده نشود واگر یکی یا دو از

برآتش افکنند عمل کامل نبود **وصل هفتم** فتیلة الطیور چون این فتیله مشتعل

شود مرغان سبز وعصافیر امثال آن بنظر درآید که طیران مینماید همه بلکه از ایشان بکت

نماید عملش بدین نمط است که بگیرد الاخضر و

او وفتیله از پوست گرد بسازد وابنی مذکور در آکوفه و مقدار

عراقی برآو یا شیدهٔ در آن بپیچد بجز قیر تاؤس ملفوف گردانند و در

سراج بدهن لاولا برافروزد و هرگه مذا نخانه درآید مرغان سبز ببیند بپرواز آمده واز هر

طرف طیران آغاز کرده و در نسخه دیگر آورده که راس سنوا نبر و ذنب و سرا بو صفاک و دم

اوکه یکهفته نعفین یا قنر باشند ممزوج بر در

میان فتیله نهد بروغن لاولا برافروزند همین عمل کند **وصل هشتم** فتیلة الرقص و

این بزنان مخصوص است هر نیز اکه نظر بر این فتیله افروخته افتد فرحناک شود و برقص در

آید وبچشم وابرو آغاز کرشمه وبازی کند خواهد که خود را بر زمین افکند نزدیک باشد که از

غایت طرب بهجت بیهوش شود وعملش اینست ابعض بگیرد وسحق کند

بر خرقه از کتان افشان وفتیله سازد بشرط آنکه بعراف مودة سبد هن

زنبق برافروزد در زمیان کرده باشی و چون این فتیله روشن شود در پلس زنی مشاهده نماید
شعله انوار او با تمام مذکور شد از روی بطلهو رسد نوع دیگر چون در مجلسی برافروزند که زنان و
کنیزان باشند یکی از ایشان نماند الا که برخیزد و جامه بیرون کند و برقص در آید از عقل و هوش
بیگانه گردد فرا گیرد […] وخون […] ودم […] ببضاوبند
دفاء بسحق کند از […] و از آن فتیله ملطخ سازد و در سراج جدید
ملیهن لاو لا برافروزد که از نساء و جوار حال الا غریبه مشاهده رود و در نسخه دیگر ترا رقص کافه
مردان و زنان آورده که […] را خشک کرده در تنا به روغن نفط بریان کنند و
مشوی را مفتول ساخته همان روغن برافروزند همه اهل مجلس از ذکور و اناث برقص در آیند
وصل نهم فتیله الجمهور در ایقاد این فتیله زوجی که در سایر وی باشند بشکل وجوه حمار نماید
اجزاء آن […] است و بیاض بیض […] از آن
[…] خرقه کتان نو را بمذکور آغشته سازد و ادویه مذکوره را در آن خرقه پیچد و روغن
زنبق برافروزد وجوه غریبه در نظر آید هیئت عجیب مشاهده رود و اگر خواهد که اذن ایشان
چون اذن حمار نماید بگیرد […] و برد کوهی نوا ندا ید خیاطی
پس و پلش او فرا گیرد و در چراغدان جدید نهد بروغن یاسمین برافروزد هر که در سایه آن چراغ
باشد گوش او چون گوش دراز گوش نماید **وصل یازدهم** فتیله القطع خاصیت این فتیله
آنست که چون روشن سازند حضار مجلس یکدیگر را بی سر بینند هر که این عمل خواهد بگیرد […]
[…] و سحق نماید با […]
فلطین پس بگیرد روس […] و آنرا در میان فتیله وضع کند با آن
مسحوق مذکور و برافروزد بتربت صانع که […]

باشد بهتر است و بفراغ عمل بیکی حرف نزند این آیه کریمه وَکَفٰی بِاللّٰهِ شَهِیدًا مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ را در
حاشیه این لوح بکند این عمل از علمای مولانا عبد اللطیف گیلانیست که مجتهد مرشد قلیخان
در مقدس ساخته او را مسلط کرد بر جمیع امرا و قزلباش و قبیکه از عمل فارغ شود چیزی بقدر مقدر
تصدق نماید استاد مرحوم بواسطه الله وردیخان ساخته دران ایامیکه پادشاه او را داروغه
اصفهان نموده بود چون مهر او را بر بازو بست باندک زمانی ایالت و امارت فارس یافت و با نجاه و
جلال رسید که مافوق آن متصور نیست ابعرینو من دو چیز باعث اثر دعا است یکی اعتقاد دوم
اجتناب از محرمات و نواهی این لوح از مجربات است باید که از جهال مخفی دارند **قسم سیم**
بهمه تسلط بر جمیع خلایق باید که در ساعت سعد اگر در شرف حمل عمل کند بسیار مؤثر است اینکه
لوح مدتی را بر بازو دو بیرنگار و درست نماید چون شروع در عمل کند بعطرا رود و بر بلندی با کلاب
روان مندلی بکشد و در ان بنشیند بشرط آنکه غسل کرده باشد جامه پاک پوشیده و چیزی از سیاه
پارچه بر سر پوشد بخور لبنی اندازد آیة الکرسی را بخواند و بر خود بدمد از اعمال حکیم لم لم هند است
و از اعمال مجتهد او است و این عمل از مولانا ضیاء الدین محمد کاشی در ایامیکه نواب اشرف بر سر
یعقوب خان شیراز میرفت ساخته بود و آن پادشاه جمجاه را مسلط ساخت بر جمیع خلایق و این عمل
از مجربات است باید که چون بمندل نشیند قلم دو سر تراشد در محلیکه این عدد را در لوح درج کند یک
خانه این سر پر کند خانه دوم آن سر دیگر علی هذا القیاس تا تمام شود و هر خانه که پر کند بگوید
یا لطیف بهال و مقصود خود را در دل بگذراند چون تمام شود روز شنبه چون از نماز فارغ شود بخود
ببخور دود و اینها را در پارچه سیاه بر پیچد در بازوی راست بندد و تسلط و بزرگی بوهر شخصیکه بخواهد
حاصل آید اما بعضی زنان در بازوی چپ بندد و برای مردان بر بازوی راست زنهار که از نا اهلان
و جهال مخفی دارند که از اعمال حکیم لم لم هند است چنانچه رمال نموده مجربست و این

اجزاء او را سه نوبت تلغم کند پس ممزوج محو قرار در وسط او تعبیه نماید نجوم در آب بحری برافروزد وقبل از ایقاد فتیله بخیر کند بحوق مذکور و چراغ را در پس برافروزد انچه که مذکور شد معاینه بنظر در آید گفته اند اگر خون [symbols] و دهن ورد بادام برامیزند و در چراغدان کرده فتیله را کرازه [symbols] ساخته باشند بحود زارند و برافروزند همان عمل کند وصل یا نزدهم فتیلة الجمل چون این فتیله برافروزند هر که در مجلس باشد بصورت شتر نماید و اصل این عمل شحم ذات ابراییت که بدن و مانند حیوانست و سر او شبیه شتر و ذکر او در وصل اول در دوم در مقصد اول مطوی شد و اعمال ناموس صنعو چون شحم او بگیرند بگذارند خرقه نا و دس بوی بیا لایند در مصباح احضر جدید برافروزند در مجلسی صورت اهل مجلس بر صورت شتران نموده شود هر رنگی که خرقه بوده باشد سرخ یا سیاه یا سفید علی هذا وصل شانزدهم فتیلة السفن واینچنان فتیله باشد که چون برافروزند هر که در نور آن چراغ باشد چنان نماید که در کشتی نشسته است و کشتی در آب است و عمل او بر این قانون باشد که بگیرد [symbols] و دیگر [symbols] بر یکدیگر بکوبد تا نیک ممزوج گردانند از کوی [symbols] فتیله سازد و بدان اجزا بیالاید بروغن لاولا در غایت صفا باشد با دهن زیبق برافروزد در چراغ نان جدید اهل مجلس را چنان نماید که در کشتی نشسته اند و کشتی در آب میرود وصل هفدهم فتیلة الحضرة و آن فتیله ایست که چون برافروزند خانه و هر چه در او است سبز نماید و آن فتیله را بدین نوع توان ساخت که بگیرد در کوی پاکیزه که نو باشد شستر و بی اهار و مقدار نیل سوده بر وی پاشد فتیله کند در چراغدان سبز نو بروغن [symbols] برافروزد خانه و هر چه در و پست سبز نماید گفته اند اگر [symbols] مس تنک را سرکه بر وی ریزد و بگذارد تا زنگ گیرد پس بر آن دد

میان آتش افروخته افکنند در خانه فرا گیرد خانه جمله سبز نماید **وصل هجدهم** فتیله
الصفره در سایه ایچراغ هر که باشد زرد روی نماید گفته اند و کس نزد حکیمی از فرزندان خود شکایت
کردند که هر دو بیکدیگر متعلق شده اند چنانچه یکساعت از هم شکیب ندارند دست از مهمات باز
داشته طریق حیا و ناموس را فرو گذاشته اند و بدنامی عظیم از ایشان بما لاحق میشود حکیم این
فتیله را ترتیب داد و فرمود تا هر دو را بمجلس حاضر شدند چون یکدیگر را در سایه ایچراغ دیدند
بروجهی از ملاقات هم متنفر شدند که نام یکی پیش دیگری نمیتوانست برد بجهة کراهیت شکل
یکدیگر و آن آنست که اینرا فتیله النفره نیز گویند و عملش چنانست که فتیله بتابند از پنبه کهنه و
و سوتش سفیدۀ بروی ریزند و سخت بتابند در شدن فتیله مبالغه نمایند در مصرجه نهاده روغن
چل برافروزند هر که در پیش ایچراغ باشد روی وی زرد نماید مانند سیاه و گوشش سبز چنانچه
شکل او موجب نفرت باشد از او و گفته اند اگر [illegible] و [illegible]
در کوی کوچک بپیچند در چراغدان هر روغن که خواهند برافروزند همین خاصیت دهد **فصل
سیم در عجائب دخنه** و آن هشت عمل است که در هشت وصل مذکور میشود
وصل اول دخنة الجنا مروایند خته ملیح و عجیب است چون بدین دخنه تبخیر کنند
بر در خانه که براو مردمان باشند هر که در آن مجلس بود یکدیگر را بغایت بزرگ و جسیم بینند
چون فیلان و اسبان و مانند آن و اصل در این عمل شحم ماهی است که آنرا دلفین گویند شحم
فیل و چون آمد و شحم حاصل شود بگیرند [illegible] ونرم بسایند
و بشحم مذکوره بعجین کند و حبها سازند مانند نخودی و در سایه خشک کنند بوقت حاجت
بر آتش بخور کنند باید که در خانه منفذی نباشد که دخان بیرون رود غیر از در و مجمره و باید که
درون خانه باشد از آستانه نهاده که در این دخان اهل مجلس بچشم یکدیگر بغایت عظیم و جسیم

نمایند هر که بیرون باشد ایشان را بغایت بزرگ بیند از ایشان بترسد ظاهرا سدا این عمل از
عجائب است **وصل دویم در دخنة التماثیل** چون بدین دخنه تبخیر نمایند
در خانه تمثالهای سبز بنظر در آید هیئاتهای عجیب و شکلهای که بینندگان از آن متعجب و متحیر
مانند اصل در این عمل نیز بیشتر لغیر است چون آن بدست آید بباید گرفت [illegible]
[illegible] و مثقال طرامشیع این همه را در وزن احد اجزا نرم
بباید کوفت و پس از آن با یکدیگر ممزوج داشته دیگر سحق باید کرد و تخم مذکور عجین کرده
حبها مثال حمص باید ساخت و در ظل خشک کرده نیکو محافظت باید نمود و بوقت حاجت
تبخیر باید کرد تا انچه مذکور شد معاینه دیده شود **وصل سیم در دخنة الاخبار**
چون خواهد که از مهمی خبر یابد انچه در کار است واقع خواهد شد از خیر و شر بروی ظاهر گردد
هر خانه که خواهد در انخانه خواب باید فرمود عملش بگیرد [illegible] خشک
کرده و [illegible] اجزا همه برابر و مجموع را عجین کند و
شب بدان بخور سازد در خانه و در انخانه خواب کند البته در خواب بیند کسی که او را از انچه
خواهد خبردار کند از غرایب که این مجرب کرده بود در باب فقیر استماع افتاد که واقعست اما
بتکرار احتیاج دارد **وصل چهارم دخنة الفارة** و این دخنه مفید است دفع
مضرت موشان بدین عمل توان کرد بگیرد حشیشه که از [illegible] ببینا خواسند
و آب از آن بگیرد و نگاه دارد پس بستاند [illegible] جزو و دیگر [illegible]
[illegible] جزوی و از [illegible]
جزوی و هر یک را جدا جدا بکوبد بیزد و با یکدیگر در آمیزد و بعصارهٔ مذکور عجین کند و
حبها سازد برابر لوبیا و خشک کند در سایه پس در هر خانه که خواهد از آن تدخین کند موشان

در آنموضع جمع شوند از در و دیوار و سقف و زمین و از هر کجا باشند چو جمع شوند ایشان
بر وجهی که خواهند بکنند **وصل پنجم دخنة البحر** در مجلسی بدین دخنه تبخیر
کند هر که آنجا باشد او را چنان نماید که بر کنار دریا نشسته و از دریا نهنگی عظیم بر آمده و قصد
ایشان دارد و میخواهد که ایشان را در رباید ایشان از وی بترسند و میگریزند صورت عمل
این دخنه چنانست که بگیرد اذخر بکوفته و ماء الباب بونج دو درم و فربیون سه درم و حب الفرصاد
پنج درم [illegible] و شحم تمساح ده درم و شحم دلفین برابر
او و شحم سمک البحر مثل او پس جو برا بکوبد مجموع را با شحوم بیامیزد و حبوب سازد هر حبه یکمثقال
و در ظل تجفیف نماید هر گاه خواهد تبخیر کند بر آتشی که آن حطب مرکب کهنه غرق گشته حاصل
شده باشد آنچه مذکور شد معاینه ببیند دیده شود **وصل ششم دخنة الجن** این
دخنه مناسب اهل تسخیر است و چون در این کتاب بود ترجمه یافت هر گاه که بدین دخنه تبخیر کنند در
شب در موضعی ویران که از عمارات دور باشد جمعی از جن در آنموضع جمع آیند سخن گویند
هر چه عامل این دخنه از ایشان پرسد جواب گویند باید که از ایشان نترسد که ایشان صاحب این
دخنه را دوست میدارند مطلقا با یذاء و اضرار او دست نمیگشایند بلکه حاجات او آنچه
توانند وا میگذارند عمل این دخنه بر این وجه است که بگیرد جزوی از [illegible]
[illegible] وجزوی از [illegible] وجزوی از [illegible]
[illegible] وجزوی از [illegible] وهر یک را علاحده
سحق کند پس باهم بیامیزد چنانچه یکجزو شوند اگر حب سازد هم چنان نگاه دارد بهتر باشد پس
بموضعی که مذکور شد برود و آتش انگشت در پیش نهد و این دارا بر آتش بریزد و بخور کند بعد
خشت الجی روحانیان از جن مرده هم بر تو جمع شوند و گرداگرد تو در آیند باید که دلیر بخن در

آنی و هر چه در خواطر داری بپرسی حاجتی که داری عرض کنی و اگر کسی پیش از این عمل یک هفته روزه داشته باشد حیوانی نخورده و هر روز هفت نوبت دعا قریشا و خواتیم او خوانده بهتر بود چه جرئت او در این وقت بیشتر باشد دل اقوی تر و عمل او کاملتر وصل هفتم دخنة النوم چون بدین دخنه تبخیر کنند هر که در آن مجلس باشد فی الحال در خواب رود و عملش اینست بگیرد بذر الحمق و بذر و بذر وجند بید ستر و جوز ماثل و وصمغ التوت و افیون مصری و مجموع آنکو فشر با عصاره بیامیزد و در حلقه از مستحکم کرده مسدود الراس یک هفته در زبل الفرس دفن کند ترتیب تبدیل زبل ابحر لازمست در هر تعفینات که زبل کنند بعد از آن بیرون آرد و خشک کند چون خواهد که کسی را در خواب کند قدری بنشر ناک بر روغن گل صافی آلوده کرده در منخرین خود نهد و مشغلی از این با مشغال عود و مر زنجوش بخور کند بخار او بدماغ هر کس رسد فی الحال در خواب رود والله تعالی اعلم بالصواب فصل چهارم در عجائب الکتاب این فصل هشت وصل است وصل اول کتابت البیض این چنانست که بر قشر داخل بیضه مسلوق خطی نوشته پیدا آید که هیچ نوع از آن زائل نتوان کرد و عملش بر این نمطست که بگیرد بیضه خام و اگر طری باشد بهتر و حل کند بدان بر وی نویسد هر چه خواهد با آتش یا آفتاب خشک کند دیگر باره تکرار نماید هر چه مکرر گردد بهتر بود و چون این بیضه پخته گردد پوست از وی باز کند نوشته بر سفیده او باشد در غایت درستی که هیچ نوع زائل نگردد وصل دویم کتابة العفص و این کتابتیست که بر ورق حنا باز رقا نویسد چنان نماید که به نفرة محلول نوشته اند صنعتش چنانست که بگیرد و از آن بیضه

به [symbols] مکلس سازد و سواد از ابریزن برد تا ورقی که
چون خاک سفید گردد پس با آب صمغ تر سازد و بنویسد هرچه خواهد بعد از جفاف بجزع مهره
زنند که از کتابت بر ورق الفضه باشد در درخشندگی و صفا و براقی **وصل سیم کتابت
النار** وآن مکتوبیست که بر ورق کتابتی ظاهر نباشد چون نزدیک آتش برند ظاهر شود
برنگی و عملش آنست که بنویسد بر کاغذ به [symbols]
[symbols] و بعد از جفاف مطلقا ظاهر نباشد اما چون با آتش نزدیک برند خطی سیاه
پدید آید اگر کتابت به [symbols] باشد سبز پدیدار گردد و اگر به [symbols]
[symbols] بود خطی زرد آشکار گردد و اگر روغن [symbols] سه روز در آفتاب نهد
و ازان پس بنویسد بدان چیزی نوشته زرد پدید آید چون با آتش برند گفته اند که چون با آفتاب
نهند خطی اصفر هویدا شود و اگر [symbols] بکوبند در آب
آغارند سه شبانه روز پس بدان آب بر کاغذ نویسد چیزی و بگذارند تا خشک گردد هیچ نماید و
چون با آتش نزدیک سد خطی سرخ هویدا گردد و اگر با آب [symbols] بر
کاغذ نویسند بعد از جفاف دارند هم نوشته سرخ پدید آید **وصل چهارم کتابت
الماء** این نوشته ایست که کتابت او در آب ظاهر گردد بنویسد با آب [symbols] صافی بر
ورقی چون خشک گردد کتابت مخفی بود و چون در آب افکنند کتابت بیضا ظاهر گردد و از جمله
آنچه کتابتش با آب پیدا آید اینست که [symbols] بر ورق زرد مالند و
چون با آب دهان بر آن ورق خطی نویسند آن نوشته سبز پدید آید گفته اند اگر به [symbols]
[symbols] بنویسد چون در آب افکند نوشته سفید ظاهر گردد **وصل
پنجم کتابت اللیل** وآن کتابتیست که بشب توان خواند نه بروز و عملش

چنانست که ... بیامیزند وبدان کتابتی کنند روز
نتوان خواند ودر شب توان بدید توان خواند گفته اند اگر مرارهٔ ... ومرارهٔ
... ومرارهٔ ... با یکدیگر خلط نمایند بقلم غلیظ چیزی نویسند
در روز آشکارا نباشد در شب چنان نماید که گویا بزر محلول نوشته اند بعضی بجای
... آورده اند **وصل ششم کتابت التعبیر**
واین چنانست که مواد بر عضوی از اعضای او بروید بر وجهیکه توان خواند نامی یا لقبی
یا بیتی واین بغایت عجیب است بگیرد ... ودهن ...
... وقشور عروق ... تر طیکه در روغن زیت
جوشیده باشد بدین دواکتابت کند هرچه خواهد بر هر عضوی از جسد که خواهد از موضع
کتابت موی بروید خطی باشد که توان خواند **وصل هفتم کتابة وجه الماء** این
کتابتی است که بر روی آب باشد توان نوشت واگر از قوه بفعل آید غریب چیزی باشد بگیرد
... وبانه ... بیامیزد وهر دو را بزیت سحق نماید از این معجون
بر روی آب کتابت نوشته بداید **وصل هشتم کتابة الحجر** این کتابتی است که بر
سنگ نویسند نوشته ظاهر گردد واین نیز از غرایب است بیاورد سنگی که خواهد اگر سرخ
باشد بهتر واگر نیز چه قابل بود عمل کامل نباشد آنرا با تش گرم کند به ...
... نویسد بروی هرچه خواهد سه شبانروز در خل
افکند پس از آن بیرون آرد ومقصود حاصل بود **اصل ثانی در حل**
ودکوک ومضمون این اصل در دو وصل مبین میگردد وصل در حل وآن چاره سازیه باشد
واز جمله آن سه نوع در سه وصل آورده شد **وصل اول** در تعافین واز آن سه

نکته مکتوب میگردد **نکته اول** تعفین النحل و این عملیست بسیار نافع چه در موضعی
که نحل عسل نباشد و خواهند که پیدا آید بسیار شود بدین عمل تحصیل آن توان کرد و در بعضی
قریه که بر کنار رود نیل مصر است در دیار صعید این عمل بجا میآرند و زنبور بسیار حاصل میکنند
و حصول آن بدین نوع است که [illegible] که سه ماه بر او گذشته
باشد بی عیب تو و پاک از همه علل بگیرند ذبح کنند بگذارند تا تمام خون از اعضای او برود و
چون خون باز ایستد گوش و دهان و حنجره و جمیع ثقب منافذ او را ملد زنند بر شته محکم
باریک که از کتان نافه باشد جمیع مواضع دو خنه بزفت تازه طلا کنند تا هوا مطلقا
بدرون نرود و بدون نیز در نیاید پس چوب سخت بگیرند بر او زنند مرة بعد اخری تا جمیع
استخوانهای او ریزه ریزه گردد و باید که هیچ جر پوست و سوراخ نشود و پاره نگردد که
بطلان عمل را باید پس آنرا بروح مرضوضرا در موضعی مضبوط بگذارند که بعد از چند
روز تمام نحل گردد پس ایشانرا بگیرد و بدستوری که مقرر است بعسو برا آید کند منازل
بجهة ایشان تعیین نماید که عسلی در غایت زیبائی از ایشان حاصل شود **نکته ثانیه**
تعفین العقرب در بعضی اوقات بدهن عقرب احتیاج میافتد جهت بعضی معالجات چون حجر
المثانه وغیر آن و بدست آوردن عقارب متعذر است حکما در تحصیل ایشان این چاره
بدست آورده اند عملش آنست که بگیرند [illegible] و در
میان دو [illegible] نهد بگذارد بعد از سه هفته عقارب خضر
متولد گردد و از نیش اینها حذر باید کرد بهر که را بگزند اغلب آنست که بمیرد **نوع دیگر**
بگیرند [illegible] آب تار سیده و بر روی خاک نرم بهند آب بر روی ریزند مکرر تا اندک
زمانی را که بر دارند در زیر آن عقارب صغار یابند متولد شده ضرب لدغ ایشان برابر

ثم بگیرد اند نوشته علیه الرحمه حضرت والدی که نوع دیگر نیست سابق عمل عقارب
مدفون کرده زاب نداده پاک زمین بگوید ترم و انرا تازه سبز
رسم نعدا نرود و نا دوانید هوا چنانچه کند نکون سبزان دیگر طرف با کاسه نهد زمین بر آنرا
ازرق مقدار انم الحیات تعفین نکتهٔ ثالثه باشد شده دم کژ اجزا روز همه
دو از ها که انفذ ردواز بدست تواند که
شرایط کند تعفین در زبل چاجین در طرف زاد کور ایمنه هفتاد چهار پس شد تواند ممنو
و است ازو حذر بهابر ازاینها شوند متولد کشنده گزنده سرخ حیات بکذرد ایمدهٔ وچون
گویند که انرا باشد جانوری اگر بجای
است نامعرف اعمال ازا این صید در دویم وصل باید بدید تر زهر پر و بزرگ حیات
بگیرد اسد صید اول نکتهٔ میگردد مبتنی اینباب در نکند وچهار
بیامیزد تمساح شحم با و پس او همه گرد متحل که تاو تعفین کند و
شیر را و بگیرد دست بدو فی الحال او فکند ابراو خودرا سد شیر وچون بمالد خود جبههٔ و بر
تواند ابکار کسی و است غریبه نبات این و تمساح صید نکتهٔ دویم نماند حرکت مجال
تاآن برود تمساح از تاقوت مطلقا که تمساح بر بیفکند و زد بسازد چون جزو شحم خودرا که کرد
که ان دار و نیست ماهی صید نکتهٔ سیم بند ازا و چشم هر دو بر نشیند و بگیرد کس
گرفت توان بدست چنانچه گوشه زهر شوند مجتمع بروی هم ماهیان فکنند در ابی چون
وبکوبد بگیرد
حوالی آن در که ماهیان همه او برد ابی در و بند در شنبه دور بسازد گوی شکل انرا کند عجین
بدان وصمغ بسازد بول نوع دیگر گردند جمع بروی باشند

مبلول سازد و در موضعی از نهر که مر سمکر باشد در آب بنهد همه ماهیان آنجا گرد آیند و
بدست توان گرفت نوع دیگر بگیرد خاوشیر و بکوبد بنجم [illegible]
که اخشر عجین کند باد [illegible] او زا می بدین دو املح سازد و در آب
افکند ماهیان بسیار بر آن جمع شوند ام در کشد که همه اینها گرفتار آیند سنگره
چهار مرصید طبو بگیرد [illegible] و هر یکی را جدا بسائی
بام بیامیزد در خمیر کن هر طیری از آن خمیر بخورد بیخود گردد و نتواند پرید چون بگیرد و
خواهد که هوش آید با سر بیاید شست نوع دیگر بگیرد یکی از حبوب غازیه و ملطخ
سازد به [illegible]
[illegible] هر مرغی که از آن دانه بخورد بر زمین افتد قوت طیران نداشته باشد چنانچه
بدست توان گرفت و چون بگیرد و خواهد که با هوش آید باید طبت ردهن او بریزد و اگر
روغن میتر نگردد این طلسم را نوشته بگردن او اندازند فی الفور پرواز کند

[illegible]

ط ۱۷۴۱۷۱۱۱۱۹۱۳۶۱۷۳ ۱۶ ۶۷ ۱۷ ۴

س

ع ا ح ح ۴ ۴ ع ۷ ۴ ا ط ع ا م ا ط ع ا م ط ا ۷ ۴

حصر ۹۱۹۱۱٤۱٤۱

صهعهع ط مهعصی نور عصمهطی صاحب ارخیوش نور ط م

طلسم [illegible]

نوع دیگر کبوتر بازان عراق و عرب بدین حیله حمامات مردم را صید میکنند و عملش چنانست که [symbols] را بکیرند در [symbols] می اغار مل سر شبانه روز بعد از ان خشک کرده بکبوتران اموخته خود بخورانند میپرانند چون در پرواز میایند کبوتران دیگر با ایشان میل مینمایند هر کبوتر که زانها ان چنبر وزانه از ایشان شنید اوزا بغایت موافق نیست با انها پید بدا امده هیچ وجه از ایشان جدا نمیگردند و هرجا میروند ان کبوتران موافقت میکنند تا ببرج خود میرسند نزول مینمایند و بنزدیک انجا منزل میکنند **نوع دیگر** طلسم الطیر است و اگرچه این نکته از علم طلسمات است نه از علم شعبده اما تتبع مؤلف کرده میشود بگیرد صلا امند زاو برو دیزد [symbols] و تخم او در اناء پاک و در زبل البقر چهل روز دفن کنند هر سه روز زبل بدل زبل نمایند دایم الخرقه مبلول تر طیب نماید چنانچه رسم است در این ایام جانوری متولد گردد که سر و ریش او مثل ریش و سر کاو باشد بدن او بهیئت سمکه ماند و این دابه را ملقب بوبان و قبعا گویند چون این دابه چشم بگشاید فی الحال خون [symbols] بدو دهند که با شامد هفت روز هر روز دو وقت و بعد از هفته بکشند خون بغایت زرد مثل صفرة البیض از او بیرون اید انخون در اکسیر بکار رود که اگر نقره خالص اب باشد در این مغوص دهند ذهب ابریز گردد و اگر ادمی سر این دابه را با خود دارد هر که او را ببیند بشکل دیو ببیند از او هراسد القصه چون این دابه که گفته شد بدست اید کیسه قبل از مثل او را در زیر کاه کندم کنند هر روز بول بقر بر بالای کاه ریزند چهل روز دابه تولد کند که سر او چون سر مرغ بود و چون سر او را قطع کنند در خرقه بندند و در اشیانه مرغی بنهد هر طایری که انجا بکذرد خود را

بر آن اشیانه افگند بهیچ روی پرواز نکند تا او را بگیرند وصل سیم در علم نیرنجات
و این عمل تعلق به لیمیا دارد اما چون در کتاب مذکور بود آورده شد نیرنج المودّة عمل
باید کرد وقتی که قمر از برج ثابت بسعد متصل بود و اگر آن سعد زهره بود اولی و عطارد متصل
بزهره یا مشتری که یکی از سعود است و چون این کار خواهی که بسازی فرا گیر
و معین کند و بوزن آن عسل نحل با آن ضم کن و آنرا
از آمیزد و در چیزی شیرینی از اطعمه یا اشربه هر که خواهی ده که مطلقا از تو صبر نتواند کرد و خود را
فدای تو سازد نوع دیگر بگیرد خود
وقتی که قمر متصل باشد بعطارد و آنرا بر سفال آب نارسیده بسود و حق تا بد نیکو بر سر لیش
بمقدار از و قدری شهد مصفی با آن اضافه کن و بده هر که مطلوبست تا از دوستی
تو بیقرار گردد نوع دیگر بگیرد رق
از هر یکی دانگی بکوب بعسل منقی ساخته تطعیم یا تشریب کن در
شیئی از حلاوة هر که دهی از محبت تو بیطاقت و بیقرار گردد و گفته اند از
جزوی و جزوی ممزوج بعسل چون در طعام یا شربت بکسی دهی او را
حب عظیم نسبت با تو دست دهد نیرنج البغض بگیرد
جزوی و جزوی و این هر دو را با جزوی از
ضم کند و از زوفا برابر همه بوزن اضافه نماید بکسی بخوراند در طعامی
حامض به نهایت میان ایشان جدائی و بغض پدید آید نیرنج الرمد بگیرد
و بروض حل کند و بر خارج اجفان کسی بمالد بر فور عین فاسد
شود تا وقتی که بآن عسل محو کنند در کتاب خواص الاشیا هست که اگر بگیرند

[illegible] بره و در آب بجز گردانند تا مهره اگر در دو اثری از نجم او نماند پس آن آب بر دو کپے بمالند [illegible]
[illegible] و خواهند چون بصلاح آید باب [illegible]
آنرا بشویند نیرنج القمل بگیرند عصابه بر شکم او و زاشق کنند از [illegible]
[illegible] مملو سازند و تعفین نموده بگذارند تا خشک گردد و سحق کرده نگهدارند
و از آن مسحوق بر جامه هر که نثر کنند قمل بمثابه پدید آید که علاج آن بغایت دشوار شود

فصل دویم در دکوک واین لفظ جمع دک است و در آن حیله را گویند که بدان
نفعی توان کرد و اخذ مالی و متاعی از آن مر متصور باشد آنرا انواع کرده اند از جمله دو
نوع در دو فصل آورده ایم فصل اول حیل المنجمین چون طالع کسی را ببیند و
گوید طالع تو هنوز ضعیف هست و کوکبی که تعلق بفلان عضو از اعضای تو دارد ضعیف
است و اگر خواهی که این معنی را تحقیق کنی صورت تو از موم بسازم و تو در کاسه آب بگذار و بربالای
بام نه و صباح ملاحظه کن اگر آن عضو تباه شد بدانکه حکم نحوزا است ومن در قول خود صادقم پس
از شمع صورتی بسازد و قلبه از [illegible] یا [illegible] بجای آن
عضو محکوم ببندد و آنرا از شمع رقیق بپوشد بعد چون آنصورت در آب نهند یکی از آن دو
مذکور بگذارد هر آینه فساد بدان عضو راه یابد انکس در گمان افتد منجم بلطف حیل از او چیزی
بگیرد و تعویذی بنویسد نوع دیگر کسی را طالع ببیند گوید ترا سحر کرده اند من آنرا از تو
دفع کنم پس کاغذی بگیرد و قلبه [illegible] بحضور
او در میان کاغذ بپیچد گوید این کاغذ را بگیر و مگشای در زیر سر خود بنه و خواب کن چون برخیزی
نگاه کن اگر در میان کاغذ چیزی باشد هنوز از سحر تو ضرری باقیست و اگر هیچ نمانده ضرر سحر از
تو تمام دفع شده آنمرد چون صباح برخیزد کاغذ بگشاید چیزی بدر آن نیابد خوشدل شده نزد وی

ایشان شکرانه بگذارد **نوع دیگر** بعد از ملاحظهٔ ما الم بگوید میان تو و مطلوب تو سحر کرده
اند و من تألیف کنم میان شما چنانچه تالیف میکنم میان این صوت پس دو صورت از موم ساخته
نگهداشته باشد روی بروی بنهد فی الحال یکی متحرک شود بدیگری شود و انما معلوم است که در پیشانی
یکی ه بغایت تیز است و در جبههٔ
دیگری ه صاف پاک و هو اعلم **حیل المغرمین** هرچه از
ملاعب نار تیره و ما تیره مذکور شده حیل مغرمانست و از جملهٔ کارهای ذارند که صورتی از موم بسازند
و گویند بوی که ترا ایذا میکند در میان این صورتست و من او را قتل میکنم پس هر عضوی از اعضا
او که میبرد خون روان گردد و ناظران بیقین دانند که دیو کشته شد پس اگر موم را خون نمای باشد و
این حیل چنانست که از ه کیره بگیرد و در هر عضو از صورت که خواهد پنهان
کند بپوشد بشمع و مقرر و جهی که کسی نه بیند پس آن عضو را چون قطع کنند آن ه
مضطرب گردد و از آن خون روان شود و حضار متحیر شوند **وصل دویم در اذیات**
و این عملهاست که اهل زرق مردم را بدان میرسانند مردم را از آن رنج رسانند تا ایشان با اخذ مال سبب
راحت خود گردانند بر سبیل اجمال از هر باب سخنی گفته میشود **اذیة الکاتب** در دوات
او مقداری از ه مطلقا بر کتابت قادر نشود و یک
حرف کتابت نتواند **اذیة الخباز** قدری از ه در تنور ریزد مطلقا
یکنان بجای خود قرار نگیرد و بعضی بر آنند که همین
عمل کنند براده نحاس نیز گفته اند و ه نیز مشهور است **اذیة**
سپاهی سه درم ه با پنجاه عدد
در آب جوشانند چون با اسب او خورانند فی الحال بیمار شود چنانچه قدم از قدم برندارند و چون

درگلوئش ریزند فی الحال برگردد **اذی**
صائغ مرارة الثعلب از ابر ذهب بمالد دردم بلون گردد و
موجب انفعال زرگر گردد **اذی صیاد** هرگاه کبی در وقت صید
بیمین زاد در طرف اندازد و بر عکس مطلقا هیچ شکار بدست
نیاید مهم از پیش نرود **اذی دقاق طبال** اگر
بگیرند و بخورند کنند دفوف بر اندازد و تمامی منشق گردند و اگر از همان مذکور
طبلی بسازند هرگاه بنوازند جمیع طبولی که در آن نواحی باشد پاره پاره شوند **اذی**
فقاعی مقدار در مجمع او انکند جمیع جمد او
بگدازد فی الحال ابشود **وصل سیم** در رحل و کاشه و اوانی که جیبی باشند که منزور
و تلوین مال مردم را متصرف شوند مخرقهای ایشان غریب و عجیب است و دانستن مخارق
ایشان جهت حفظ مال و متاع خود لازم است و معظم مخرقهای ایشان است که تزویر
میکنند که سلک بر ایشان بانک نکند تا هر جا خواهند در آیند این صورت بجهت دست دهد یکی آنکه
در دست گیرند تا مادام که آن شئ در دست ایشان است سلک بر
بر ایشان بانک نکند تا هر جا (نقار؟) چون او نیز با خود دارد همین خاصیت دهد
دیگر برج صنمی را بگیرند و بکوبند بغایت نرم و با سحق نمایند تا عجین
گردد و از آن صورت سگی سازند و با در خرقه بسته با خود
دارند خاصیت این ترکیب که لاب قوی باشد نه بر حامل بانک کنند نه او را بگیرند **نوع**
دیگر سرق حیوانیست را از آنجمله چون میخواهند که ثور را بدزدند با او سرکار میکنند
تا الیف و تغییر و تلوین تالیف انست که او را با خود الف میدهند تا هر جا میبرند او بطوع و

رغبت در پی او میرود بیر منبی ورز اندنی و انجنانست که خیشوم ایشانرا ببر [رمز]
[رمز] چوب کند یا ببر [رمز] وچون اورا بموضعی برند قرن اورا تغیر میدهند
و تغییر برا نوجراست که قوائم اورا محکم ببندند بر زمین افکنند قرن اورا ببر [رمز]
نومر ساختر بر هر طرف که میخواهند مایل میسازند وکج وراست میکنند تلوین انست که اورا
رنک میکنند برنکی که خواهد سیاه یا سفید امّا تبییض برا نوجراست که [رمز]
[رمز] را میکیرند و در [رمز] چهار اسبوع تعفین میکنند تا مهرّا
میشود پس قدری ازدهن او میکیرند و بزیل [رمز] منضم ساختر نکاه میدارند و
هرکاه میخواهند یکی یا دو یا بیشترازه واضح حیوانرا بدان طلا میکنند روقت وساعت سفید
میشود و پوست بر همان حال میماند و برهمین طلا اسب محجّل میسازند نوع دیکر [رمز]
[رمز] بر وقم [رمز]
بکذارند و یا بکدیکر بیامیزند بر هر جسد اسوکه بمالند از حیوان فی الحال سفید کردد [رمز]
[رمز] راهمین حیلر [رمز] میتوان ساخت امّا تسوید بدان طریقست
که [رمز] را ببر [رمز] سحق میکنند انکاه [رمز]
[رمز] محلول با ان ضام میمایند ایند از خاصیتی است که بر هر جزو سفید از اجزاء حیوان
که بمالند سیاه کردد و همه عمر باقیماند اسب ثور زا بدین دوا ابلق میتوان کرد این دو ثور را نیز
بهمین نار و ملوّن میسازند و در کتاب دیکر مذکور است که بکیرند [رمز]
[رمز] و [رمز] وکل [رمز]
کوفتر و بیخته با ب لسر نشکد بیك نثورد تا فوت ادو مر باب ایذانکر در ستور ما ۱۰ و ریك
شبانر روز بکذارند ان ستور اکر سفید بوده باشد یا زرد یا سرخ البتر [رمز]

گردد ... دلپذیر اسب گاو وهر سنور ... که باشد بدین
نارو ... میتوان ساخت ودر سرق اغنام لباب ... مدهون بدهن
زیت مید هند تا از پی میروند چون بمقام بروند صوف یا شعر او را هر لون که میخواهند میتازند
ودر سرق دجاج بر ... اخذ میکنند یا حب ... که ...
... در او جوشیده باشد ریش ایشان می افشانند چون میخورند بر زمین میافتند ایشان
بر میگیرند و میبرند **نوع دیگر خاتمه** در لعبهای متفرقه که خالی از غرائب نیست
لعب التسکین دیک که در جوش باشد فی الحال غلیان او را تسکین دهد وان
چنانست که بگیرد ... بگذارد خشک شود پس استخوان بزرگ و سر ا
بگیرد هرگاه خواهد که استعمال کند ان عظم کبیر را بر سر دیگ جوشان نهد فی الحال غلیان او
ساکن گردد **لعب القطع** که بر شته ضعیف استخوان بزرگ را دو نیم کند عملش بر این
گونه است که بگیرد رشته تازه ان را از قطن و ترسا زد انرا بر ... و ...
... وبکشد انرا بر استخوان بچند نوبت بریده شود **لعب البکاء** سحق کند ...
... را با دهن طیب چون روغن بادام یا روغن گل یا ارسن وبدان سحوق گلی یا
ریحانی بیالاید هر که ان گل یا ریحان را بو کند فی الحال بگریه در اید **لعب دفع الغلی** صحیفه
با رد از ... بقدر قدر رود را و وضع کند اب بر وی ریزد هر چند اتش کند اب
بجوش نیاید بلکه چنان گرم نیز نشود **لعب قصد الکلب** مقدار ... از ...
... خالص تازه نیز بوصلابه کند و با ... امیخته نان پزد و بسگی دهد بعد از
زمانی که بمیرد کان در وقت اب اگر بیشتر خورده باشد گربه بیشتر کند **لعب الضحک** بانیست
است که موجب خنده باشد بگیرد ... در کوزه و سر آن کوزه را محکم ببوشد

بعد از آن کچی [illegible] درو افکند بانگ عظیم از او ظاهر گردد نوع دیگر
بگیرد [illegible] و تفنگ خورد در وی کند تمام [illegible] و بیرا
بیرون کند انگاه از انسوراخ خو معلا [illegible] در وی
ریزد و سر سوراخ بگل حکمت محکم کند تجفیف نماید بر اتش نهد بانگ عجیب بیرون اید
لعب الرقعة واینچنانست که رقعه نوشته در اتش انداز د نسوزد بلکه اتش فرو میرد
و عملش چنین باشد که بنویسد بر ان رقعه هر چه خواهند بشکر و زعفران و گلاب مدادکه
حل کرده باشند بر [illegible] و چون در وی بچسپد در وسط اتش
افکند نسوزد و اتش منطفی گردد و مراد از رقعه خرما است تا مخفی نماند **لعب العجل** از گل
ازاد بشکل گوساله تمثالی سازند مجوف و از دم او سوراخی بگذارند در بینی او تفنگ بدرو ن
ترتیب نماید چون خشک گردد غوکچه خورد از ان سوراخ در درون وی افکنند انسوراخ نیز
محکم سازند باید که جز تفنگ مجرا و بدون راهی نباشد چون خواهند که عمل کنند معلا [illegible]
[illegible] در پیش بینی او دود کنند از درون او اوازی عجیب بیرون اید **لعب
الحوت** واینچنانست که ماهی بچه بر خوان حرکت کند خرم متحیر گردند طریقش انست که
بندقچه سازند پر از زیبق کنند سوراخ او را بمو محکم نمایند چون ماهی گرم که از تابه برداشته
بمجلس ارند بندق مذکور را در شکم او نهاده اند فرصتی که ان بندق گرم گردد ماهی در حرکت
اید **لعب الطیر** اینچنانست که مرغ بریان در طبق اواز کند عملش چنانست که مقدری
[illegible] در گلوی وی نهد در تنور او بریزد و بر طبق نهد اواز کند **لعب
البط** واینچنانست که بطی از کاغذ بر سر اب پای کوبد صفتش بدینوجه است که بطی بسازند
از کاغذ مجوف و بر روغن [illegible] او را ببالا بند دانگی زیبق در

با لش افکنند دانکه هم از ان رسیدن اش بمالند بر اب نهند او زا تا پای گوید **لعب الحرکه**
زنبور که در [symbols] افتد بیهوش شود چنانچه مرده است و حرکت او منقطع گردد
او زا بر اندود بر زمین افکنند خل عتیق که در غایه حدت باشد بروی ریزند بعد از یکساعت
حرکت کند گوئیا در وی جان پدید امده و این غریب نماید بعضی از ارباب شعبده بجای زنبور
واول اشهر است **لعب اللسان** و این بازیه مفسده فوت ذائقه است بر تقدیر که اگر
نبات مصر در دهن نهد قطع نماید زما کولات و مشروبات هیچ نتواند خورد و انچنانست که
[symbols] ورق [symbols] بدهد تا مضمضه کند یا مجرد ورق بدهد تا انجا بد
اینصورت دهد چو نخواهد که دفع شود بخل حاذق مضمضه کند یا باب خربانی الحال بقرار اید
لعب الاعمار این بیهوشی خاصیت بخیر این و نوع مجرب کرده اید انکه [symbol]
[symbol] زا بر گردن خر بندند فی الحال بیفتد بیهوش گردد چون از گردن خر باز کنند همان
ساعت هوش باز اید **نوع دیگر** انکه جانوریست عریض که او را بالش مار گویند در گوش خر
نهند بر تقدیر بیهوش گردد که گوئیا مرده است چون از گوش او بیرون اورند فی الحال با خود اید
لعب الضحک بازیه است که موجب ضحک باشد انچنانست زرتاب که خام در زان
مزاغر کرده باشد بر دارند در خانه که برا و طعام خواهند خورد بر زمین بریزند هیچ کس طعام
نتواند خورد از بسیاری خنده و کیکه سبب نداند و گفته اند مکس زا بگیرند موئی از سر او در
پایه وی بر بندند در زیر سفره رخان بیفکنند همین خاصیت دهد **نوع دیگر** [symbols]
[symbols] در مجلس برانش افکنند از مردمان حاضر صوتی قفا واقع شود که موجب ضحک
باشد بسیار **لعب الفالوج** این شعبده ایست که اب صابر یا الوده صابنی مثل مزعفر
سازند در انهم لعبها است بگیرند مقدار از [symbols] سفید پاک سحق نماید و در

پارچه بپزد و فراخور آن قند سفید صافی و مناسب آن دو مذکور زعفران پاک خشک کرده هریک از مجموع را منفرد کوفته و باهم نیز سحق کند بنوعی که لطف طبع اقتضا کند و در دست گیرد و ظرف پر از آب صافی پیش خود نهد و به پنهانی آن اجزا را در آب افکند روی ظرف را بپوشاند و زمانی بگذارد و چنان نماید که عزیمت میخواند بعد از ساعتی پرده را بردارد پالوده شده باشد بسیار شیرین و رنگین بغایت خوشمزه چون قاعده میباشد که ختم خوان طعام بر حلاوه میباشد در اینمقام نیز خوان کلام با نظام بدین شیرینی سمت اختتام یافت خالی از نسبتی نخواهد بود

مقصد سیم در علم لیمیا

که بآن دانسته شود امتزاج قوای فاعله علویات با قوای منفعله سفلیات از اسماء و طلسمات که عمل بر آن افعال عجیبه و آثار غریبه ظاهر گردد و اینداعی رساله حل المشکلات را که از منتخبات استادان این فن بود ترجمه نموده بدانکه این رساله مشتمل است بر دو فصل و هر فصلی مبنی بر چهار نوع و هر نوعی مشتمل بر چهار قسم در علوم غریبه از اعداد و جفر و نیرنجات و غیره منقسم گردید

فصل اول

در تسخیر قلوب پادشاهان و غیره و آن مشتمل است بر چهار نوع

نوع اول

دیدن ملوک و آن نیز بر چهار قسمت

قسم اول

چون کسی خواهد که پیش سلاطین رود باید که لوحی بسازد مربع از طلا بساعت سعید با تثلیث زهره با مشتری علی الخصوص و در آن لوح نقش کند وَاِلٰهُكُمْ اِلٰهٌ وَّاحِدٌ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيْمُ این چهار اسم را در پشت آن بکنند نام خود و نام پادشاه با یکی اسماء الحسنی مثل ودود ممزوج بنویسند در حالت نوشتن اندک شیرینی در دهن گیرد و تا محل فراغ از این عمل بکسی حرف نزند و آن چهار اسم اینست یا طهیال یا مکیال یا اصبااوث یا اهیا

قسم دوم

در دیدن ملوک باید که لوحی بسازد از نقره و مهر مهد در آنجا نقش کند صورت زهره و مشتری در مهر کند و در دست زهره صورة آفتاب و در دست

مشتری صورت ماه بسازد و بطریقی که مثال نموده میشود و در دو دزان مهر این چهار اسم نا بکند
و در ضمن آن مهر اسم خود و مادر خود و اسم آن شخص که خواهد با مادر وان چهار اسم مذکور
اینست یا کفتالیوش یا مستعلوش یا طلهالموش یا غلبوش اینعمل از سیادت پناه میر
غیاث الدین منصور شیرازیست بسیار مجربست باید که حین نوشتن و نقش کردن بخور هر
دو ستاره بسوزد و با کس تکلم و کلام نکند در عمل عجب اندک شیرینی در دهن نگهدارد و تا
فراغ از اینعمل وانمهر مذکور اینست



قسم سیم در دیدن ملوک باید که لوحی از طلا بسازد و دزان مربعی نقش کند
دزان مربع عدد این آیه کریمه آللهُ لَطِیفٌ بِعِبَادِهِ یَرْزُقُ مَنْ یَّشَاءُ زائچه دو با اسم خود حروف را
ممزوج میسازد و بعد از ان عدد گرفته در ان مربع درج نماید در وقت نگاشتن تکلم نکند و این
دو اسم زائچه بر سر لوح و یکی پائین لوح بنویسد یا کفتیمول یا علیقوا فوق و تحت لوح
کنده با خود دارد و در نظر پادشاه عزیز و مکرم گردد و این لوح از اعمال مولانا محمود هداد
شیرازیست که بجهت امت خان ساخته بود امارنوا بالنغار سزا باشد **قسم چهارم**

در دیدن ملوك باید که چون بدیدن ملوك رود اول وضو بسازد و بعد از آن لوح بسازد
از طلا و در آن لوح آیه کریمه سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ را بطریقی که مثال نموده میشود این عمل
از اعمال مجرب مولانا میرزا جان کاشغریست که بجهت میرزا محمد وزیر صفاهان ساخته بود
او میرزا محمد وزارت صفاهان کرد آخر در حمام آنمهر را از او دزدیدند آمد بعده در اندک زمانی
از وزارت معزول شد باید که در ساعت سعد اینمهر را بکنند اسم خود و اسم مطلوب را با ماده در این با این
آیه کریمه ممزوج کرده تکسیر نماید چون تمام بزاید حروف نورانی و ظلمانی طلب بر دارد و حروف اعظم
ملائك و اعوان حاجت اینو بسید حروف نورانیرا در این لوح علم مربع کرفته درج نماید و حروف
ظلمانی زا در لوح سرب با اسم اعداء ممزوج ساخته در مثلث رقم کند حروف نورانیرا با حروف خود
امتزاج داده در لوح طلا با حروف ملائکه درج نماید با حروف خود امتزاج داده و حروف اعدادرا
در حاشیه لوح سرب با اسم اعدا ممزوج ساخته در مثلث رقم کند حروف نورانیرا با حروف خود
امتزاج داده و حروف اعدادرا در حاشیه لوح سرب بکند حروف نورانیرا در لوح طلا با حروف
ملائك درج کند بمثال س ل ام ق ول ام ن ر ب ح ی م طالب اح م د مطلوب م ح م د اسما الله
و دو دو امتزاج با هم س د ل و ا د م و ق د ول م ا ح م ر و ن د ر م ب ح د ا ح م ی م اینحروف را تکسیر
نموده و فقت مند و حروف اسم اعظم و ملائك را با اسم اعوان بیرون لوح بنویسد با هم مرکب
نموده مهر بسازد و بکند چون بمجلس سلاطین رود مهر را دراتش دفن کند چون باز آید در
بازوی خویش بندد از مجربات است بواسطه عزت و در نظر پادشاهان عزیز شدن از عجایبست
نوع دویم بجهت ایمن بودن از غضب پادشاهان و آن بر چهار قسم است **قسم
اول** باید که روز پنجشنبه روزه بدارد و چون در ساعت از روز بگذرد لوحی از کاغذ
سفید بسازد و بر آن لوح مربع از طلا بکشد در ساعت سعید آیه کریمه وَمِنْ شَرِّ قَضَاءِ السُّوءِ

وَمِنْ شَرِّ كُلِّ دَابَّةٍ اَنْتَ اٰخِذٌ بِنَاصِيَتِهَا اِنَّ رَبِّىْ عَلٰى صِرَاطٍ مُسْتَقِيْمٍ واعداد گرفته در لوح مربع
درج کند با خود نگهدارد و از غضب پادشاه ایمن باشد اگر در غضب بوده باشد بشفقت
مبدل گردد این عمل از شیخ علی مشار علیه الرحمه است که از برای حسین بیگ اخته عمر ساخته بود
و در محلی که از خدمت پادشاه باز آید بار خود نگهدارد و در میان سورهٔ تبارک بگذارد که از
جمله مجربات است فَسَيَكْفِيكَهُمُ اگر پادشاهی با کسی غضب کند که هم کشتن باشد این
عدد را در مربع طلا پر کند در ساعت سعید اندکی شیرینی تصدق کند همان ساعت غضب پادشاه
بلطف و مرحمت مبدل شود و استادم مغفور بسیار کس را از کشتن و بستن ببرکت این لوح نجات
داده و غفران پناه شیخ بهاء والدین محمد قدس سره بجهة آقا غیاث ساخته بود و تا در ایام
حیات بود از غضب پادشاه ایمن بود این همه معظم از اسرار الهی است باید که بسیار عزیز دارد که
از مجربات استادان متقدمین است و بارها اقل عباد الله بنده خاطر حذار از غضب حکام و
سلاطین خلاص ساخته و مولانا میرزا جان را در محلی که کاشان پادشاه فرمودند که بمیدان برده از
گلو بکشند سه نوبت ریسمان پاره شده و مولانا خنده میکرد که اگر مرا بعلم را میدانم کسی مرا نمیتوانند
کشت چون این مقدمات بپادشاه رسید بر سر شفقت آمده مولانا را طلب نمود و فرمود که ما از
گناه تو در گذشتیم اینها که دارید بمن ده آنگاه دعا را بپادشاه داد چون گشودند همین لوح بود
دیگر در محلی که محمد بیگ ما کلو را پادشاه فرمود که گردن بزنید این مربع را در عمامهٔ استاد مغفورم بود
بیرون آورده بمحمد بیگ داد سه نوبت شمشیر بگردن محمد بیگ زدند برابر بدنش موی سر او نبرید پادشاه
متعجب ماند پرسید که سبب این چیست که شمشیر کارگر نمیشود این مربع بیرون آورده بپادشاه داد پادشاه
فرمود که استاد مرحوم این لوح را بسازد تا پادشاه با خود نگهدارد این عمل از استاد سید حسین اخلاطی
است و بارها تجربه نموده شد باید که از ظالمان و نااهلان و جهال پوشیده دارند در جنگها و مصاف

با خود داشتن حافظ البتر در ساعت سعد که قمر خالی از نحوست باشد در مربع بنگارد که از مجربات عجائبات است **قسم سیم** بجهت تخفیف غضب سلاطین و امرای عظام و حکام اینعدد را با عدد اسم خود در لوح مربع نقش کند اما در نسخه بسیار ملاحظه نمود مشخص نشد که از چه جنس باید ساخت اینجا استاد مرحوم میکرد در کاغذ مربع میکشید بمردم میداد و با این خاکسار مکرر فرمودند که هرگاه که یکی از بندگان خدا مغضوب سلاطین گردد باید که در نوشتن این مربع تقصیر نکنی چون سیادت پناه میرزا افضل الدین محمد و برادرش از پادشاه در ایامی که ولی محمد خان آمده بود در روز جرا اغان فرمودند که هر دو را بکشند استاد مغفورم این مربع را نوشت بنده بمشار الیه دادم همساعت نگذشت که پادشاه بر سر مرحمت آمده از گناه ایشان سید بزرگ در گذشت غرض از این نوشتن آنکه مکرر بتجربه رسیده است عدد مذکور اینست ۱۳۸۲۹

قسم چهارم بجهت ایمن بودن از غضب سلاطین و حکام و غیره لوحی بسازد در روز یکشنبه ساعت اول وقت سعد که قمر خالی از نحوست باشد و اینعدد ۱۳۸۲۹ را در مربع بنگارند در کاغذ باشد یا نقره و عدد این آیه معظم را نیز با نعدد در مربع بنویسد سبحان ربک رب العزة عما یصفون و سلام علی المرسلین والحمد لله رب العالمین چون لوح تمام شود اندکی بوی خوش سوخته این لوح را بر آمده دا شته در بازوی چپ بندد از غضب پادشاهان ایمن گردد مجربست و بتجربه رسیده **نوع سیوم** این نیز چهار قسم است در تسخیر قلوب سلاطین و پادشاهان **قسم اول** اگر کسی تسخیر قلوب سلاطین خواهد نماید باید که در ساعت سعد که قمر خالی از نحوست باشد لوحی بسازد از طلا و در آن مربعی بکشد و اینعدد را در آن مربع بنویسد در بازوی راست بندد و هر روز هفتاد بار صراط علی حق

٨	١١	١٣٨٠٩	١
١٣٨٠٨	٢	٧	١٢
٣	٦	٩	٨
١٠	٥	٤	١٣٨١٠

(اعداد زیر کلمات آیه: ٢٢٢ ، ١٢١ ، ٦١٠ ، ١١١ ، ٢٢٤ ، ١٣٢ ، ١١٠ ، ٢٢١ ، ١٠٠ ، ٤٣٤)

قسم دویم تمسکه را انجواند رجلی که بخدمت سلاطین رود که از مجربات است
بجهت تسخیر قلوب سلاطین و غیره و شوکت و ایالت و حکومت و عزیز بودن در نظر خلایق و
اینهم از اعمال شیخ بونی رحمه الله است باید که عدد این اسم که از اسماء اربعین است یا الله
الا هو الرفیع جلاله را بگیرد و اینعدد را بان اضافه نماید در مربع طلا بنگارد و در ساعت
سعید که از مجربات است و عمل مولانا عبد اللطیف گیلانیست که بجهت علیقلی خان ساخته بود
بقوه اینهم پادشاه ایران کوفت آخر باعمال بد که میکرد العیاذ بالله باو آن رو نمود که این
باو رجعت کرد تا ضایع شد **قسم سیم** اگر خواهند که تسخیر قلوب پادشاهان و
سلاطین و حکام نماید که آنچه بگویند رد نشود و یکنفس بی او نتوانند بود و در میان همگنان و
امثال خود از همه بزرگتر باشد و عزت او نزد سلاطین بهتر از همه کس شود باید که در شرف آفتاب این
عدد را در لوح طلا شش در شش نقش کند اینعمل از اعمال شیخ بوعلی است که از شیخ یحیی حرب
باو رسیده که از فضلای زمان بود و از او بمولانا احمد لاری رسیده و بر سر لوح بنویسد بسم الله
بسم الله بسم الله الرحمن الرحیم و در مسدس اینعدد بنگارد ۳۸۵۱ چون اینهم معظم را در خدمت
پادشاه صفت نمودند شخصی گفت که کتابهای ملا احمد لاری در پیش الله وردی خانست کس تعیین
نمودند که کتابها را بیارید چون کتب حاضر آوردند شیخ بهاء الدین محمد قدس سره همین علم را
بجهت تسخیر قلوب جمیع خلایق و تسخیر قلوب جمیع پادشاهان ساخت در شرف آفتاب در سنه عشر و
الف من الهجره النبویه و در بازوی پادشاه بست اول فتحی که روی داد گرفتن تبریز بود و روز بروز [illegible]
جهانگیری شد بجهت نواب علیه عالیه ساختند با نمره سعید غرض که بواسطه تسخیر بهتر از اینعمل دیگر
نیست اگر بجهت خوانین دیگر از خوانین معظم خواهند ساخت این آیه کریمه لقد جاءکم رسول من انفسکم
عزیز الی آخره رؤف رحیم اضعافا اضعافا باید کرد و غسل کرده جامه سفید باید پوشید و در وقت

عمل نبات در دهن باید گرفت تا فراغ عمل اینعمل پیش عاملان این فن نهایت غریب دارد و عامل
اینعمل باوضو باشد بخور بعود و عنبر و بوی خوش کند تا پیش جمیع خلایق عزیز و محترم باشد
قسم چهارم در تسخیر قلوب سلاطین در شرف مشتری این حروف معظم مکرم را اح د ر س ص ط
ع ک ل م و ه لا در پوست آهو بنویسد در زیر نگین انگشتری بگذارد در ساعت سعد یا در شرف
آفتاب که از اعمال مجربه سید حسین ملا الهیا است که شیخ عبد العادل مولانا محمود دیلمی فرمود که
برای شاه طهماسپ ساخته اگر بر پوست شیر بکشند همین عمل خواهد شد **نوع چهارم**
از فصل اول و این مشتمل است بر چهار قسم در باب تسلط خلایق و بزرگی یافتن بر
قومی و مسخر کردن از عجایبات است **قسم اول** جهة تسلط و بزرگی بر خلایق باید که در
ساعت سعد لوحی بسازد از مس در شرف زهره پیچ در پیچ در آن لوح بکشد این آیه کریمه یفعل الله
ما یشاء و یحکم ما یرید ۲۵۰ را عدد گرفته در لوح پنج در پنج بنگارد و از اعمال غریبه است و بسیار عجایب
است و در پشت آن لوح این اسماء بکشد ۳۵۳ یا لحفطیائیل ۴۴۹ یا حنطیائیل یا موکائیل و بخور زهره
بکند و اگر در شرف زهره اینعمل بکند اثر تمام خواهد بود و اینهم از اعمال میر غیاث الدین شیرازی
است که جهة شاه طهماسپ حسینی موسوی صفوی ساخته بود و یکی از اعمال خوب سیادت پناه غفران
دستگاه است دارنده اینهم از همگنان و امثال و جمیع خلایق مطیع و منقاد او خواهند شد و بر
قوم بزرگی خواهد یافت استادم جهة نواب علیه عالیه اینهم ساخته که بر جمیع خوانین معظم بزرگی
و استیلاء یافت بذکور و اناث **قسم دوم** جهة مسلط شدن بر خلایق و امثال خود باید
که لوحی بسازد از طلا در روز یکشنبه و اینعدد را ۹۵۸ در آن لوح بنگارد و ابتدا از خانه شانزدهم
بکند که بسیار مجربست و در حالت شروع در عمل باید که با وضو باشد و از اقسام
جواهر اگر یاقوت باشد بهتر است در دهن گیرد و اگر یاقوت سوراخ داشته

۲۴۰	۲۳۷	۲۳۴	۲۴۲
۲۳۵	۲۳۶	۲۴۱	۲۳۶
۲۴۵	۲۳۲	۲۳۹	۲۴۳
۲۳۸	۲۴۳	۲۴۲	۲۳۳

باشد بهتر است و بفراغ عمل یکی حرف نزند این آیه کریمه وکفی بالله شهیدا محمد رسول الله را در
حاشیه این لوح بکند این عمل از عملهای مولانا عبد اللطیف گیلانی است که بجهة مرشد قلیخان
در مقدس ساخته او را مسلط کرد بر جمیع امرا و قزلباش و وقتی که از عمل فارغ شود چیزی بفقرا
تصدق نماید استاد مرحوم بواسطه الله وردیخان ساخته در زمانی که پادشاه او را از حکم
اصفهان نموده بود چون مهره این بازو بست باندک زمانی ایالت و امارت فارس یافت و با جاه و
جلال رسید که ما فوق آن متصور نیست اما بعد از من دو چیز باعث اثر دعا است یکی اعتقاد دوم
اجتناب از محرمات و نواهی اما لوح از مجربات است باید که از جهال مخفی دارند **قسم سیم**
بجهة تسلط بر جمیع خلایق باید که در ساعت سعد اگر در شرف حمل عمل کند بسیار موثر آید که
لوح مذکور را بسازد و بپرگار درست نماید چون شروع در عمل کند بعطر رود و بر بلندی یا کنار آب
روان مندلی بکشد و در آن بنشیند بشرط آنکه غسل کرده باشد جامه پاک پوشیده و چیزها از سیا
پارچه بر سر بپوشد بخور لبوتی اند و آنرا الکوسی را بخواند و بر خود بدمد از اعمال حکیم لم لم هندیست
و از اعمال مجربه او است و این عمل را مولانا ضیاء الدین محمد کاشی در زمانی که نواب اشرف برسر
یعقوب خان شیراز میرفت ساخته بود و آن پادشاه جمجاه را مسلط ساخت بر جمیع خلایق و این عمل
از مجربات است باید که چون بمندل نشیند قلم دو سر برآشد در محلیکه این عدد را در لوح درج کند یک
خانه این سر پر کند خانه دوم از آن سر دیگر علی هذا القیاس تا تمام شود هر خانه که پر کند بگوید
یا لطیف یا متعال و مقصود خود را در دل بگذراند چون تمام شود روز شنبه چون از نماز فارغ شود بخود
ببخور دو این مهره را در پارچه سیاه بپیچد در بازوی راست بندد و تسلط و بزرگی بر هر شخصی که بخواهد
حاصل آید اما بجهة زنان در بازوی چپ بندد و برای مردان بر بازوی راست زنهار که از نا اهلان
و جهال مخفی دارند که از اعمال حکیم لم لم هند است چنانچه در رسال نموده مجربات است و این

علیحده در این مهر منبر که
مالک الملک تا بغیر
بنویسد یعنی چهار دور
نماید و اسم معظم

قسم چهارم

ان الذین یبایعونک انما یبایعون الله	ید الله فوق ایدیهم فمن نکث فانما ینکث علی نفسه	ومن اوفی بما عاهد علیه الله	فسیؤتیه اجرا عظیما
جض ۸۰۳	وصدع ۱۷۹۶	طیشغ ۱۳۱۹	زکضغ ۱۸۲۲
بیدغ ۱۲۱۲	ض ۸۰۰	لضغ ۱۸۳۰	شغ ۱۳۰۰
طکضغ ۱۸۲۹	کاشع ۱۳۲۱	عذغ ۱۲۹۴	اض ۸۰۱

طهر دو اسم کو بمیر قل اللهم
حساب بر چهار دور این
مصر عجایب مشاهده
اینست ۴۱۸۶
بجهت بزرگی یافتن بر

جماعتی که در میان آن قوم سردار بوده باشد باید که لوحی بسازد از مس و علی اثر کریمه اِنَّ الَّذِیْنَ یُبَایِعُوْنَکَ اِنَّمَا یُبَایِعُوْنَ اللّٰهَ یَدُ اللّٰهِ فَوْقَ اَیْدِیْهِمْ فَمَنْ نَّکَثَ فَاِنَّمَا یَنْکُثُ عَلٰی نَفْسِهٖ وَمَنْ اَوْفٰی بِمَا عَاهَدَ عَلَیْهُ اللّٰهَ فَسَیُؤْتِیْهِ اَجْرًا عَظِیْمًا را بنویسد در آن لوح مربع بطریق دوالکتابه این عمل از عملهای مجرب اول از مولانا میرزا کامل است که بجهت آقا خضرو وزیر کاشان ساخته و او را مسلط کرد بر جمیع امثال وهم گمان نخواهد کرد که ملا میرزا مواجب نداشته تا در علم رمل و وفق اعداد یگانه دهر بود و سرآمد عصر رساله چند از مولانا عبد اللطیف گیلانی بدست افتاده بود که در آن جمیع اعمال مجربه مولانا مذکور بود نقوت از رساله هرچه میخواست میکرد و در متاخرین در علم اعداد مثل مولانا میرزا کسی ثانی نبود پس چون آن لوح را دوالکتابه بسازد تمام کند صورت آن لوح را بر موکلان موزه زند چنانکه نقش پذیرد بعد از آن بر آن اسم کسی خواهد تا مسلط سازد نام او را در پارچه پاک بر پیچد در بغل نگاه داشته رود بر روی آن شخص با ایستد یا او حرف زند در هر جایی که باشد بر او مسلط شود و چون تسلط بر شخصی خواهد یا با او دعوی داشته باشد چون آن موم را در بغل کند و از دور بر او بر مدعی با ایستد هر قسم که دعوی داشته باشد اگر معامله خون باشد بر مدعی مسلط شود و اگر دشمنی داشته باشد خواهد که بر او غالب گردد باید که آن مهر معظم را بر موم زند تا نقش پذیرد بعد از آن مهر را بما اللد از آن صورتی بسازد شبیه بدشمن و آنچه در مهر نوشته است بر

خاشیر انهر نبود بیده سکوس بهر طریقی که دشمن را خواهد که مبتلا سازد بهمان طریق آن صورت را
معذب سازد دیگر از مجربات است چون این مهره را ساخته بر موم نقش کرده صورت سازد او را نموده پس
بر پوست خار این مثلث نوشته در شکم آن صورت نهد بهر عذاب که
خواهد معذب سازد عدد مثلث ۲۸۸۳ و این عمل مولانا حسین براست
که نواب اشرف علی میخواست که قلعه شماخ را بگیرد این صورت بطریقی
که در مثال نموده میشود ساخت بعد از هفت روز آن قلعه مفتوح

۹۵۸	۹۶۳	۹۶۲
۹۶۵	۹۶۱	۹۵۲
۹۶۰	۹۵۹	۹۶۴

مثلث معکوس نایرنیف

شد زان شخص معه را بخدمت نواب اشرف آوردند نواب تعجب نمود این عمل از اعمال شیخ بوعلی است
رحمه الله که در تلبیسات نوشته و این عمل را میر غیاث الدین منصور شیرازی برای سیادت پناه
رضوان دستگاه ساخته و قضیه که جنت مکان بگرفتن قلعه سعی بلیغ مینمودند بسیاری از عساکر
نصرت مآثر زیر آن قلعه بقتل آمدند مدت دو سال متوالی در پایین آن قلعه نشستند آخر الامر میر
مغفور را از شیراز طلب نمودند میر در روز شنبه این صورت را نوشته بپادشاه سپردند و گفتند تا
بنده نگوید نخواهید گشود روز چهار شنبه پیش از زوال سر پادشاه قلعه را بریدند همین طریق
که مثال نموده میشود بخدمت پادشاه آوردند بعد از آن آن قلعه را گشودند بهمان طریق که
میر نوشته بودند همان طریق صورت بست و این عمل از سیادت پناه میر است و مثال آن در این
صورت نموده میشود و صورتی که مولانا حسین مرقوم ساخته بود این است در صفحه ثانیه نموده میشود



وصوتی کہ مولانا حسین مرقوم ساختہ تو اینست در صفحۂ ثانیہ نمودہ میشود مولانا حسین مذکور این طریق صوت بپادشاہ سپرد و مثال اینست نقل حاشیۂ منقول عنہ فی لیلۃ الاحد جایگاہ پاکیزہ وخالی بصندل سرخ مندلہ مدور کشد در میان مندلہ صورت تصویر نماید در سینۂ آن صورت نام طالب نام مطلوب نام مادر ہر دو کس بنویسد بکشت بچہ مربع کہ ازاو ہر دو باشد بر آن صورت بنہد بر بیست یکبار گل چنبیلی ہر برگ این نقش ...

۳۲۲ ۸۴۴ ۶۶۵ ۱۱۱۱ ۲ حمہ عزیمت بوقت ...

الشاعر الشاعر اھیا شر اھیا اذو نی ... حمسق تیس ایب اجیبت حب الخیر عن ذکر ربی حتی توارت بالحجاب ... بن فلان را بحق محبت آدم و حوا و ابراہیم و سارہ و یوسف و زلیخا و عائشہ و مصطفے ... اللہ محمد رسول اللہ بر ہر یک بخواند وحیلا حیلا در آتش اندازد تا ہمہ برگ سوختہ شود ... بلحوظ ذارد و بعد از اتمام آتش از پای خود کشد بنشیند مطلوب حاضر شود ...

بجہت اعمال متفرقہ از محبت و بغض و عداوت و پراکندہ نمودن اعدا و عقد اللسان جلاوطنی و غیرہ این نیز مشتمل است بر چہار نوع و ہر نوعی بر چہار نوع است **نوع اول** در باب محبت و الفت و احضار مطلوب این نیز بر چہار قسم است

قسم اول در محبت اگر خواہی کہ شخصی از محبت خود دیوانہ سازی باید کہ در تثلیث و تسدیس مربع بسازد و بزائچہ مربع این مثلث را بنگارد ۳۹۰ ... وانہم یحبونہم کحب اللہ والذین امنوا اشد حبا للہ زاد در حاشیۂ این مربع ... جملہ ۹۶۹۵ در ساعت سعد کہ قمر خالی از نحوست باشد اسم خود و مطلوب مادر ... ساختہ تکسیر نماید چون وقف بر کند

حروف مقدم و موخر را بر نا شند و مرکب سازد و در چهار طرف مربع بنویسد با شهد و روغن مستور
فتیله نبود تا عجایب ببیند این عمل از اعمال مولانا عبد اللطیف گیلانی است که در این فن یگانه بود
و در خدمت احمد خان میبود این عمل را جهت چلپی مصطفی که یکی از امرا زادگان نیشابور بود که او را
یوسف ثانی میگفتند بدختر حکیم کوچک میل عاشقی بهم رسانیده بسیار شیفته آن دختر گشت در
آن ایام مولانا عبد اللطیف را پادشاه از گیلان طلب نموده بود ملاء مذکور در هر کاری که دم میزد
در همان روز میساخت گویا که اعجاز موسوی با مولانا بود چلپی مصطفی را پادشاه فرموده بود که بوسطه
جهد برود و مولانا عبد اللطیف از جهت او ساز دا این عمل در میان نهد که در حال خواهد ساخت مصطفی
آخوند را الملبه تملقات بسیار نمود و این مقدمه در میان آورد و فرمود که این عمل را ساختند در شب
هفدهم ماه رجب سنه در دار السلطنه قزوین در خلوت نشست چلپی مصطفی کسی دیگر نبود چون چهار
ساعت از شب مذکور گذشت کسی خبر آورد که بیرون دروازه دختری نشسته گریه میکند مصطفی خود رفت
چون چشم دختر بر مصطفی افتاد از جای خود برجست مصطفی این مقدمه را از مولانا مخفی داشت چون
صباح شد منادی کردند که دختر حکیم امشب از خانه بیرون رفته آخر چلپی مصطفی خود نامه به پادشاه
عرض کرد پادشاه امر نمود که مولانا عبد اللطیف این عمل را از پرده سوخت این از معجزات است باید که از نا
اهل و جهال مخفی نمایند **قسم دوم** در باب محبت اگر خواهی که کسی را از محبت خود بیقرار گردانی
تا به تو قرار و آرام نداشته باشد باید که مربعی بسازی از آهن و در این خانها مرتبه نمایی این عدد را بنگار ۹۶۹
و املو خوا در زیر آتش نهان کنی آن شخص بیقرار گردد و این عمل از عملهای مولانا حسین بر رحمت
جهت سیادت پناه خلیفه سلطان کرده در ایامی که سلطان العرس میساخت صبیه خود را او میخواست
که به پسر میرزا احمد اتین بدهد چون مولانا حسین در جوار خلیفه سلطان بود مولانا را الملبه گفت
توجه باید کرد که پادشاه این دختر را به پسر میرزا احمد اتین ندهد آخوند فرمود که به پسر میرزا احمد اتین

نمید هم این خبر بجهت خلیفه سلطان میکیر هم تعجب نمودند که پادشاه این شاهزاده را بپیر مرد
محمد امین داده و ازجانبین سازو بازعرسی میکردند موقوف بساعتست که عقد بندند آخوند
بلند عمل از تعلیقه کرد بجهه برهم زدن این معامله آن نیز نوشته خواهد شد فرمودکه در حال لوح آهن
ساختند آوردند نقش مذکور را در مربع نموده در آتش دفن کرد روز جمعه این لوح را در عمل آورد روز
دوشنبه خبر آمد خلیفه سلطان دی ادای اعمال المجربست بایدکه رو بقبله نشیند عمل این امر با وضو باشد
و حصل اسم طالب مطلوب با مادر بن گرفته و اینعدد را اضافه نموده در مربع کاغذی بنویسید و در حالت
کتابت نبات در دهن نگاه دارد و جای خلوت باشد لوح آهنی را نکاغذ را در آتش اندازد و این عزیمه
بتوجه تمام ببیست بکار بخواند عجایب ببیند هیجتُ الجنَّ علی الشیاطین وهیجتُ الشیاطینَ علی الجنّ
وهیجتُ الجنَّ والشیاطینَ علی ابلیس سیّدِ الشیاطین هیجتُ الشیطانَ علی الانسان وهیجتُ
ابلیسَ علی اولاده وهیجتُ الجنَّ والشیاطینَ ابلیس واولاده علی فلان بن فلانه بحبّه والفه ومودّت
وعشقِ فلان بن فلانه بحق سلیمان بن داود علیهما السّلام اَن تجلبوا وتحرقوا قلبَ فؤاد وجمیع
جوارح البدن والجسد فلان بن فلانه بحبّه والفه ومودّت فلان بن فلانه انّی قلّبتُ الایام ومنعتُ
الطّعام وقطعتُ حتّی اطیعونی وتحرقوا قلبها وجسدها وفؤادها السّاعة بحق والطور وکتاب مسطور فی
رَقٍّ منشور والبیتِ المرفوع والبحرِ المسجور یا ابلیس یا سیّد الشیاطین اطیعونی فی هذه السّاعة السّاعة
السّاعة واصل وجهها بجانب فلان بن فلانه بسیار واضح شده .
که در عین خواندن مطلوب حاضر شده است روز یکشنبه آمد
که پادشاه بخانه خلیفه سلطان آمده شفقت و تلطف بسیار
نمود چون بخانه رفت در ساق خانم فرستاد که امشب شاه
زاده را پادشاه بخلیفه سلطان میدهد و دو زاق بگیرید آخر

۲۳۷	۲۴۲	۲۴۱	۲۳۹
۲۴۰	۲۳۰	۲۴۵	۲۳۴
۲۴۳	۲۳۶	۲۳۸	۲۰۲
۲۳۹	۲۳۱	۲۳۵	۲۴۴

روز نواب علیقلی خان خلعت امارت بجهت خلیفه سلطان آورد و شب علما و فضلا را حاضر نموده شاهزاده نکاح منعقد ساختند این عمل از مجربات ست زنهار بحرام نکند قسم سیم اگر خواهی که یکی از خواتین معظم که وصال او متصور نباشد باید که از طلا مربعی بسازد در روز یکشنبه و زاد در ان مربع درج نماید اسم طالب مطلوب را با مادرین تکسیر کند بعد از ان حروف مقدم و مؤخر را بر دارد اسم نار و تکسیر کند تا اینکه اسم حروف را با حروف صدر و مؤخر نوشته تکسیر نماید تا سر تکسیر تمام شود انگاه مرکب ساخته این را فتیله سازد و در چراغدان مسی با شهد روغن بسوزاند و خود برابر فتیله بنشیند که فتیله تمام بسوزد و این عزیمت ابیست و یکبار بخواند عدد مذکور ابیست ۱۱۴۳

۲۳۴۲ جمله ۴۱۶۲ وعزیمت ابیست اقسمت و عزمت علیکم یا ایها الارواح الموکل بهذه الحروف بحق میططرون و بحق یا الہ الالہۃ الرفیع جلالہ و بحق سلیمان بن داود علیہما السلام احرقوا القلب والجسد والفؤاد و جمیع جوارح البدن فلان بن فلانہ بحبت و مودت و العشق فلان بن فلانہ الناظر الجمل الجمل الحیوبی ولحضرنی بحق یا ایتہا النفس المطمئنۃ ارجعی بحق کھیعص و حمعسق و ن والقلم وما یسطرون و بحق اهیا اشراهیا اذونی اصباؤت یا ملائکۃ الموکل بهذه الحروف والکلمات المرکب من هذه الحروف والتکسیر احرق القلب الفؤاد و جمیع جوارح البدن فلان بن فلانہ بمحبت و مودت و العشق فلان بن فلانہ بحق الحق و بحق لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیہ ما عنتم حریص علیکم بالمؤمنین رؤف رحیم این عمل از امام محمد لو لی است که بجهت حکیم الحکماء ارسطو ساخت و دختر پادشاه عکرا را با او کوف باید که عزیز و مکرم دارد قسم چهارم در باب محبت اگر خواهد که شخصی را دیوانه سازند که دیگر خود را نشناسد چنانچه پسر در سناق خانم را مولانا میرزا کاشانی کرد و دختر سید بیک کامر دره بر کاشان با الاخانم داشت که دراینجا میبود این دختر هم سل تمام بر پسر در سناق خانم همرسانید این پسر ممیز است دختر بمولانا مذکور این

مطلب را میان آورد چون عمل کرد پسر جنون همه سا بیک بار هرچند پادشاه و مادرش خواستند
این جنون از سر آن پسر بیرون رود علاج پذیر نشد آخر هم چنان مجنون ماند شروع روز
پنجشنبه روزه دارد و بعد از روزه ملجا بیکه کسی نباشد مربع بسازد از مس و در آن مربع این دعا را
بنگارد بی نحو بکار برده دعاء قرطیشا را بیست بار بخواند پیش از نوشتن آن مربع بعده مربع تمام
کند در حال سر برهنه کند باز دعاء قرطیشا را بخواند این اعمال از عمل بلوقیا حکیم است که یکی از
خلفاء موسی بن عمران بوده و عملی بسیار بزرگست بنا کرده چنان مفید و سببی ساخته که دیگر
روی خلاص ندیده چنانکه مولانا عبد اللطیف گیلانی میر محمد پسر میر حسین نجفی را بواسطه دختر
مهرجلی که چیک دیوانه ساخت آنچنان دیوانه و مجذوب شد که سر و پا برهنه سه سال در اصفهان میگشت
و مولانا اخند مرحوم اینعمل را اسرارنا در حل المشکلات نحو تعلیم یونانی نوشته است که هیچ دیگر اینعمل
نکند و مکرر شیخ بهاء الدین محمد تعریف اینعمل میکرد که در زمان حضرت موسی علی نبینا و علیه السلام
یکی از مردمان اعیان بنی اسرائیل گویا بحضرت موسی سرکشی مینمود حضرت موسی دعا روز دعاء قرطیشا
خوانده و اینعمل کرد و اکثر بر آنند که حضرت جبرئیل بواسطه الماعنه نعوا ببدخانزا آورده و این عمل را
بحضرت موسی آموخت و بروایتی اینعمل افلاطون است و شیخ بهاء الدین محمد قدس سره باستادم
میگفت اینعمل را تکسیر بکنند تا المجنون بر طرف گردد بسیار خوبست دیگر باید که اسم طالب و مطلوب و دعای
قرطیشا را علیحده بکسر دو انعکاس داده مربع ببرد و بعد از آن هفت اسم قرطیشا با اسم مط تکسیر نماید اگر اسم طا
هفت حرف بوده باشد صدیک اسم قرطیشا از الحروف بنویسد یک حرف از اسم مطلوب اصل سازد و آخر
اسم که کم حروف بوده باشد اسم مادر نیز بنویسد حروف تا اثر تمام دهد باید که بنا بر دوزده روز بدارد
و اگر تکسیر کند بعد هفت سطر جدا جدا بنویسد هر هفت را یکسر نیز در چراغ بسوزاند اما علیحده در
یک چراغ روشن کند اینعمل را هم در روز یکشنبه میکند اما چون برای محبت است باید که در تثلیث

عمل

زهره و مشتری بکند اگر خواهد که شخصی را مسخر خود کند از این عمل و تسخیر را در دعای قریشا از بندگان
میر غیاث الدین منصور نادر زمانم که او فرموده است اگر کسی خواهد تنی بر کسی را که او را مسخر خود
سازد چنانکه بی رخصت او آب نخورد باید که اسم آن شخص را با اسم خود و هفت اسم قریشا را عدد بگیرد
و در شرف آفتاب در مربع طلا بکند بعد از آن که از شرف منصرف شود آن مهر را بیاورد و هفت اسم
قریشا را که نوشته خواهد شد رنیشتا آن مهر بکند هر روز برابر آفتاب بایستد آن مهر را برآورده برابر
روی خود دارد و بگوید الهی بحق این مهر معظم مبارک فلانی را مطیع و مسخر من گردان چنانچه وحش و
طیر و جن و انس را مسخر سلیمان گردانیدی اگر مسخر شد فهو و اگر نه طالع آن شخص را ببیند که کدام
برج است و بکدام کوکب منسوب است حروف کوکب برج اعنی برج طالع را بالحروف زهره و مشتری تکسیر
نماید بعده اسم خود را و اسم مطلوب را با حروف مذکور بنویسد امتزاج داده تکسیر نماید آنگاه بعدد
حروف تکسیر فتیله سازد از حریر سفید آن فتیلها را در چراغ از مس بنوازد و دعای قریشا بخواند
در حالت فتیله سوختن بگوید بحق این دعای بزرگوار فلانی را مطیع و مسخر من گردان در حال چنان شود
و مهر طلا را باید که در بازوی راست ببندد **نوع دویم در عقد اللسان قسم**
اول اگر خواهی که زبان شخصی ببندی تا از شر او ایمن باشی در وقتی که ماه در منزل ابدی باشد
عقرب و تحت الشعاع بود بنویسد این عقد اللسان را و در حین نوشتن این کلمه در دهن کند او را و با کسی
سخن نگوید حروف صوامت را با اسم آن شخص تکسیر نماید چون زمام باز آید همه حروف را بترتیب
سازد و مغرب نماید در لوح سیم نقش کند در خانه تاریک در زیر سنگ گران بنهد با آتش نبیند تو
که مطلقا حرف زدن نتواند در حاشیه آن لوح سوره بنویسد بسم عقل و هوش و نطق و حواس و
احساس ظاهری و باطنی فلان بن فلان را بعرض حق فلان بن فلان را بعمل از مولانا حسن است بیت
مجربست و از تعلیقات است **قسم دویم** اگر خواهی که زبان کسی را ببندی باید که پشت بقبله نشیند

و اندک موی در دهن گیرد و عمل بر طریقه تحت الشعاع که بسیار مؤثر است و از مجربات است و حسین اخلاطی
انچه را جهان ساخته است که مثل حیوان شامت که اصلا حرف نتواند زد شخصی بسیار بد نفس
بوده و مذمت پادشاه در حق خلق الله بسیار بد نفسی مینمود و افترا و بهتان می بست پادشاه گفت
انچه این مرد در حق فلانی گفته بود باید که فردا در عدالت بحضور ملا حج باو بد موافق آن بانکس سزا
رسانید شود اقل عباد الله جلال منجم باشی در خدمت غفران پناه شیخ بهاء الدین محمد استاد
مصون نشسته بود و آن شخص متهم بسیار مرد ادبی بود اعیان جمع هم در انجا نشسته بودند همه در خدمت
غفران پناه شهادت دادند که این مرد از این تهمت بری است بسیار مرد ادبیست بصلاح نفوس ارادتم
بندگان شیخ باین خاکسار فرمودند که دوات و قلم بیار که سزای مرد مفسد را از این بنده خدا دفع باید
کرد فرمودند که حروف صوامت را بنویس اسم آن شخص با مادرش تم زن و اعداد حروف صوامت را با اعداد
آن شخص و مادرش گرفته و این عدد بر آن اضافه نماید ۲۶۲۴ و بر کاغذ کبود مثلثی بکشد این عدد را در آن
مثلث بنگارد با شخص مظلوم فرمودند که این را در خانه تاریک دفن کن و سنگ گران بر سر آن بگذار زبان
شخص انچه گفته بود بعمل آورد روز دیگر پادشاه دیوان نمودند چون آن شخص بد نفس را طلبیدند انچه
در حق این مرد گفته بود بگوید هر چند خواستند که این مرد حرفی زند زبانش بطریق حیوانات گویا بسته اند
نتوانست در باب این بیگناه چیزی بگوید پادشاه فرمود زبان این بد نفس را ببرید این مظلوم را نجات
دادند پس این عمل از آن بزرگ زمان پیش خاکسار یادگار ماند **قسم سیم** اگر خواهی که زبان
کسی را بر بندی که دیگر آن شخص حرف نزند این عمل در باب محبت بسیار مؤثر است شیخ بهاء الدین محمد
این عمل را در باب محبت بسیار کرده است اگر شخصی خواهد که کسی را شیفته و عاشق خود سازد باید که
صورتی بسازد از موم که بصورت مطلوب مشابهت داشته باشد بعد از آن بنویسد این عدد را در لوح مربع
و در دهن صورت گذاشته انصورت را در خانه تاریک یا در سردابه که میت باشد در دهن کلاه دمی

بگذارد آنکس فرمانبردار گردد آنچه بگوید خواهد کرد این عمل از شیخ صفی الدین است که از جمله اعمال
بزرگان مجتهدان مستحسن افتاده و مکرر بتجربه رسیده است و این عملرا بنده خود تجربه نموده است در
وقتی که صبیهٔ نواب خارجقا خانم را بخلف بیک ندیم میدادند پدر دختر و مادر هیچیک راضی نمیشدند
پادشاه خود فرمودند که قرآن مجید حاضر آوردند باین خاکسار فرمودند که عقد اللسان را پیدا کن بنده پیدا
کرده بیک را خواندم فرمودند عمل صورتها را بسازم چون پیدا کرده موم آوردند در خدمت پادشاه
این عملرا کردم همانشب پدر و مادر راضی شده دختر را بخدمت پادشاه فرستادند که خانه زاد پادشاه
است هر کس که میخواهند بدهند پادشاه آن دختر را بخلف بیک داد و در شرح حکمه عفران پناه شیخ
صفی الدین در اینباب نوشته اند آنست که وقتی که پادشاه روم یکی از وزراء عظام خود غضب نمود و حکم
بر قتل او کرد شیخ قدس سره در روم بود آن شخص بخدمت شیخ آمد گفت که حکم بر قتل بنده کرده اند باد دعا
که باجابت مقرون باشد در حق این بیچاره بکنید شیخ در حال این عملرا نوشت بطریقیکه مذکور شد
گویا از خاطر پادشاه رفت که این امیر را میباید کشت دیگر از این مقوله حرف نزد و از خاطر او محو شد
تا زنده بود از ارکان اعظم سرافراز شد از مجربات است **عقد اللسان** در طریقه با تحفة الشعاع
بنویسد در دهن صورتی گذاشته در خانه زار بیک یا در دهن کله ادمی بگذارد که موثر باید بسیار
واقع شده که در باب محبت همین عمل مطلوب را بدست آورده اند مقصود حاصل کرده اند نقل است
آنکه شخصی صبیهٔ برادر محمد محرم که یکی از اعیان کاشانست نامزد نموده در کار عروسی بودند که
مولانا اسحق بکاشان آمده شخصی پیش او رفت که من سه تومان بشما میدهم این عملرا چنان بر
هم زن که دیگر صورت پذیر نشود آنچه را ما داد آورده بود همگی را باز پس گرفتند و آن شخص نومید گشت
دختر را مولانا اسحق بهمان شخص خواست تا کار بجائی رسید که حنا بستند دختر را عقد کردند
شب زفاف شد آنشوهر اول بخدمت مولانا میرزا آمده بدست و پای آخوند افتاد گفت بجهت رضای

خدا مبلغ پنج تومان باخوند دادند [illegible] شب نافست و وقت ظهر چهارشنبه این امر با خود
قرار دادند جمیع مردم عروس را از ذکر [illegible] نام پرسیده و حروف صوامت را با اسماء آن جماعت
تکسیر نموده در سه مثلث پر کرده با عدد مذکور که نوشته خواهد شد پس فرمود که یک مثلث را ریزه
کرده با خاک مرده در میان جماعت مردم عروس انداختند و یکی را در دهن مرده گذاشتند آن کله را در
خانه عروس دفن کردند مثلث ثالث را در میان سرکه حل نموده در بخور خوش مثل گلاب و عرق بهار و
غیره کرده بر داماد و عروس اهل آن پاشیدند همینکه یک پاس از شب پنجشنبه گذشت نور و معامله
عروسی منعقد گشت عروس را بر داشته بخانه داماد میبردند که در میان مردم عروس و داماد جنگ
شد چون پای عروس بر سر آن کله مرده رسید آنچنان جنگ تمام شد که یک کپه از طرف عروس کشته
شد سه چهار کس زخمی شدند داماد زخم منکر خورد و لهذا زخم بیچاره مرد باز آن دختر را بجهة هما نزد
خواست **قسم چهارم** در باب عقد اللسان بعمل از شیخ بو علیست که آخوند مولانا
حسین بجهة مقصودی سبک ناظر کرده و او را از بلیه نجات داد باید که بطریق مثالک نموده مثلثی بنویسد و
در میان آرد جوزیها ده بجهة مرد مجار نر و بجهة زن مجار ماده بدهد که عقد علی بر آن این نیست ابنیست
یا مستطیع سطیع النور شمعلونی یا رباه یا سیداه یا مولاه اصبا ذت اهیا اشر اهیا هو الحی
القیوم یا باقی العظمة لله السلطان لله یا اله الالهة الرفیع جلاله این عمل نیز در محبت کارها
دارد روزی استادم آخوند الطیبه گفت امروز یک عمل باید کرد شخصی را در محبت کرم باید کرد
چنانچه بیتاب گردد و بی آرام شود آخوند مرحوم همین عمل کرد صبح شنبه تا سر شنبه عمل کرد میباید که
در خلوت هم بر این نسق عمل بکند از مجربات است اگر در تعلیقه شیخ بوعلی همین لوح که نوشته شده
بجهة عقد اللسان عمل خطا است این تصرف از آخوند است و بغیر از اعمال تعلیقه عمل دیگر
نمیکرد باید که لوحی از مس بسازد و این لوح را در آنجا نقش کردن بخور ساختن و در خانه شبها این

آیه لَقَدْ جَاءَکُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِکُمْ عَزِیزٌ عَلَیْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِیصٌ عَلَیْکُمْ بِالْمُؤْمِنِینَ رَؤُفٌ رَحِیمٌ بعد
اسم طالب و مطلوب را بدلیق حضرت خالد بر نوشته تکسیر باید سوخت و بر همان لوح میخ چراغ باید فروخت
اگر مطلوب زن باشد سر لوح نوشته و در از دو پیچیده بجای مادر ماده ذاد و فتیله در شهد سیم باید
سوخت چون آخوند چراغ روشن کرد اگرچه چندان روشن نشده بود خبر آوردند که در میان
ایشان صلح شد اگر شخصی را حسابی کنند بر ذمه او مبلغی بحساب بر آرند و او مظلوم باشد
روز یکه حساب او کنند باید که نام محاسب جماعت که در آن مجلس باشند همه را با نام محاسب تکسیر
کنند بعد از آن تکسیر کرده در مربع بنویسند بعد از آن لوح را بحرف مقطعه نوشته در حاشیه آن
لوح نیز بنویسند اسم آن شخص با نام مادرش نیز بنویسند در مکان محاسبه دفن کند روز یکه حساب
میرزا محمد وزیر را میکردند این عمل را آخوند مرحوم کرد بعد از آنکه محاسبه او کرده بودند هیجده هزار
تومان از او میخواستند پادشاه مکرر گفتند که چرا زر نمیدهی او در جواب گفت که یکبار دیگر حساب
مرا بکنند که آقا فتح الله حساب مرا خوب نکرده است پادشاه مغضوب بلکه ناظر را و مولانا صوفی را
فرمودند که در دفترخانه بنشینند جمیع نویسندگان خوشطبعیان همه را طلبکرده حساب او را بکنند
آخوند همه را و نسبت را همراه برداشت بر نقش جهان که دفترخانه در میان باغ نقش جهان بود آن
عمل که کرده بود بردیم در دفترخانه دفن کردیم و ما در چهار باغ سیر کردیم چون برگشتیم دیدیم که میرزا محمد
خندان بیرون آمد جمیع نویسندگان گفتند که میرزا محمد هفتصد تومان دیگر فاضل دارد که زیاد از
مال خود داده است این عمل از عمل مجرب مولانا حسین است **نوع سیم** در باب گردانیدن دل
کسی از جماعتی و روی او از انجه در دین بر چهار قسمت **قسم اول** این از شیخ بهاء الدین
محمد است که آخوند از کتاب او نوشته و اکثر اعمال حکیم طمطم هندیست اگر خواهند که دل کسی را از
کسی سرد سازند که دیگر روی او نبیند و روی او از انجه گردانند دو صورت بفرماید از موم جوش یا از قلعی

بطریقی که نموده و شیخ بهاء الدین محمد بهمه نواب علیه عالیه کرده و در نزد پادشاه از جمیع مردم و کل
خلائق چنان گردانید بطرف نواب چنان متوجه شد که بی او آب نمیخورد روزیکه طریقه باشد یا
قمر در برج ذو جسدین باشد ابجد زاد در شکم انصوف باشد که معد ساخته اند یا بصورت کلب نقش
نمایند اینلوح مشتری زاد در هر چهار طرف آنلوح بحروف مقطعه نقش کنند لوح مریخ زا در شکم آن
صورت که سر او مثل کلب است نقش کنند لوح مریخ زا در خاشیه او مرکب بنویسد اینعمل شیخ بهاء
الدین میکرد اگرچه عمل هفت کواکب حکیم طمطم را تصحیح نموده با انکه کاتبان شاید از قلم انداخته
باشند چنانکه مولانا حسین در تعلیقه تصرفات نموده است و شیخ در رساله حکیم طمطم کرده **ایضا**
اگر خواهند که سلاطین و پادشاهان را از کیمیا بگرداند و مسخر خود کنند باید که نام از شخص مدعی را با
اسم آن پادشاه با هم که بوده باشد بحروف دنی و صوامت در ساعت فصل در لوح سرب تکسیر نموده در ضمن
همانلوح در مثلث درج نمایند این تصرف از شیخ رحمة الله زاد در خانه او یا در جوار او در خاک دفن کنند
پیش پادشاه اگرچه نقش او ز بوشیده باشد صاحب نعمت و منزلت گردد اینعمل از مجربات شیخ است
کرده اعمال حکیم طمطم نوشته است بلکه انکه اسمیرا که تکسیر نمود است جمع حروف ظلمانی را بیرون
مثلث بنویسد عدد حروف گرفته باعدد که نوشته میشود در این مثلث درج نماید در ضمن لوح سرب
بعد از آن دو صورت را بعمل آورده که از مجربات آن دو صورت باید که در پهلوی راست صورت
آدم این حرف بنویسد اا سم صم مع ✱ ⸗ و در پهلوی چپ این حروف ده ۷ ✕ $\frac{۹}{۲}$ ✕ و بالای
سر انصورت این بنویسد صهم ✕ سه نه و بر کف پای راست یا طیال و بر کف پای چپ یا
اسطیطال و بر صورت کلب بنویسد یا کفتمال در پهلوی راست یا مستطبال و در پهلوی چپ یا هطال
و در کلند که در دست دارد الا ک ع ما و بر طرف آن کلند بنویسد عبطال و بر روی دیگر احلهال
بعد از آن دو صورت را هر طریق شخص می نشیند همان طریق بنماید اگر بر تخت می نشیند همان طرز بنشاند

بر تخت و اگر بر بلندی نشیند بهمان طور بر بلندی بنشـ … اردد لش از آنجانب سر کشته
بجانب تو مسخر و متوجه گردد و آنهم به وصورت … ف … د … آنست



قسم دویم در باب دل کسی بخود گردانیدن و مسخر ساختن آنکس اگر از برای مرد بود در
لوح مشتری و اگر برای زن باشد لوح زهره این نیز از اعمال حکیم طمطم است اما شیخ معتقد
این اعمال ابن سینا است و این هفت عمل متعلق به هفت کواکب است که شیخ این اعمال را بتغییر و تبدیل
زاده بعمل آورده است اگر خواهی که مرد را مطیع و مسخر و منقاد خود گردانی باید که در شرف ساعت
مشتری لوحی بسازد از مس و نقره و سرب ممزوج و لوح مشتری بطریقی که مثال آن بعد مثبت شود در آن
لوح در ساعت شرف مشتری نقش کن بجهت تسخیر بزرگ از این عمل دیگر نیست این عمل را مغفرت پناه میرزا
ابراهیم همدانی بجهت قراحس ساخت و پادشاه را چنان مسخر کرد که مدت بیست و پنج سال همدان آباد
گذاشت که اصلا و مطلقا تغییر و تبدیل در آن نشد روز بروز باعث ترقی آن میشد هر چه میخواست
میکرد و مولانا ضیاء الدین محمد کاشانی بجهت آقا جعفر وزیر کاشانی نموده هم لوح زهره و هم لوح مشتری
و آنچنان پادشاه و نواب علیه را مسخر او کرد که آنچه می نوشت و میگفت بر آن عمل مینمودند و خلاف قول
او عمل نمیکرد مدت شانزده سال حکومت کاشان نمود اگر کسی خواهد که مرد را مسخر و مطیع و منقاد
خود گرداند که از سخن و صلاح او قدم بیرون ننهد باید که در ساعت سعد تثلیث زهره و مشتری بنویسد

را نیز خواب بر پوست آهوی در روز پنجشنبه و آن پوست را در حجره پاک پیچیده در سر خویش نگهدارد و چون
پیش آن شخص برود هفده نوبت این اسم را بخواند یا لحب یا طمطبائیل و بر خود بدمد در نظر او عزیز
و مکرم خواهد بود و این نیز از اعمال مجربه استاد مرحوم بجهة شهباز قلیخان کرد و در پوست آهو
پادشاه را مسخر او ساخت که یکساعت بی او نمیتوانست گذرانید چندان عزت و قرب بهم رسانید که ما
فوق آن متصور نیست لوح مشتری اینست جبرائیل کنکائیل بودائیل عمائیل مهرائیل
و آنچه در عمل مولانا عبد الصمد اردبیلی دیدم این بود که عدد ذاکر فقره در مربع درج نماید رطلا خواه در نقره
و این مصحف مشتری را در دور وش بنویسید اگر خواهد نیز امطیع خود گرداند و بوصال رساند الاتصال
او برسد باید که دو صورت بسازد از موم بطریقی که در مثال نموده شد یکی مذکر و مؤنث و اعداد را ۲۵۰
در شکم صورت مذکر بطریق مربع بنگارد و در شکم صورت مؤنث اعداد را ۳۴۸۹ بطریق مربع نقش کند
پس این هر دو صورت را در جائی که آتش بر آن همیشه بماند دفن کند انکس شیفته و بیقرار گردد چنانکه یک
ساعت بی او شکیبائی نکند این عمل مولانا بابا غیاث الدین بود که از علمای این عمل بود در علم جفر اکبر در
اعداد مستثنی نداشت و شیخ بسیار با او اعتقاد داشت روزی پادشاه را گفت مردی در اصفهان است که
او را بابا شاه میگویند اصل او از صفاهان است شیخ در آن مجلس حاضر بود گفت عجب مردیست متقی و صنایع د
عامل و کامل پادشاه او را طلب نمود و گفت ما بخود چنین میفرمائیم میخواهیم که یک زنی در محبت ما بی
قرار گردانی میتوانی مولانای مذکور گفت پادشاهم از توجه و اقبال پادشاه همه چیز خواهد شد پادشا
گفت بدختر میر میران که ملقب بخانم نام دارد و عروس میرزا محمد امین است با او میل خاطر بسیار داریم
و او بما نمیسازد پس مولانا بابا شاه این عمل را بجهة پادشاه در عمل آورد و هر دو صورت موم ساخته
زیر آتش مدفون کرد روز دیگر در چهار باغ پادشاه زنانه شد در هر چهارشنبه از عصمة اصحاب در باغ
پادشاه می آید چون روز چهارشنبه که بباغ آمد به پادشاه دو چشم شد آنچنان بیتاب گشت که تاب

نمانند بزبان خویش اظهار محبت نمود و گفت نمیدانم که با ما چه کرده‌اند که امشب اصلا بچشم خواب نیامد و
حالا نیز از خود خبر ندارم برای خدا از کار من بگذر پادشاه در خلوت بوصال او موصول شد و مدت
شانزده سال این محبت درمیان او و پادشاه ماند بحدیکه در تمام عالم ظاهر شد این بدنامی بدان
سلسله ماند که روز پنجشنبه اگر بر تثلیث زهره و مشتری باشد اثر زود خواهد بخشید که از اعمال مجربه
است نیز از ضر حلال بهیچ جا نباید کرد که خیر الدنیا والآخرة است و انصوه مذکور و اینست

هر دو صورت روی بروی یکدیگر و دست هر یکی بر دوش دیگری بگذارد و باید که ذکر مرد و فرج زن بکند پس
اینعدد را ۷۵۰ در شکم مرد بکند و اینعدد را ۳۴۸۹ در شکم زن نقش کند اینعمل از اعمال هفت
کوکب است شیخ بهاء الدین محمد بعمل آورده است و همیشه با خود داشته که هیچ از خود جدا نکرده بود هر
عملی که میکرد از این هفت کوکب میکرد و اینعمل مشتری بود که مذکور شد **اما عمل زهره** چون
کسی خواهد که جوانی مقبول و معظم را مسخر ساخته در تسخیر خود در آورد چنانچه یک ساعت بی او نتواند نشیند باید
که در شرف زهره لوحی از مس بسازد و اینعدد را بطریق مخمس در آن لوح درج نماید بجمله ۸۴۲ و با خود دارد
تا عجایب ببیند شیخ بهاء الدین محمد این اعمال هفت کوکب را بکسی نمیداد مگر آنکه خود کند روزی پادشاه
نسخه بدستخط شیخ بیرون آورده بانها اکسار داده گفت که نقل اینرا بردارد بنده نقل اعمال هفت کوکب را
از آن نسخه برداشتم و بنده از زبان شیخ شنیده ام که میگفت در اعمال متقدمین و متاخرین بهتر از اعمال

حکیم طمطم در عالم عملی دیگر نخواهد بود همه ساله را اعمال هفت کوکب گذشته و الواح هر هفت کوکب را
بدست آورده بعمل بیاورد پس هر که این اعمال چنانچه شرط است بکند در عمل خود درآورد هفت
کوکب مسخر او گردند چون کسی خواهد زنی در عشق و محبت خود دیوانه سازد که بی او یکساعت نتواند ماند
باید که در شرف آفتاب لوحی بسازد از مس و امعدنی زایچه در پنج بنگارد و در لوح نقش کند با خود دارد
چون مطلوب اند که سر از اطاعت بر پیچد باید که لوح مذکور را در آتش نگارد هنوز حرارت آتش بدان
نرسیده باشد که بیقرار گردد روزی در خدمت بندگان سیادت پناه علامی میر سید علی خواهرزاده
شیخ بهاء الدین محمد در باغ بمکان کرنشسته بودم که میر فیض آمدند از هر جا مذکور میکردند میر
فرمودند آیا کسی باشد که بجهت احضار چیزی چه صید انستر باشد بنده گفتم خداوند میر صاحب عمل کوکب را
از شیخ بهاء الدین محمد فرا گرفته اند اگر اراده داشته باشد حاضر خواهند کرد هر کسی را که اراده داشته
باشند در طرفة العین حاضر شود چون میر فیض این را شنیدند پای آن سیادت پناه بوسیدند گفتند امروز بنده
میخواهد که در خدمت شما حاضر باشد مجلس ما به و نس عجی ندارد بنده باسته بیکم بسیار گرفتار
و او از من گریخته است نمیدانم که کجاست اگر او را تسخیر فرموده امروز در این باغ حاضر سازید جمع مجلس
از دیدن آن خاتون تا از آن خرم و شادمان خواهند شد بسیار محظوظ خواهند گشت اگر چه آوازه حسن و
جمال او در تمام شهر اصفهان منتشر گشته بود اما خاتون را هرگز کسی ندیده بود میر مشار الیه قبول این معنی
کردند در حال بکسی را در شهر فرستاده همین لوح مس موجوده را که نگار کرده آورده اند هشت ساعت
از روز یکشنبه بود شروع در این عمل نمودند و خانه آن خاتون تا باغ قریب یکفرسنگ بود هنوز دو ساعت
از روز مانده بود که آن خاتون سراسیمه شده هیچ کس را خبر نکرده بباغ بیگانگی آمده تا رسیدن بباغ
مانند دیوانگان فریاد میکرد و خود را بر زمین میزد که مرا چرا میزنید هی من خواهم چو بحال باینجا رسید
آخر آن لوح را از آتش گذاشتند بیرون آوردند بعد از ساعتی بخود آمد میر فیض تملقات بسیار نمود و خاتون شروع

بدشنام دادن گرفت که مرا شما اینجا چرا آورده اید من چه گناه شما کردم چنان بشتابید آمده تو که کفش
پای خود را غلط کرده تو و چون لوح را دیگر باره در آتش کردند باز بشتاب بشتابید بفریاد گریه آغاز کرد همچنینکه
لوح را از آتش بیرون میکردند او از آمدن پشیمان میشد آخر او را بزبان خوش دلداریها نمودند پاره
در آن مجلس نشسته برخاست بمجلس پادشاه رفت و شکایت بجهت پیش پادشاه کرد گفت که میر فیض
مرا بباغ پیکان کرد برده تو پادشاه را بر این خبر بسیار ملال خاطر گرفت فرمود که میر فیض را طلبیدند
گفت میر این چه عملیست که زن بی ستر کرده از خانه بیرون میکشید میر پیش پادشاه قسم خورد که او خود
آمده تو شاه هذا الحال ملا جلال منجم و سیادت پناه میر سید علی که در آن مجلس بود گفت چون نشد که این باغ
آمده بنده گفتم که بنده گمان میبرم عملی کرده اند او ز الخاصه ساختند پادشاه میرزا طلبیدند گفتند این واقعه
چون تو گفت پادشاه هم حسب التماس میر فیض از عمل زهره او ز الخاص ساختم غرض این عمل از مجربات است
باید که در عمل محبت بگذارند فراید رد هن نگهدارد و تا فراغ عمل **عمل زهره** چنین کند که
اسم ط و مط و اسم هره و هر پسر را با اسم مادر ازان حروف مقطعه معظم بنویسد حروف زهره را با حروف
مشتری امتزاج دهد این حروف برج مشتری و حروف برج زهره و حروف طالع و حروف رب طالع با
هم امتزاج داده تکسیر نماید تا زمانی برآید آنگاه حروف زهره و حروف مشتری از آنجا بردارد و جدا
بنویسد حروف نورانی نیز بردارد و حروف صوامت و ظلمانی را بحال خود بگذارد و این حروف را تکسیر نماید
بعده مرکب ساخته معرب سازد بعد از آن اعداد تکسیر اول را با عدد تکسیر ششم در لوح مس پنج در پنج
بنگارد و در آتش نگهدارد مطلوب مسخر گردد و شیخ بهاء الدین محمد این عمل را بارها در عمل آورده و
هر بار مجرب یافته این عزیمت را وقتیکه در آتش دفن کند بخواند عَزَمْتُ وَاَقْسَمْتُ عَلَيْكُمْ اَيُّهَا الْاَرْوَاحُ الْمَلَكِيَّة
هٰذَا الحروف المركب المعظم اجيبوني واطيعوني باحضار فلان ابن فلانة المحبة والمودة في الفلان
ابن فلانة الساعة الساعة العجل العجل لا نوم له ولا قرار حتى يأتي إلى عند فلان ابن فلانة

یا لوخائیل یا ہمائیل یا کنعائیل اَجیبُونی وَاَطیعُونی وهر روز آنکس بر در نظر کذاشته واسماء الله
واسماء ملائکه اعوان بر آورده و در آخر عزیمه نموده قسم داده بخواند تا تمام عمل بطریق جفر خانه
معمول دارد و قسم بدهد که ای فلان بن فلان اَجیبُونی وَاَطیعُونی بمحبة ومودة والفت فلان بن
فلانه بحق کهیعص وحمعسق نون وَالقَلَمِ وَمَا یَسطُرُونَ وَبِحَقِّ طٰهٰ وَیٰس اَجیبُونی وَاَطیعُوا احضرونی
المشاعر الشاعر العجل العجل العجاجر فوادلبها وجسدها وجمیع جوارح بدنها اخی فوادها
بحق هٰذِهِ الاَسماءِ یا ناهید یا ملائکة السماء اَجیبُونی وَاَطیعُونی بحق سمحائیل وبحق زادائیل وبحق
مهطائیل الشاعر الشاعر احضرونی وَاَطیعُونی بحق هٰذِهِ الاَسماءِ العِظامِ یا مالِکِ یَومِ
الدِّینِ اِیّاکَ نَعبُدُ وَاِیّاکَ نَستَعِینُ واگر خواهد که یکی را از خواتین معظمه مسخر خود سازد باید که در
شرف آفتاب لوحی بسازد از طلا و در آن لوح این عدد را بطریق مربع نقش کند ۱۰۹۹ و در آتش بنهد
بعده با خود دارد آن خاتون سر و پا برهنه برخواسته پیش تو آید اما نیم نوانکی دارد زنهار که بحرام
نکند لوح مذکور را بنازکی چپ بندد بنده این عمل را برای تنبیهی کرده بود آخر بفعل حرام انجامید بگو
توبه کردم که باز این عمل برای هیچ احدی نسازم **عَمَلِ عطارد** از اعمال مجربه و معموله استادان
ما تقدم است بجهت اهل قلم خواهند که عمل بکنند لوحی بسازند از نقره و این عدد را در آن لوح بطریق
مسدس نقش نمایند در بازوی راست بندند این عمل را مولانا عبد الکریم دهلوی بجهت نظام الملک کرده
بود و نام شیر سا باید که مشهور است قبه که حسن سنال تقریر نظام الملک نمود بر تقریر نظام الملک
بسیار مضطرب گشت در آن عصر مولانا مذکور یگانه عصر بود در این فن شریف پس مولانا بجهت نظام
الملک این مسدس ساخته و او با وجود که حق با حسن سنال بود نظام الملک بر او غالب آمد و حسن
سنال را ضایع کردند بدلت انیمه معظم بود بحساب تنجیمی مستوفی خواهد که بکند بگیرد نام مستوفی را
با نام صاحب حساب تکسیر کند عدد نام او را اگر فرض نماید مذکور شده در این لوح عطارد بنگارد و

حروف صوامت را با اسم مستوفی تکسیر نموده بدان لوح بنویسید آن شش اسماء که از لوح عطارد است در
چهار لوح رقم نماید ببازوی راست ببندد فتنه در متعال را مشاهده نماید **حکایت** در
ایامی که میر شمس الدین علی وزیر اصفهان را تقریر نمودند پادشاه بجماعت نویسندگان سرکار را
حکم کرد که حساب میر شمس الدین بکنند آنچه بر او برآید بمطالبه نشان نمایند تا از او بازیافت کرده
بخزانه عامره عاید گردانیم مهد علیا میر انور و مولانا مظفر منجم بخدمت شیخ بهاء الدین التماس
نمودند غایتی که باعث رفاهیت میر شمس الدین باشد شفقت نموده عنایت فرمایند شیخ به بنده رقعه
نوشتند که لوح عطارد را از برای میر شمس الدین بنویسید بنده حسب الفرموده شیخ این عمل را بجهت میر
شمس الدین وزیر نمودم مبلغهای کلی بر او تقریر کرده بودند پادشاه قسم یاد کرده بود که از او میگیرم آخر
الامر چون این لوح تمام شد مهد علیا بیک بخلوت نار خود داده بمیر شمس الدین فرستاد گویا که مستوفی
و جمیع محاسبان از این عمل دل سرد شدند بر میر هیچ نبرآوردند باید که علی سوره و العصر اگر فتح باعدد
آن شش اسم در لوح مسدس بنگارد که از اعمال غریب است و اگر مظلومی در دست ظالمی گرفتار باشد
خود را در این باب معاف ندانند که باعث نجات ذاکرین است اگر خواهند نامه یا رسولی بجائی بفرستند آن
نامه را تمام نموده بر سر نامه بقلم سریانی بنویسید بهر مدعا که بفرستد حسب المدعا ساخته شود میر
غیاث الدین مستوفی بود مولانا حسین مدتی این عمل را بجهت او ساخت و انسبد بزرگ را با تمام برساند
که تا حال استیفاء صفاهان بارث میکند که راه تغییر و تبدیل را بر آن گذر نیست اگر خواهند که یکی
از اهل قلم را مسخر خود سازند در ساعت شرف عطارد این مسدس را در لوح نقره بکند اسم انتصر را با اسم
خود تکسیر نماید مدد آیه کریمه ق و القرآن المجید بل عجبوا ان جاءهم منذر منهم فقال الکافرون
هذا شیء عجیب بان تکسیر عدد گرفته در این مسدس درج نماید در بازوی راست ببندد انکه چنان
مسخر و مطیع منقاد او شود که شرح نوشتن را است نباید در ان ترقیم این لوح اگر زمردی در دهنش

در بیان عمل قمر نگاه دارد بهتر است خصوصاً از مردمی که سوراخ داشته باشد
این لوح قمر بجهة تسخیر منسوبات قمر را چونکه بیاض احمر و تریاق اکبر است چون ... خود باشد و
از منسوبات خالی تو و یا در درجهٔ شرف اول از برای تسخیر خواتین معظم بسیار ... است
چون خواهد که یکی از خواتین را مسخر خود سازد چنانکه مولانا عبد الجمیل جبل عاملی زبیده را مسخر
خود کرد تا بیند انچنانکه بیرخصت او کاری نمیکرد این عمل مولانا عبد الجمیل عاملی است که شیخ بهاء الدین
محمد داخل اعمال حکیم طمطم نموده است و خواجه نصیر الدین بجهة فرخنده خانم زوجهٔ چنگیز خان
کرد او را چنان مسخر ساخت که بی رخصت او آب نخورد و خواب نمیکرد و باید که در شرف قمر لوحی از
هفت جوش بسازد و در آن لوح این عدد را با عدد اسم خاتون بطریق هفت در هفت نقش کند در مبا
قران در سورهٔ فجر بگذارد مطلب بحصول پیوندد و طریقه این عمل چنانست باید که از جملهٔ اعداد این
هفت عدد را نگهدارد و از بواقی عدد بر کاغذ از هفت در هفت بنویسد اگر روز اول مدعا با تمام
رسید که نه روز دیگر یک عدد دیگر اضافه نماید اگر نشد روز دوم دو عدد زیاد کند علی هذا القیاس
بعد هفتم کم احتیاج افتاده و اگر احیاناً کسی که هر هفت عدد را زیاده کرده نوشته است آنکس دیوانه
مجذوب شده است باید که این را بتأنی بکند که نه بسیار تند است مباداً اگر کسی دیوانه شود چنانکه بجهة
دختر پادشاه حوی سلماس کردم و بنام او این عمل را ساختم چونکه نه بی حسن او شنیده بودم و بسیار
مقید او شده بیتاب بودم بنده فرمود که از اعمال حکیم طمطم عملی میتوان کرد که دختر در تصرف مادر
آید بنده قبول کرده این عمل را بنام دختر پادشاه ساختم آن دختر از بس بیتاب شده خود را از قلعه
پائین انداخت که بخیمه بنده شده برساند از قلعه افتاده بلند پای او شکسته شاهنشاه نظر خان
بیرون قلعه بود محاصرهٔ قلعه کرده او را گرفته پیش پادشاه آورد آن بیچاره یک ماه زنده ماند آخر
بازار با عدم برد این عملی است که الله مخفی باید داشت که مجرب ترین عملها است بنده از ترس دیگر این

عملرا برای کسی نمیکرد تا حاضر نشود بنام کسی نکنند بنده بر کاغذی آبزی این عمل کرده بودم روز سیم که ستر عدد زیاده کرده این واقعه شد انعدد اینست ۱۰۳۲ این عدد را مسبع بنگارد اگر در اول مرتبه یا در دویم مراد حاصل شود بهتر و گرنه هر روز یکعدد زیاده کند این اسماء یونانی در خانهٔ مسبع مذکور بنویسد که لوح تمام است اسماء اینست دلعل دهش نقد سنه منی مرمو سطح اول مهلا مرجو مرسح مرسح سیحوا ملحافظ و اگر این را در لوح هفت جوش بکند را اثر اسرع است میسر گردد شیخ بهاء الدین این عملرا بهر کسی نمیکرد و مکرر بنده میگفت مباد اکسی این عملرا بکند عاملرا باید که روز دوشنبه یا شب پنجشنبه متوجه این عمل شود اول غسل کند دو شب تمام کرده مشغول این عمل گردد چون خانهٔ اول پر کند بگوید الشمس و القمر حسبانا ذلك تقدير العزيز العليم و چون خانهٔ دویم پر کند این اول سورهٔ والنجم بگوید چون خانهٔ سیم پر کند بگوید القمر قدرناه منازل حتی عاد كالعرجون القديم دیگر هر خانه که پر کند بگوید لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم و اگر خواهد که کسیرا سرگردان کند باید که در تحت الشعاع مثلثی بنویسد بر پوست شغال یا بر پوست خوك و این مثلث را در دهن موش صحرائی نهاده دهنش بدوزد و در آب روان اندازد انکس سرگردان و حیران شده نداند که چه کند دائم غمگین و حزین بوده باشد اگر خواهد که راه کسیرا ببندد باید که در تحت الشعاع مثلثی بسازد و این عدد را با اسم مادرش در مثلث بنویسد در خانهای نام عدو مادرش بنویسد بهر راهی که میرود در دروازهٔ انشهر دفن کند همه دروازه یك یك نقش دفن کند راه انکس بسته شود و از انشهر بیرون رفتن نتواند چنانچه شخصی از پادشاه فرار نموده میخواست که بجائی برود پادشاه اخوند ملا حسین را طلبیده فرمود که راه فلانی میباید بست اگر او بجا برود من ترا نخواهم کشت مولانا پیش بنده آمدند بجا باتفاق این عملرا بعمل آوردیم آن شخص از صفاهان گریخته بطرف بغداد میرفت راه را گم کرده بجانب قزوین افتاده مراد و را گرفته پیش پادشاه

آورده‌اند نتوانست ببرد بن رفت علی مثلثا اینست ۸۳۴ **عدد طریق** اگر بدین طریق کند
بجهت تسخیر قلوب جماعتی که منکر تو اند در نهایت خوبیست بسیار مؤثر است **عمل شمس**
بهترین اعمال است خصوصاً در شرف آفتاب مسدسی بسازد از طلا در آن لوح این عمل را نقش کند هر
مقصدی که در دل داشته باشد همان شود **نقلست** روزی که پادشاه بقزوین آمد و بر تخت
نشست شیخ بهاء الدین محمد بر پادشاه آمد پادشاه نواب علیه را بخدمت شیخ فرستاد و گفت
شیخ را بگو که برای ما چیزی بسازد که باعث ترقی سلطنت باشد و زیادتی عمر شود و دشمنان مقهور
گردند گفت شیخ انشاء الله تعالی در شرف آفتاب چیزی میخواهم ساخت که بسیار مؤثر باشد دستور
این عمل را در شرف آفتاب ساخت در لوح طلا بطریق پنج در پنج اعداد سورهٔ والشمس و ضحیها عدد گرفته
در آن لوح پنج در پنج وضع کرده و در بازوی راست پادشاه بست ببرکت این نقش معظم و مکرم قوام
سلطنت و جهانداری روز بروز ترقی نهاد و جمیع دشمنان او باغی و طاغیان مقهور شدند باید
که چون صبح صادق شود قبل از نماز رو بجانب آفتاب کرده سورهٔ والشمس تا برآمدن آفتاب بخواند
و چون آفتاب برآید نظر بآن نقش لوح کند از برکت این عمل بدولت کمال برسد که هرگز او را زوال
نباشد از مجربات عاملان است از دولت این نقش بسیار مردم بدولت عظمی رسیدند شیخ بهاء الدین
محمد بار دیگر بجهة نواب علیه ساخت چنان دولت روی داد که سلسله او در دکن تا این زمان است نبایدش نیز
از برای الله ورده خان ساخت او هم ترقی عظیم رسید بجهة تسخیر پادشاهان باید که لوح بسازد
از طلا و در آن مربع مقدر بکشد در روز یکشنبه و اگر در شرف آفتاب این عمل بکند اولیتر باشد مهر
کن در آن کندن آن یکشنبه نیمه در دهن نگاه دارد و با بخور این عمل را در آن مربع مقدر بکند و اسمها را
اسمها را در هر چهار طرف آن مربع بکند در گلاب بیندازد و آنگاه آن را در شیشه کند در زیر ستارگان
هفت شب تنجیم نماید پس آنگاه بر فاشنه دو گوشه نگاه دارد و چون اراده بجهت کند که او را با نظرام

رسانید یا در نقش خلاتی عزیز و مکرم نماید قبل از آمدن از خانه از انقلاب بر روی خود بمالد و بیرون
برآید و از روز دهم از اده که بکند بقدرة الله تعالی بوقوع آید در نظر مردم با هیبت و شوکت نماید
پس مهر را در همان ایام قریب شرف بشرف اقو. بار نقره راست بند و بنجاه نوبت این اسم بخواند که
از هجر یا قسٹ ابرثا صبرثا صعرثا در باب افزونی دولت و جاه و جلال و شوکت بازاین مهر
دیگر نیست این مهر را مولانا عبد الصمد اردبیلی جهت شاه اسمعیل ساخت و او را بر آن شوکت رسیدند
پادشاه جهانگیر گردانید آخر آن پادشاه عظیم الشان مولانا عبد الصمد را در بند کرد که مبادا
این عمل را ایام دیگری و بکسی بگوید هند همه کتابهای مولانا را گرفت چونکه مولانا عبد الصمد مدت
مدید در مغرب مین بود و زبان اهل مغرب قلم سریانی را در میان عجم آورد و نادره همه زمان
بود و علوم غریبه را در عجم آورد ملاء در بند بمرد اما فرزندان او را شاه اسماعیل بدر حواله اردبیل
قرمزداد عـمـل مولانا عبد الصمد بدین طریقست که اسماء پیغمبران مرسل را عدد کرفته اسم
شاه اسماعیل را نیز عدد کرفته و اعداد نامهای هفت پادشاهان عظیم الشان زمان اعداد یکجا
کرده بعد حروف مکرر را حذف نموده تخلیص ساخته تکسیر نماید تا زمام بر آید آنگاه حروف
آفتاب را از آن تکسیر علیحده کند حروف نور را نیز علیحده نویسد هر حرفی که مثل ش د م ر س ا ف ن ا ب کته
تمام با آفتاب تعلق دارد بیرون نویسد این حروف را با هم امتزاج داده باز تکسیر نماید تا زمام باز دهد
آنگاه حروف مکسره زمام کب ساخته بقلم سریانی در حاشیه مهر مذکور بنویسد این عملیست که
جمیع خواص و عوام از پادشاه و وضیع و شریف امراء و حکام و همه خلائق مسخر میگردانند این
عمل بسیار نادر است شیخ بهاء الدین محمد میگفت عمل عبد الصمد اردبیلی عملیست که در مغرب
زمین از حکماء آنجا فرا گرفته است بهترین اعمالست چون این تیج عمل آفتاب تمام شود برخیزد و روی
آفتاب بایستد بگوید که فترا علم مقصد من اینست با تمقصد مرا برسانی و بجور بسوزانی بعد از

آن سوره والشمس را بخوانی و بر خود دم کنی و پنجاه نوبت اسمائی که مذکور شد قرائت نمائی و این مهر طلا و نقره زا در حرف یا احمر یا اصفر پیچیده در بازوی راست ببندی و در مجلسی که نشینی آفتاب بجانب راست تو باشد پیش از برآمدن آفتاب بیدار باشی و روبروی آفتاب ایستاده سوره والشمس را خوانده باشد بسا کس که در سلسله انها پادشاهی نبود از یمن برکت این مهر بپادشاهی رسیدند تا بدانکه این اعزیز داری در این اسم اعظم است از قول حضرت امیر المؤمنین و امام المتقین علی بن ابیطالب علیه السلام در کتاب کنز المراد نقل مبارد در بیان ده هزار آفتاب آنکه هر احدی که این مهر را عمل نماید بی شک بپادشاه برسد شرح این مهر بسی طول دارد مولانا عبد الصمد چهارده جزو در خواص و فضیلت این مهر نوشته است و ملا احمد معلم این عمل حکیم طمطم را از شیخ فیض فرا گرفته تا بزبان آورده او بجهت اکبر پادشاه ساخته بود و سوره والشمس را با اسم اکبر پادشاه عدد گرفته بطریق حکیم طمطم عمل نموده بیاز وی پادشاه بسته بود اما چون پادشاه هند نسبت بزحل دارد مهر زحل نیز برای اکبر پادشاه ساخته بود و این والشمس تجربه لمستقر لها ذلک تقدیر العزیز العلیم را عدد گرفته و عدد سوره والشمس با هم امتحن در مربع مثلث درج نموده در شرف آفتاب با تمام رسانیده بود اما قرصی از طلا ساخته بود مقدار چهار صد و هشتاد و چهار مثقال موافق عدد آفتاب اگر چه حکیم طمطم بر این نیست اما مولانا عبد الصمد اردبیلی بجهت شاه اسمعیل از سه مثقال طلا ساخته بود زیاده بر این نیست عمل مولانا مذکور بر از اعمال دیگر است **نکته** بجهت تسخیر پادشاهان آیه قل اللهم مالک الملک تا بغیر حساب عدد گرفته در شرف در مربع درج نماید بلکه در جمیع کتب متقدمین و متأخرین هشتاد و پنج جلد رو فوق اعداد مجلد در علم جفر نوشته ام و آنچه انتخابی و خلاصه بود در این نسخه درج کرده ام پس هر کس این عمل بشرائط مذکور در عمل آرد تا قیام قیامت فرزندانش دولتمند خواهند بود کسی خواهد که خواتین معظم سلاطین را از خر پادشاهان مسخر

خود سازد باید که در لوح مدوّر موجود کند یکی از طلا و یکی از نقره و در پشت هر دو در یکی صورت
پادشاه و دیگری صورت آن خاتون بکند و در میان هر دو صورت شبیه خود در کاغذ حریر کشیده
بگذارد پس هر دو صورت خود این لقد جاءکم رسول من انفسکم عزیز علیه ما عنتم حریص علیکم
بالمؤمنین رؤف رحیم بنویسد بر پشت طلا اعداد شمس بکند بر پشت نقره مهر قمر و در پشت
صورتها بعدد را ۱۴۱۳ مرتبه نقش کند یعنی بکند اما صورت خود را بر پوست آهو بکند همراه است
و اینهر دو صورت رو برو بکند بیکدیگر را اشتر در آن پیچیده طی صورت خود را ما بین هر دو مهر بنهد و هر
دو را با هم بچسباند چنانکه صورت ثلاثه در آن مخفی باشد نقش صورت اعداد بالا باشند آنگاه در
خاتم گردان یا مثل در انگشتری بگذارند صورت ثلاثه اینست هکذا

اما در دو مهر شمس اسماء ابرثا صبرثا صعرثا را البته بنویسد بکشد این انگشتری میباید که گرد
آن باشد چنانچه اهل انگشترین ب و ح واج ه ز ط میسازند و در در رو به و در حال جنابت و
قضاء حاجت زنهار در دست ندارند چون اراده مهمی کنند که بزرگان اهل دول متعلق باشد
انگشتری را در دست بگردانند رنگ طلا را بالا کنند سوره والشمس را خوانده رو بمطلوب آرند تا آنکه
مهم صورت پذیر شود اثر طلا میباید که بالا باشد چو مطلب بخواهند معظم تعلق داشته باشد
باید که رنگ نقره گردانیده رو ببالا کنند اینچه که مناسب بقمر دارد بخواهند انگشتری را باید که
هفت نوبت گردانیده هر مرتبه هفتم از روی نقره زلجلال خود بالا آرند تا آنکه مهم بکفایت رسد از روی

نقره بالا باشد من بعد از آبکرداند اگر بیمار باشد این مهره را در میان آب یا شربت انداخته شسته
بخورد شفای عاجل یابد چون زنی بدشوار بزاید این انگشتری بر سر او بندند یا در آب شسته
بدهند فی الحال باسانی بار بنهد دیگر اگر خواهد که دل کسی بسوی خود دارد این مهره را در موی کاکل خود زند
و از آن موی صورتی بسازد بشبیه صورت آنکس را و صورت هفت سوزن بهفت اعضا و این عمل را در هفت
مرتبه درج نموده در شکم آن نقش کنند از یکبار موی مطلوب بیاویزند همان ساعت بیقرار و بی آرام
گردد و بکجا عشق او نشکیبد دیگر اگر کسی دعوی عداوت داشته باشد خواهد که او را زبون و ذلیل
گرداند در **شرف آفتاب** سوره والعصر با الم تر کیف عدد گرفته با اسم الشخص در لوح سرب
مثلث نقش کند چون آفتاب از شرق برآید روی لوح بطرف غرب کرده بگذارد و چون آفتاب بغروب
رود روی لوح بسوی مشرق کرده نگهدارد هم چنین هر روز همین منوال عمل کند تا آنکه زمانی ذلیل و
خوار و نابود گردد این عمل سید حسین اخلاطی است دیگر باید که روز یکشنبه بعد وسعت شیرینی
تصدق باید کرد غرض که این عملها از اعمال متقدمین است و افلاطون این عمل برای اسکندر ذوالقرنین
کرده بود و او را باتمام رسانید که جهانگیر شد **عمل زحل** باید که روز شنبه لوحی بسازد
از سرب در آن هفت در هفت نقش کند این عمل را در آن نقش درج نماید این مصنف حال از شیخ
فیض است که در هندوستان بجهت اکبر پادشاه ساخته بود و بسیار مستحسن افتاد **فاتحه**
معکوس بسم الله الرحمن الرحیم نیلاضلا ولا مهیلع بوضغملا ریغ مهیلع تمعنا نیذلا طا
رص میقتسملا طارصلا اندها نیعتسن کایاو دبعن کایا نیدلا موی کلام میحرلا نمحرلا نیملاعلا بر
هلل دمحلا . در مصحف حال در حاشیهٔ آن لوح بنویسید لتسخیر سلطنت و مفتوح قلاع بپادشاه شد
از برکت و بزرگی این لوح تواما بطریقیکه شیخ بهاء الدین محمد عمل کرده است آنست که روز شنبه
پیش از برآمدن آفتاب لوحی از سرب بسازد و این عمل را بطریق هفت در هفت در آن نقش کند این

عمل بواسطه گرفتن قلاع و کوهستانها و جاهای تاریک بسیار موثر است و مجرب روقتیکه نواب
اشرف اقدس بر سر قلعهٔ دربزان رفته بود و نشستن بود چون بجنگ گرفته نشد آخر بندگان شیخ محمد را
از اصفهان طلبیده اشته پیش خود آوردند قبه که شیخ این عمل کردند قلعه مفتوح شد از استاد چنین
شنیده است بلکه بنظر خود دیده ام که لوح مبیناخت از سرب دو این آیه نصر من الله و فتح
قریب انا فتحنا لک فتحا مبینا قریبا ربنا افتح بیننا و بین قومنا بالحق وانت خیر الفاتحین عدد
آن ۱۲۹۶ عدد بکسر گفته شده باینعدد جمع نموده لوح هفت درهفت بنگارد و در اندرون قلعه عدو
زیر خاک مدفون سازد و چون چنین کردند و زیستم بود که اهل قلعه بفریاد درآمده امان طلبیدند
در حاشیه این لوح بنویسد امام المواسم ملکا سکرادامه احامروا رشا اسمنکاخر وسکار سکے
داری در باء مهوکلاما نموکا اسمین کسامرهانر تا ضرر نرسد اگر این عمل بکند بواسطه بزرگی بر
قوم و تسلط بر ایشان بر جمیع خلائق بسیار درسنگ سیم و بر آن مربعی بکند دور آن مربع این کلمه را نقش
کند لمن الملک الیوم لله الواحد القهار در دو این لوح نقش کند بالخود نگهدارد جمیع
خلائق مطیع و منقاد او شوند در وقت کتابت قلمی بتراشد و سر هر خانه را که پر کند خانه اولی با این
سر خانه دوم ببرد بگر الی آخره یکی با این یکی بان و فلفل سیاه در دهن دارد این عمل شیخ عبد القادر
گیلانیست که بجهت آل عثمان ساخته بود تا ایشان مدت مدید پادشاهی کردند از شیخ عبد الصمد
اردبیلی عملیست که از ان شاه اسماعیل قلعه بغداد را گرفت و از مجربات است باید که لوحی بسازد از
سرب و صاحب عمل از سر تا پای لباس سیاه بپوشد و ناخنهای خود را سیاه کند وقتی که قمر در برج
حمل باشد تا عمل انست چون شب یکشنبه شود بالای بام وسیع رفته و سر برهنه کند و پلاسی
سیاه بر سر کند بگوید یا کیوان میخواهم که بر این قوم بزرگی کنم و مطیع منقاد گردانم دران وقت
هفت چیز سیاه پیش خود حاضر سازد فلفل و سنگ سیاه سپستان و قیر و خصیة الثعلب و مشک و انه

وقند سیاه همه را کوفته وقرص ساخته بخور کند سر پا بر بسیار دارد از چوب آبنوس و مدام عزیمت را بخواند
عَزَمْتُ عَلَيْكُمْ اَيُّهَا الْكَوَاكِبُ المعظم بِالنُّورِ السَّاطِعِ انظرونی بحق هٰذِهِ الحروف الم المص الر المر
المر کهیعص طه طسم طس یس حم حم حم حم حم حم حم حمعسق فانی اسئلك باسمائك العظیم ان تکفینی هذا
المهم بحق هٰذِهِ الْاَسْمَاءِ المعظم سمحائیل ومیططرائیل ومدحمائیل بحق الحق ونبی المطلق بعد از ان
چون روز شنبه شود پیش از نماز صبح برخیزد و غسل کند این عمل زا در مربع بنگارد اگر بر نیم باشد بهتر
است بعد از ان نیم را در حریر بپیچد و در خانه تاریك بگذارد و وقتی که کاری پیش آید خواهد که ساخته
شود و آن کار مناسب با زحل داشته باشد آنمهره را بیرون آورده با خود نگهدارد چون آنمهم بکفایت رسد
باز آنرا بجای خود بگذارد اگر کسی خواهد که شخص موذی را از مرتبه بلند بیندازد وقتی که قمر در برج نحس باشد
یا ناظر بر زحل و بمقابله او باشد مثلثی بکشد بر پارچه حریر سیاه با کرباس خام کبود در آن مثلث علامه
مذکور را با اسم آن شخص بکشد بعد از آن در مسجد خراب نزدیك محراب دفن کند سوره لایلاف قریش را
تا آخر بخواند این عمل از تعلیقه است که فرا مجموع کرده و پسر عبد الله خان این تا بود گردانید و مثلث
فرا مجموع این است ۱۰۹۰ اگر در شرف حل این عمل کرده شود بسیار موثر میباشد اگر در مقابل زحل بنویسد
بیشتر اثر خواهد بخشید دیگر اگر خواهی که بر قومی بزرگی کنی و همه اطاعت و کنند باید که این عمل را در اول
ساعت شب چهار شنبه در مربع بنگارید و در سر خود نگهدارید پیش همه کس عزیز و مکرم باشید این عمل
مولانا بابا شاه اصفهانی است که بهتر کالم بیك کرده او را در میان خلایق عزیز و مکرم گردانید و
دیگر اگر شخصی غمگین باشد پریشان روزگار و مهمات او بتعطیل افتاده و کارش از دست رفته باشد
یا آنکه از عمل معزول شده باشد این عمل [illegible] در این باب بسیار مجرب است میباید که دوازده روز که این
عمل میکند زحل خوشحال باشد در خلوت بنشیند با کسی حرف نزند پس بسیار صدقه از او درین که شکم
آن مجوف باشد به مقصدی که دارد صورت را با طریق بنویسد اگر خواهد که آنکس بزرگ شود صورت را بر تخت

بنشانند و اگر خواهد که وزیر شود دوات قلم را برمیان بندد بهر منصبی که داشته باشد صورت را بهمان طریق بسازد و اینعدد را در مربع بنگارد بر پوست آهو یا بر حریر سفید در شکم صورت بگذارد و آنرا موافق مطلب خود جائی بنشانند و یکبار بر او نظر کند تا حصول مراد و پیش از این شیخ آغا بود و شیخ بهاء الدین مجتهد محمد خان تارمار حاکم گنجه کرد پادشاه بر او لطف و عنایت فرمود مدت مدیدی در آستانه شاه صفی خدمت میکرد چون هر روز بر این عمل گذشت پادشاه بار دیگر آمد و پنج روز گذرانید محمد خان تشریف پادشاهی داده امارت و حکومت گنجه باو داد و بمقصد خود برسید صحیح این است



اگر خواهد که دشمن را مقهور و مخذول سازند باید که روز شنبه اول ساعت صورتی سازند از سرب بهر طریقیکه هلاک او مطلوب باشد بکنند این عمل از اعمال مجربه مولانا اسحق است که در مصحف زحل عمل نموده است و پسر قورچی باشی را کشته در قراباغ پادشاه مولانا اسحق را طلبیده گفت بواسطه گرفتن قلعه امیرخان کرد پادشاه از پسر قورچی باشی اندکی ملال گرفت در خواطر نا شنا از مولانا اسحق پرسید هر عملی که میکنی و خواهی کرد اول تا من تجربه نکنم قبول ندارم گفت پادشاه هرچه بفرماید پادشاه اشارت بر پسر قورچی باشی کرد مولانا صورتی ساخته تیری بر پهلوی او زد و در میان خون و خون انداخت اتفاقاً پادشاه درون حرم بود که کبوتری از حرم بر زمین نشست پادشاه تیر و کمان طلبید تیری بر کبوتر انداخت تیر از کبوتر خطا شد از قنات بجهید چون پسر قورچی باشی در پشت قنات درگذر بود که تیر بپهلوی او خورد و ترازو شد چون تیر را کشیده بکشت بند نبود و مرد

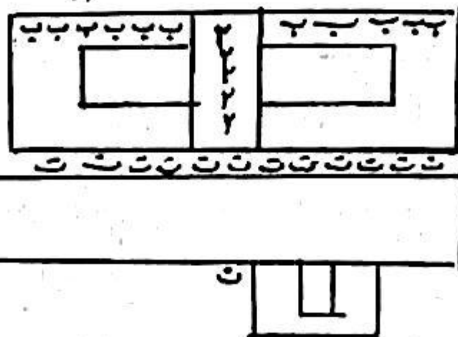
بپادشاه عرض کردند بیرون امدند بسیار تعجب نمودند فرمودند کی توزادعای بد کرده بودکه بر تیر پادشاه گرفتار شوی اند غا امان ندادند اخر گرفتار گشتی ومولانا اسحق را نوازش فرمودند ودر چهل وسه روز قلعه امیر خان کرد مفتوح ساختند همین عمل



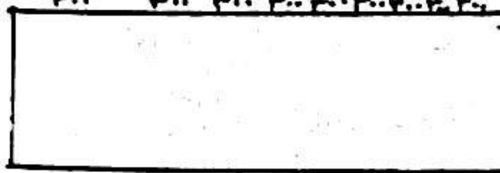
طریق عمل انست کہ باسم پسر ادم کہ روز اول خون کرد قابیل نام داشت کہ هابیل برادر خود را کشت نام او را با نام دشمن عامل کہ بیدوا بعد را بزان اضافہ کرده مثلثی سازد و در شکم ان صورت بگذارد و هر بلائی کہ خواهد مبتلا کرداند صورت قابیل بسازد کہ هابیل را بطریقی کہ دشمن را خواهد کشت اخر برابد ست قابیل دهد در برابر ان صورت بدارد و صورت دشمن کہ مسمی بهابیل است روبروی قابیل بگذارد و نام سید شیاطین ابلیس را بر طرف مثلث بنویسد وان هر دو صورت را در خانہ تاریک بنهد یا در سر ایہ گور یا جائی مصلح تا زود اثر کند عملیست مجربکہ خطا ندارد و بارها بتجربہ رسیده است صورت این است



چو نصل زحل با تمام رسید الحال عملے چند از جزو مفردات در انجل المشکلات مینویسد
بدانکه اعمال بحرف مفردات انگاه درست اید کہ زکاة ۲۸ حرف را در ۲۸ روز
بد هند بدین طریق کہ هر حرف را هر روز بحساب عدد لفوظ ان بوقت معین بالطهارہ در خلوت
یا در صحرا بخواند در ۲۸ روز از زکوة فارغ شو انکہ عملش درست اید **فائدہ** اگر خواهند
کہ کسیرا خواب ارام نباشد بنویسد این شکل مربع را بر جائے انکس گرد اگرد انمربع از طرف اندرون
متصل بخط چهل پنج بائے عربی بنجم سیاہ نام او و نام مادر او نویسد دفن کند در مسلخ
قصابان خواب او بستر گردد و بطریق وسواس دیوانکی پیدا شو شکل اینست **الثاء** حکیم

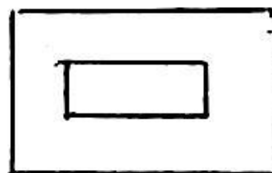


گوید ثاء عربی هر کہ را درد سر باشد این شکلرا نوشته
بیا ویزد دفع گردد اینست و اگر نوشته با خود دارد



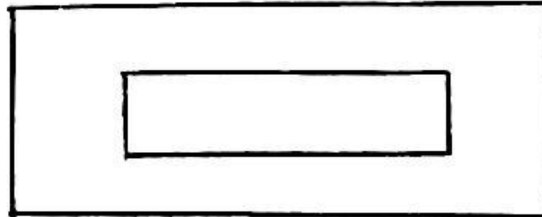
بچشم مردم عزیز گردد و اگر هر روز هزار کرت بخواند در اقبال بر وی او کشادہ گردد اما ثاء هندی کہ
صورتش اینست **فصل** یا دایم یا احد بخواند همان فائدہ عمل عربی دهد اما صورہ و شکل اینست

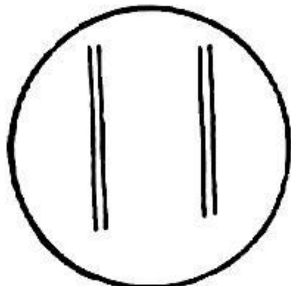
الثاء حکیم در خواص ان گوید کہ ثاء عربی الثاء عجائب
بسیار دارد و چون بنویسد بر پوست اهو صد ث عربی حد ا
حد ا پنجاہ بیرون دائرہ و پنجاہ درون دائرہ و عمود بکند و چهل میم



مکتوبے بر عمود بنویسد از طرف بن چشم زخم دفع شو و رنجهائے سخت و تبهائے محرقہ دفع کند کارها
بستہ مکشاید در رزق و کار عمل روز بروز کشایش پذیرد و اگر در خانہ یا در دکان بمشک و زعفران

نوشته برد در دروازه مقابل قبله بچسباند آثار خیر و وسعت رزق منفرع شود اینست و اگر شست





الف دیگر افزایند از برای قبول سلطان و ملوک حرز بیست نافع بدین شکل و از برای محبت والفت هم روز سیصد کرت بخواند اگر بهین عدد نوشته زیر سر طفل نهند نترسد اگر روز سه شنبه وقت طلوع آفتاب نوشته باخود دارد همه دشمنان مطیع شوند وقت نوشتن یا باز یا کبیر بخواند فصل و نزد بعض علماء فن حروف تا روز پنجشنبه از ایام هفته تعلق بود دارد باید که عامل این حرف نام فرشته موکل آن روز برد و از وی استمداد جوید مذکور اسم الهی شود تا نتایج کلی بر عمل وی متفرع شود و حرف ثاء از برای ایجاد خوف و ملال اگر بیست و یکبار بر پوست جو زسر بهلو که در سنگی پر مغز بود این نقش کند و بر سر راه جمع مفسدان و فاسقان دفن کند بزودی پریشان و متفرق شوند و در کتاب سکاکی مذکور است که اگر کسی هر روز بعدد مجمل وی که پانصد است بر زبان راند برای احداث محبت نظیر ندارد اسم موکل روز پنجشنبه علوی میکائیل و صرفیائیل و ملک سفلی السید سمهورش و کرش الثابت و اتیش رَبَّنَا افرغ عَلَیْنَا صَبْرًا وثَبِّتْ اَقْدَامَنَا وانصرنا عَلَی القوم الکافرین الحکیم حکیم گوید که جیم عربی در تحریک کردن ساکنها است چو بخواهی که چیزی را حرکت دهی یعنی از خیر و شر اگر خواهی که کسی را مطیع فرمانبردار خود کنی بر پارچه سفید حریر دو صورت طالب و مطلوب تصویر کن اما یکی صورت زن نشسته و یکی صورت مرد که خنجر با شد صورت زن بر سینه خود خنجر نگاه داشته باید که الحی و باز بود و مقنعه سبز بر سر ده ستوانه و گلوبند در ساعتیکه قمر در ثور بود با اتصال تثلیث آفتاب بعده

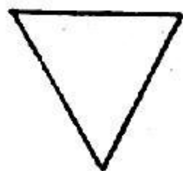
در حوالی صورت چهل ج با بنصورت ج نویسد در خانهٔ مطلوب دفن کند نام مطلوب و نام مادرش بر
سینهٔ تصویر که بنام اوست نویسد

صورت زن نشسته — صورت مرد خفته

عظیم الشان شود روز جمعه تعلق بجدار دملک علوی کلکائیل و عنائیل وملک سفلی السید
عبدالرحمن ملقب با بیض اسم الجبار وایتش قد جاء الحق وزهق الباطل هکذا.



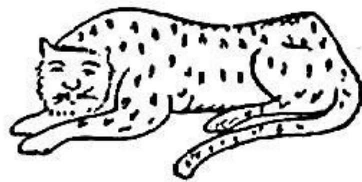
اگر حرف جیم را هزار مرتبه بر زبان راند حضرت رسالت پناه صلی الله علیه وآله را بخواب ملاقات
نماید بقولی هزار کرت بخواند و از برای رنجور قصد کرت ججججج بر قدح نویسد بشوید و بخوراند
شفا یابد ف واگر در شب پنج شنبه افزونی ماه هیجده جیم نوشته با خود دارد سحر و چشم زخم کارگر
نکند ف واگر بمشک و زعفران بر حریر سفید نوشته در موی گرفته زیر دندان نهد از وآلخرامغا ایمن
کند باید که نرسد اما جیم هندی که صورتش اینست صد عمل

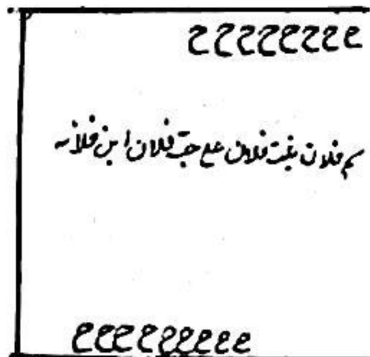


عربی را باطل گرداند طریق عمل آنست که بر ورق سوسمار این شکل
نویسد در جای که طلسم اول نهاده باشد آنجا دفن کند عداوت
در میان واقع شود در وقت نوشتن یا بارهٔ باز آکه بگوید صورت

لوح اینست الحاء وبقوت ۱۳ بنام کسے کہ خواہی معہ ابن طالب مطلوب بر کرباس کو
توده خاکدان برداشتہ باشد پس ان نوشتہ را موافق طبع عمل نماید اگر طالع مرغوب آتشی
باشد در چراغ بسوزد و اگر بادی باشد بباد بدهد و اگر آبی بود نوشتہ بخوراند اگر نتوانند بخوراند
در خانہ مطلوب آتش کند اگر خاکی بود در خانہ اش دفن کند محبت پیدا شود ف واگر اینعمل از
برائے عداوت کند مؤثر است امّا در قبرستان کہنہ دفن کند مراد حاصل شود مثالہ فائدہ از
خواص جیم عربی بستاند پوست آهو ازان دائرہ بکشد میان دائرہ صورت شیر خشم نقش کند

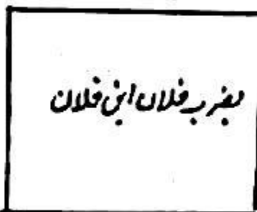
بنویسد گرد بر گرد اندرون
اخ عربی پس بنویسد
برابر شیر خشم ۱۵ دیگر
امّا بشنجرف و زعفران
ومشک نویسد بعد





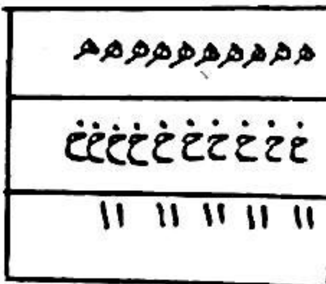
ح ح ح ح ح ح ح ح ح
بم فلان بنت فلان علی حب فلان ابن فلان
ح ح ح ح ح ح ح ح ح

روغن بید بران نمالد نوشتہ زاد در پیش عمامہ نگہدارد قبولیت تمام نزد سلاطین و ملوک و بزرگان
روے نماید مقبول دلہا گردد مثالہ هکذا اینست امّا خاء هنگ کہ صورتش
اینست ۸ اگر بر کاغذی نویسد شستہ بیا شامد هر رنجے و بلائے کہ باشد
دور از بدے دفع شود و اگر از برائے ظفر بر دشمنان نوشتہ بر علم بندد دشمن

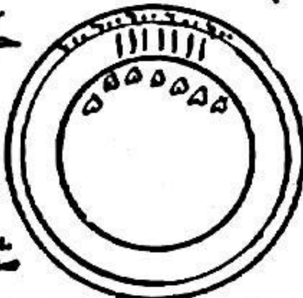


بظفر بر فلان ابن فلان

هزیمت شود الخاء
طریق عمل خ عربی
یک خطها بکشد بنیل
در خانہ کسے کہ اندازد



ه ه ه ه ه ه ه ه ه ه
خ خ خ خ خ خ خ خ خ خ
اا اا اا اا اا اا



حکیم گو بلکہ
اینجا هر
و سرکہ نویسد
شصت روز

عداوت از انجا ندیبرون برود اینست بعضے این شکل امستند بر نوشتن آن در میان دو دائره
و ده هاء هشت عمل نموده اند بدین مثال اینست واگر کسی خواهد که از غایب خود خبر دار شود هر
شب بعد از نماز خفتن بالاے بام هفتاد حرف بر زبان راند بدان طرف بدمد بقول هفتصد کرت
خ بگوید البته خبر او بیاید اگر معلوم نبود کدام جانب است هفتاد بنویسد در زیر سر نهد و بقول
هفتصد نوشته بر سر نهد خبر دار شود واگر حرف خ شب چهار شنبه ۲۵ نیم شب بمشک و زعفران
نوشته میں بپیچد بالخود دارد عزیز دلها گردد وقت نوشتن با احتیاط تمام خوانده شود
فصل روز یکشنبه تعلق بحرف خا دارد و اسم موکلات ملک علوی میکائیل و دردائیل و ملک
سفلی ابو عبد الله المذهب و کرش در لطفیات الخالق والخبیر و در قهریات الخافض وایتش وهو
اللطیف الخبیر و بعضے گویند ایتش همان اسم عظیم است که در سوره انعام و امر است وا ذلجا تنهم
الذال حکیم گوید این حرف برای دوستی دلهای پادشاهان بهتر اینست که شرح توان کرد
بیار پوست آهو و در نسخه پوست شیر و بران صورت زنی صاحب جمال تصویر کند بمشک و زعفران
و خون ماهی سیاه یکرنگ و نام مطلوب مادرش در پس پشت صورت بنویسد و در زیر پای صورت یک
ذال پس یک لب بر پشت صورت بنویسد که دوست کردم فلان بن فلان را بر فلان بن فلان پر انرا

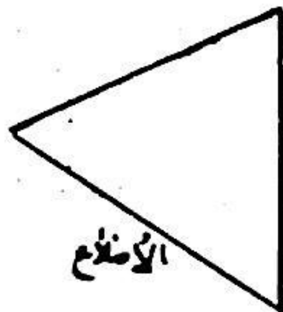


در پیچد در ابگینه سرخ یا سفید نهاده در بالای در دروازه
شهر دفن کنند صورت ایناست مکلیف نگارند و بعضے
در زیر در دروازه هم گفته اند این است **فائده** واگر
حرف ذال را هر روز هزار کرت بگوید بلد لت برسد و
اگر خواهد که کسیرا از مقام او از او اواره سازد هر بامداد پیش
هر بامداد پیش از انکه سخن کند بر بالای بام رود برابر مقام او هشتاد کرت ذال بگوید انکس از

انجا نقل کند مثل نوشتن یا دیتان یا خالق میخوانده باشد **امّا ذال هندی** که صورتش
اینست ۹ خاصیتش آنست که ابطال ذال عربی مینماید کاتب این عمل بر پوست گربه کند بخور پشم
بز از گوش یا پشم سگ صورتش همانست که در عربی نموده شد **الذال** حکیم گوید که
اگر خواهی که بیماری بر کسی مستولی شود بگیرد پوست نهنگ و صورتها و زاد از انجا تصویر کند نام
مادر او نیز نویسد بیست ذال عربی بر گرد صورت بنویسد پس رنجی که خواهد نیز نویسد آن شخص
بهمان رنج مبتلا گردد امّا پوست باید که مدبوغ باشد و شکل بر در دیگچه نهاده سر آن را سخت
استوار نموده در مزبله دفن کند یا در کوزه یا در تنور کهنه هکذا **فائده** از برای بعد مفارقت
و تفریق ظلمه فقر ذال را مقرن با اسم المذل در ساعت منحوس هفتصد بار کتابت کند آنگاه
آن مکتوب را در منزل آن ظالم دفن کند بزودی آن منزل ویران شود و آن فاسق سرگردان گردد و اگر این
حرف را با آن اسم بزرگوار بر ظرف چینی یا زجاج بهمان عدد نویسد از چاه معطل که مالکش معلوم
نباشد آب بردارند و آن آب نوشته را محو سازند آن آب را در منزل او بر دیوارها اش رش کنند
همان خاصیت دهد اگر هر دو عمل بجا آرند نتیجه قوی دهد بزودی صاحب منزل آواره و بیچاره شود
ف و اگر حرف ذال را ورد سازد هرگز بد زوال نرسد **ف** و اگر حرف ذال هفتصد کرت
بخواند و بر زبان و شیرینی نفس کند بخورد سگان دهد محبوب مطلوب گردد وقت یا رحیم یا کریم بخواند
فصل در بیان عمل اخبار اجازت داده که طریقه دعوت حروف ذال آنست که بکلمه مرتبه
بخواند در سر هر صد ده مرتبه اسم یا اهرائیل بگوید چون دعوت بانجام رساند در خانه که خلوت باشد
و نیم آثار خطر زاید و زا عمل را شستن باشد از انجمله بر هر عدد خطره یکبار حرف ذال بگوید تا هزار و یک
عدد خطره زیاده و کم نباشد پس آن را در همان خلوت بر سنگ آرد کند از آن رغیف بپزد یکی بنام خود
و یکی بنام مطلوب بهر دو یکصد بار باز حرف ذال را تکرار کند بعد نماز مغرب نان اسم مطلوب را

بسک دهد تا نام خود را بفقیر تصدق کند البته مراد حاصل گردد **اما ذال هندسی**
که صورتش اینست ۷۰۰ در جام آبگینه یا کاسه مربع مستطیل کشد چهل ذال هندی بر بیرون آن
مربع نویسد و شصت الف عربی اندرون و پانزده ص عربی نویسد پنج ص و بقولی پانزده ص در
تحت آن نویسد بشویند باب چاهی که آفتاب در آن نتابیده باشد بوقت بر آوردن آب نیز آفتاب
بر او نتابد با گلاب آمیخته بخوردن مریض بدهد سه روز متواتر استعمال نماید صحت کلی روی دهد
و بخور کند از پر خروس یا از موی خر ماده و یا بز کوهی از جمیع آفات مصون
و ایمن گردد **الرّاء** حکیم گوید بخاصیت راء عربی چو بخواهی که
کسیرا صرع پیدا شود بنویسد بر پاره نعل کهنه صد راء عربی در مثلث غیر متساوی الاضلاع و
بنویسد نام او و نام مادر او و دفن کند بر چوب کازران انکس را صرع پیدا شود و مصروع
گردد بقولی زیر آستانه خصم دفن کند اگر بنویسد صد راء عربی بر چوبی که از گورستان گبران
باشد بشرطی که بوقت گرفتن چوب کسی او را نبیند در گورستان کهنه نصرانی دفن کند
هر کسی که از برای او دشمن نام برده همان نیز مبتلا گردد **فصل اما زاء**
هندی که صورت او اینست ۲۰۰ بر جام آبگینه بمشک و زعفران
و گلاب و کافور چهل زای هندی ۱۱۲ طاء عربی بنویسد پس بشوید
و به بیمار دهد با عسل شبانه روز بخوراند جمله رنجها زایل گردد و اگر فصد بر حرف زاء بر
شیرینی بخواند بدمد پیش سگ اندازد بچشم مردم عزیز گردد نماید **الرّاء** حکیم گوید که
خاصیت او آنست که اگر بنویسد بر اطلس زرد و معدنی که زهره در شرف باشد خانه زهره از
نحوست خالی بود و مثلث غیر متساوی الاضلاع بیست و یک زای عربی بر اطراف نوشته و بخور
صندل کرده و بر بدن با خود دارد او را همه کس دوست دارد و اگر زنها این شکل را در شرف زهره نوشته

با خود دارد از جفت خود بهره مند شود آزموده است اگر بنویسد بر پوست بز کوهی بخون خوک شکلی
مثلث بکشد در اثنا دو صورت مرد و زن و یا دو مرد که مقابل هم افتاده باشند و پشت به پشت و
روی از هم تافته و نقش نگاشته صورة





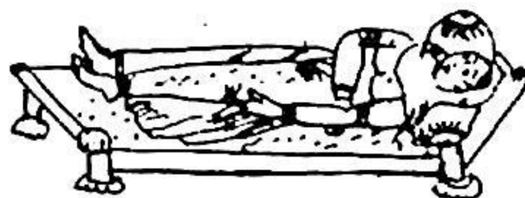
قمر در برج زحل باید با مقابله و اسماء
شخصین در میان نویسد عداوت
قوی روی دهد مثال مثلث عبرت است

فصل امّا زلف هندکه موثر است ۷ از برای اصلاح دوستی ارباب صلاح نیکست
امّا وقتیکه مریخ در شرف خود بود و از نحوست خالی بنویسد این شکل را در اطلس سرخ در وقتیکه نظر
کیوان بنهند یا بر پوست ترنج بمشک و زعفران و در طلب دوستی مرد و صورت را رو برو بکشد چنانکه
گوئی مصاحبت دارند در عمل دوستی عظیم موثر است

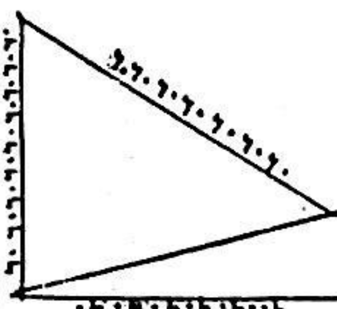


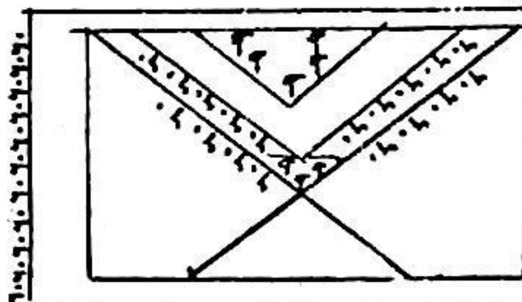
و مجرب شکل همان دستور که در عداوت نموده شد
و تفاوت اینست که رو برو بکشد اگر مستطیل کشد آن
هم درست نیست چون اینست فصل حرف زاء را
روز سه شنبه تعلق بجوزاء دملک علویه سرقیائیل
و سمائیل ذکرش الزکی و آیتش اِنَّ الدِّیْنَ عِنْدَ اللّٰهِ الْاِسْلَامُ و در این عمل صلوات بسیار باید
فرستاد و این حرف در اعمال از بهر مثان عقر است اگر کسی هفتاد و پنج بار این حرف را بر پوست آهو بنویسد
وقتیکه قمر در جدی بود و مریخ بمنزلة الارض و نوشته را با خود دارد و هر کس از او بترسد و مهابت او در دلها
سرایت کند ف اگر کسی میتر دارد و نمی باید هفصد کرّت بخواند در گوش خروس سفید نفث کند
بعد سر دهد میرود تا گردد دفینه گردد ف و هر که هر روز یا نصد بار بخواند از خوف دشمن ایمن شود

واگر همین عمل نوشته با خود دارد اقوی است **السّین** حکیم گوید که سین عربی را خاصیت آنست
که اگر بنویسد بر پوست آهو و چون هدهد بخور کند بسنبل و بر سینه زنی که خفته باشد بر سینه
بربندد و از هر سرّی که در دل باشد ظاهر کند صورت شکل اینست

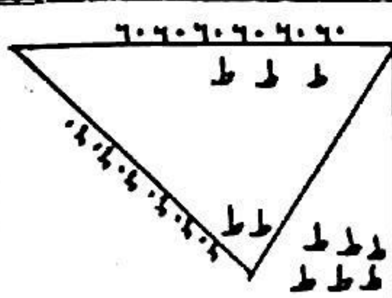


فصل اما سین هشتگانه صورتش اینست چون بنویسد بر خرقه یا چوب که از گورستان گبران
برداشته باشند پنج سین هشتگانه در زیر سر خفته نهد بیدار نشود مادامی که در زیر سر او باشد
شکل اینست ٦٠ ٦٠ ٦٠ ٦٠ ٦٠ واگر بنویسد صد سین عربی همین عمل کند باید که
کتابت با آب برگ حنظل کند و خون کبوتر صحرائی و نیم دانگ مشک در آن حل کرده باشد در جائی که
این شکل بیاویزند یک ماه خواب نرود





وقت نوشتن یا قهار یا قریب واگر اضافه نماید پنج در میان مثلث از جمیع رنجها سالم باشد
ومقبول القول والقبول نزد خلایق گردد مثال هذا اینست **السّین** حکیم گوید از خواص



شین عربی انست که چون نوشته انرا بر صفحهٔ کاغذ بلیست و سه شین مکتوبی در وقتی که قمر در قوس باشد با تصال غیر منحوس از مریخ بنام مطلوب و نام مادرش و در قاروره سرخ پنهان کند مطیع و مهربان شود مادامیکه از قاروره بیرون نیارد و اگر بر پوست اهو یا بر کاغذ سفید ۳٦ شین عربی و ۱۲ الف و ٤ ه و ٤ ب عربی بمشک و زعفران نویسید با خود نگهدارد مقبول جمله خلایق گردد ف



اگر خواهد که بداند زن حامله است یا نه دویست بار بخواند در خواب ببیند اگر چیزی بخواند و بزن حامله بدهد و دو بار بدهد اگر بنام کسی بر چهل پارهٔ کاغذ نویسید چهل و نه نان سازند و هر کاغذی در یک نان بپزد و هر نانی بسگی دهد تا بجورد زبان بند خصما را موثر است روز دوشنبه تعلق بجرم و شین دارد اسماء موکل علوی همرائیل و جزائیل ملک سفلی ابو عبدالله الحارث و شمکائیل را بتر باد باید کرد و ذکرش السید الشکور ایتش شهد الله انه لا اله الا هو در اعمال خیر کذلک احد بلی الی قوله شدید در اعمال شر الصاد حکیم گوید که صاد عربی را خواهی بسیار است اول اب از چاه بیارند صندل سرخ یا ان اب بسایند صورتیکه احضار ان مقصد است با ان صندل تصویر کنند و گرد بر گرد صورت ۱۷ ص و ۱۲ را و ج بنویسند بیرون دائره نام مطلوب و مادرش بنویسند اگر بمقابله بکسانیکه زاده باشد حاضر شود هکذا و اگر بر پوست شیر دائره کشند و در میان دائره صورت نگارند بر قفا افتاده و یکی بر سینه او نشسته گوئی که او را میکشند و نام او و نام مادرش نیز نویسند با چهار ه عربی





از پس صوف در بیرون دائره و در میان دائره ۱۲
ص نزد دیك بخط دائره نویسند در منجر قصابان
یا بازار قصابان دفن کند البتہ دشمن بمیرد مجرب
و آزموده است تمت الرهکذا اینست هو الله العالم
العلیم **فصل** اما صاد هیك بر برك حنظل
نویسد بعد رسانیدن خشك کرده بساید پس اثر ادر منزل
دشمن اندازد تفرقہ در جمعیت او افتد چنانکہ فراہم نیاید **خاصه** فی کل ورق ایضا و اکتب
تسعین صاداً فی عشر اوراق فی کل ورق تسع صادات و اکتب علی کل صاد محمد او تمت محمداً کان
ذلك امانا لمن وجع العین او اعلقہا علی راسیه یبرأ باذن اللہ تعالی **الصاد** حکیم گوید
هر کہ بنویسد حروف صاد را بر برك ترنج و بمشك و زعفران و گلاب بر برك ترنج ۹۵ عدد بر هر برگے
۵ ء ص پس خشك کند آنگاه بساید بیمار را بخورد دہد با گلاب کرد ازان نیم مثقال مصطکے
جو شانیده باشند تا سہ روز بیماری دفع شود و صحت کلی روی دہد **ف** اگر بنام دشمن هشتصد
بار بخواند یا اسم الصادق یا بنام و نویسد در منزل اوی دفن کند اگر هر روز عمل کلام مجید کتابے
واقع شود اثر عظیم کند اند شمن برود بے نیست و نابود شود **ف** و اگر ص ۹۰ بر چیزے نویسد و
بخورد دیوانہ دہد عاقل شود و اگر همین عدد خوانده بدمد نیز مفید است و اگر نوشتہ طفلان عدد
بخورد ضعف دل زایل برد **ف** و اگر صاد جهت محبت هفتصد بار بخواند منقاد شود و اگر صد و
نوزده ص شب جمعہ بمشك و زعفران نویسد زیر سر نهد حضرت رسالت پناه صلی اللہ علیہ و
آلہ وسلم را در خواب ملازمت نماید اگر شستہ بخورد دلش روشن شود و اگر با خود دارد عزیز دلہا
گردد وقت نوشتن یا صادق یا قدوس میخوانده باشد **ایضاً** حکیم گوید کہ طعام عرفے دافع

چشم زخم و سحر است و قبض که بنویسد بر کاسه مس سرخ صورت آدمی نشسته و چون مرغ با تاج
بلند پس بر بالای تاج ۱۲ ط و دوازده ط بر دست راست و ۱۲ ط بر دست چپ با آب نیل نویسد
بعد از آن با آب چاه بشوید و قلیل از آن گرم کند بخورد و از بیماریها و ... دفعاً محفوظ ماند و اگر
مریض بود شفا یابد بمشاء الله اینست و اگر بکاغذ



سفید صورت آدمی و گرد بگرد آن صورت ۴۵ ط نویسد
بیرون دائره با آب نیل و آب سنبل و لسان العصافیر و
کلف در آنجا حل کرده باشند پس آن نوشته را بر
درخت مریم ببادبزند و یا در زیر درخت مذکوره دفن ،
کند در دفع چشم زخم از کودکان فایده عظیم دارد و اگر بنویسد این شکل را و در دکان یا در زراعت جای
دفع کند بر کان معیشت بصاحبان منفتح آید انشاء الله و اگر
هفتصد بار طه بخواند بر محبوب دمد مطیع شود و اگر از برای
مطیع ساختن ظالم خواند مهربان و منقاد شود و اگر در شب
پنجشنبه نهصد بار نوشته با خود دارد در هیچ کار درمانده نشود
در وقت نوشتن یا حی یا قیوم بخواند باشد طاء هنک.

نافع است در دفع تب
اگر بخواند خاکستر
الله تعالی اماندر
هر دو قسم ط چنانچه

٩٩٩٩٩٩٩٩٩٩

چون بنویسد او را به هفت دفعه کاغذ بدین صورت
اگر با آب بیمار در آب حل کرده بخوراند بهتر شود باذن
ساعت مشتری باشرف قمر اگر بیست و پنج دفعه بر

٩٩٩٩٩٩٩٩٩٩	٩٩ ٩٩٩٩٩٩٩	٩٩٩٩٩٩٩٩٩٩
٩٩٩٩٩٩٩٩٩٩	٩٩ ٩٩٩٩٩٩٩	٩٩٩٩٩٩٩٩٩٩

اما در ساعت مشتری یا شرف قمر اگر بیست و پنج رقم بر حریر صفر ط چنانچه مثال نموده شد بنویسد و
مسافر با خود نگهدارد در سفر بحر و بر از مخافت ایمن ماند حامل آن عزیز و مکرم باشد خلق
او را دوست دارند اگر بر هفت رقم بنویسد در کیسه نگهدارد کیسه او خالی نگردد در عروج ماه نویسد
الظاء حکیم گوید که بر هفت برگ تنبول بر هر برگ هفت ظاء عربی نویسد خشک کرده بساید
و در طعام بدشمن بخوراند که لال گردد و اگر خواهند که این عمل باطل شود خاصیتی که صورتش
اینست ۹۰۰ بزعفران و گلاب بنویسد آن نوشته را با آب باران شسته بدهند هر چیز که بسته و
بر سته باشد فتح شود باید که عمل ثلثیها باین ۱۰ روز واضح شود و اگر زیاده کند شسته باشد سود بی
نرساند ف دفع دشمن را بظاء هزار امداد بر قصد کردن و هر پیشین همین عمل بخواند بجانب
دشمن منزل او باید مد بزند آن منزل خراب گردد و دشمن دفع شود و بعضی هزار مرتبه گفته اند **ف**
و از برای محبت هفصد مرتبه بمشک و زعفران نوشته با خود دارد و اگر روز پنجشنبه یکصد بی ظا
بنویسد با خود دارد مشهور آفاق گردد وقت نوشتن یا محمود یا کریم میخوانده باشد **فصل** روز
چهار شنبه تعلق بع دارد اسم و کلات علوی میکائیل و لوطائیل و ملک سفلی دو بعه و برقان نام توکل
را نیز باید بر روز کرش الظاهر آیتش و هو معکم اینما کنتم **العین** حکیم گوید که در حرف عین

اسرار بسیار موضوع است اگر بنویسد بر پوست خار پشت و نوشته را زیر سنگ اسیابه آن سنگ بشکند و اگر زیر

ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع
ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع	ع

درخت دفن کند خشک شود و دیگر ابدا بار و ثمر نگردد اینست **فصل** و اگر بنویسد عین هند بر آکر

صورتش اینست ۷۰ و اسم طالب مطلوب مع امہ درمیان دو شکل باب برگ لوبیا باید کہ شکل نوشتہ شود مطیع گردد و در محبت مغلوب گردد کہ شستہ بخورانند اشکال اینست ف بگیرد کاغذے و بر

٧٠٧٠٧٠٧٠٧٠٧٠٧٠٧٠٧٠ ٧٠٧٠٧٠٧٠٧٠٧٠٧٠٧٠ ٨٠٨٠٨٠٨٠٨٠٨٠ ٨٠٨٠٨٠٨٠٨٠٨٠	اسم طالب و اسم مطلوب لد ابین	٧٠٧٠٧٠٧٠٧٠٧٠٧٠ ٧٠٧٠٧٠٧٠٧٠٧٠٧٠ ٨٠٨٠٨٠٨٠٨٠٨٠ ٨٠٨٠٨٠٨٠٨٠٨٠

او نویسد دائرۂ دیگر بکشد پس میان ہر دو دائرہ بنویسد ہفتاد عین عربے و درون دائرۂ خود دو خط بکشد راست و در ان خط ہے خاء عربے نویسد پس بشوید و طعام شراب بمطلوب خورانند اینست **ایضًا** بر کاغذے دائرہ بکشند و چہل عین بر نیت محبت بین التحصین و بیاویزد بر درخت تنہا کہ در ہوا بے اندخت مانعے نباشد و باد بران بوزد ملکہ مجیبہ محل و زیدن باد باشد محبت عظیم رو دہد مجربست و اگر بیست یوم ہر یوم ہفتصد مرتبہ حروف عین بخوانند دشمن ہلاک گردد و اگر بر برگ خیار تلخ سیصد مرتبہ نوشتہ در خانۂ دشمن اندازد آوارہ شود و اگر روز جمعہ ہزار مرتبہ نویسد با خود دارد ہرگز محتاج نگردد در وقت نوشتن یا عظیم یا عجیب بخواند **اَلغَین** حکیم گوید ہر کہ بر بار دان روغن و یا بر کاغذ مہرہ زرد حروف عین نویسد بمشک و زعفران و نام طالب مطلوب مع امہ نیز نویسد بخواند و اگر بخوانند بر شیرینی ایجسم بدہد تا مطلوب بخورد محبت عظیم پیدا شود و اگر از برائے محبت نہ ہزار مرتبہ بر کرباس نویسد نام مطلوب مع امہ و نام طالب با خود دارد محبت پیدا گردد و اگر روز چہار شنبہ نود مرتبہ نوشتہ با خود دارد محبوس از حبس خلاص شود وقت نوشتن یا ملیک یا مہیمن میخواندہ باشد خاصہ

الحنین قال البونی من کتب فی ورق بیضاء عشر عینات وخمس فاءات واضاف الیهما قوله تعالی یسئلونک عن الجبال فقل ینسفها ربی نسفا وحملها من به طحال زال عنه باذن الله تعالی **ایضاً** حکیم گوید هر که بنویسد ۸۰ ف باب برای حنظل بر سر پوش کوزه زرین بشوید باب حمام که بیرون میاید پریش کند آن آب را در خانه دشمن اهل آنخانه از آنجا متفرق شوند که هر یک سر خود را گرفته آواره شود | ف ف ف | **ایضاً** برای برآمدن خلجان هر روز هشتاد ف باید نوشت واگر یکصد یکمرتبه نوشته با خود دارد از زحمت ایمن ماند وقت نوشتن یا کلیم یا کریم میخوانده باشد **فصل** روز شنبه تعلق بحرف ف دارد اسماء موکل علوی سرکائیل وحنفائیل وحنفائیل ملک سفلی ابونوح میمون السحابه ذکرش الفتاح وآیتش نصر من الله وفتح قریب ونصر وانا فتحنا در تیسیر المطالب وارد است که هر که هشتاد یوم متصل هر روز هشتاد بار از بر زبان راند بجانب دشمن نفث کند نابود وضایع گردد وبنام غایب هزار بار بخواند یا سر قطعه کرباس نو پاک نویسد در آتش اندازد واگر در مغرب بود وخاطر در مشرق خود را بدو رساند هر که هشتاد و یک بار حرف فا را بعد مفصلش بخواند با اسماء او اینست فالق وفارج فاصل فالق یا فتاح فرد فعال مفرق بر هر مقصودی که خواسته باشد فایز گردد **اما فاء** هیبکه صورتش اینست ۸۰ اگر کسی رشته آب بسیار میخورده باشد این شکل را اگر مخمس در صد سبب در سر ضلع وی هشتاد ف هیبکه نویسد بر پوست بخش | فلان ابن فلان | ودر میان شکل اسم ذریعه او را بنویسد پس بدارد با خودش از آن علت خلاص شود **ایضاً** از خواص فاء هیبکه چون نویسد از آنجا که مذکور شد نکح عربی در میان شکل اسم نویسند اما عمل شکل اول باطل صوف شکل اینست واگر بنویسد بر جام روئین و بکلام انجیر آب را شسته مریض را بخوراند از علت شفا یابد **الکاف** حکیم گوید هر که روز چهارشنبه صد بار

بخواند بهر نیت که دارد حاجتش روا شود و از برای خواب نیز دو صد قاف بنویسد بر کاغذی و در زیر سنگ گران نهد مؤثر است و بقولی بر کارد فولاد نویسد کارد را در دیوار فرو زنند تا مادامی که کارد در دیوار بود خواب مطلوب بسته شود ف اگر بنویسد بر پوست شیر چهار صورت شکلی سر شتر دوم سر شیر سوم سر گربه چهارم سر آدمی بر هر یک نویسد وقتی که طلوع میکند شعر یمانی بعد از آن پوست مصور را بسوزد که را از آن خاکستر مقدار نیم درم بخوراند را بر او سرگردان او گردد اما کتابت قاف بچون آدمی کند وقتی که آفتاب در طالع باشد هکذا



ایضاً بگیرد پوست آهو صورت عقاب بر آن نگارد و پر و بال گشاده و سر او چون شیر پیش نهاد در زیر سر او نیز قاف و بالای سر او بیست قاف و در پیش سر او دوازده قاف و پیش پر او پانزده و در بار دان نو نهد که در رون او روغن ذاله باشند حروف و شکل را بزعفران



حل کرده بنویسد محبت عظیم در دلها از آن پیدا گردد هکذا این نسبت بصاحب عمل دهد ملوک و سلاطین او را دوست دارند و اگر در سفر و حضر با خود دارد ایمن از مخافات باشد

ایضاً و اگر هر روز بیست بار بخواند صاحب اسرار گردد و اگر بر پوست آهو بیست قاف نوشته با خود دارد عزیز دلها گردد در شب چهارشنبه وقت نیم شب وقت نوشتن با شکور یا عزیز

میخوانده باشد **اما قاف هِنْدِی** خاصیت او انست که اگر بر بادبان کشتی نویسند و آنرا
شستند در دریا اندازند و پاره از آن آب بر هوا رش کنند از غرق ایمن شود **الکاف** حکیم
گوید که از خواص کاف عربی اخراج دفاین است چون بنویسند بر لوح نقره یا بر پوست گربه یا
بر پوست زاسو و بنام ویزند بر گردن خروس سفید فرق و رها کنند رجائی که دفینه باشد بامر الله
تعالی رفته بمنقار کاوش کند اگر بر بیت بی خبر که مدفون باشد همین کنند ظاهر گردد و چیزی که
پنهان کنند و محل آن فراموش شود بعمل یا آمد شود صورتش اینست [illegible] و بقولی بیست
کاف نویسد بروایتی شانزده کاف **اما کاف هِنْدِی** که صورتش اینست ۲۰ چهل کاف
هندی بنویسد بر جام زجاجی بمشک و زعفران و گلاب روغن زیتون آنرا محو سازند و روغن
مذکور در شیشه نگهدارد بعد از هفته آنرا نروغن بر خود ملک بیمالد از امراء و ملوک با هر که
مقابل شود او زلیل و مستاصل شوند و در وقت نوشتن بخور عود و عنبر کند ساعت سعد ملاحظه
نماید مجربست ف هر که هر روز دو بیست کرّة بگوید سِرّ کلمه لا اله الا الله در دل او کشف شود
واگر بنویسد با خود دارد نزد خلائق عزیز و مکرم گردد و اگر روز جمعه نود و نه مرتبه وقت بر آمدن
نوشته با خود دارد جمیع حاجتش بر آید ف واگر نوشته در باغ و کشت بیاویزد موش و ملخ
مضرت نرسانند وقت نوشتن یا خالق یا محیط میخوانده باشد **خاصة الکاف** قال
الیلمانی من کتب ورقة بیضاء ثلاث کاف اضاف الیها قوله تعالی وما ذلک علی الله بعزیز کان ذلک
امانا من السرقة وحفظ الله تعالی روحه من العوارض جمیعها **اللام** از خواص لام عربی
انست که چون خواهد که بدشمن آزار رساند پس بر پوست حمار که مدبوغ باشد و آن کهنه سبز
کرده باشند صورت گاو نقش کنند دم بطریق خوشه تو پس نام دشمن با نام مادرش بنویسد
و صورت شیر بر خوشه پاره دیگر بنویسد شش لام بر پشت شیر نویسد سر لام زیر شکم گاو و سر

لام بر دم گاو نویسد بخور کند مقل ازرق در وقتی که تربیع قمر باشد منحوس تو پس آنچه را در پوست پیچیده دفن کند در خانه دشمن هر رنجی که تمام بر و هر بلائی که بخواهد بدشمن عاید گردد العیاذ بالله تعالی منها



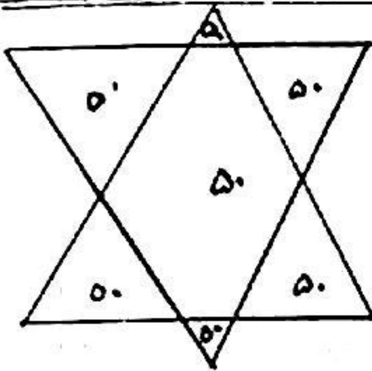
ف اگر خواهند که از چشم خلق غایب شو بوقت خلوت هفتصد بار بگوید مقصود حاصل گردد اما لام هندی که تمام او منها است خاصیت عمل او لزا باطل کند چون بنویسد بر پارچه کاغذ شش لام هندی و شتر را باب پیش از طلوع آفتاب شستم بیاشامد ضرر مضرت کند

الميمُ | ۳۰۳۰۳۰۳۰۳۰۳ | حکیم گوید از خواص میم عربی انست که چون بنویسد دایره مدور بر خرقه کرباس صد میم گرد دایره ... و بعد درون دایره سیم صورت زنی که طفل در کنار گرفته نشسته باشد بنگارند زن حامله چون بپوشد ... حامله دو ختر بپوشد فرزند از جمیع بلاها ایمن و مصون ماند و اگر شکل میم عربی و شکل میم هندی را ... شستر با خود دارد بچه از شکم او



خام نرود و حمل بکمال برسد هکذا او | اگر شکل مذکور بر زهر
درخت میوه دار بیاویزند میوه او | خام بر زمین نیفتد و اگر
شکل میم هندی را بر جام آبگینه | نویسد بمشک و زعفران و
بروغن زیتون آن را محو سازند پس از | آن روغن شافه سازند و
زن ... بر زبان ... با شوهرش صحبت کند بارور گردد حرف میم را اگر هفته بار در

شب جمعه بگوید حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله در خواب بیند اگر روز دوشنبه سیزده
میم نوشته در مصحف بدارد حاجت روا گردد وقت نوشتن یا شکور یا کلیم بگوید خاصیت
المیم قال الرومی من کتب ثلاث میمات وعین واضاف الیها اسم تعالی نبا مستقر یکتب
فی ورقة بیضاء و تعلق بر علی من به نفث دم او تزیف او رعاف فان ذلک ینقطع باذن الله
تعالی النون حکیم گوید که حرف نون از برای محبت از عجایبست بگیرد پوست آهو یا غزال
یا قند یا شکل بر او تصویر کنند صورت شیر که سر او مانند سر شتر بود و بر پشت او سوار بود و
شاخ ریحانی بدست او گویا میبوید پس بنویسد و از ده نون عربی جانب دم او و شصت نون
در زیر سینه او و شش نون بر سر شتر و در شکم سوار نام طالب و در شکم اشتر اسم مطلوب
بمشک و زعفران نوشته با خود
دارد محبت پیدا گردد صورت
اینست حضرت شیخ العلماء امام
غزالی در خواص نون هندی
فرموده اند النون الهندی
ه حرف یکتب شکلا مدورا و فیه صورة الابل و راسه کراس الاسد علی ظهره صورة الانسان و
بیده شیئ فحمة و یکتب فی بطن صورة الابل لا نونات و فی بطن صورة السبع نونات ثم یکتب فی بطن
الابل اسم من یرید عطفه و فی بطن الانسان اسم طالب یکون فی النفخ حلد الغزال تعلقه علیک
فی محبة عظیمة نون هندی هذا صورتش اینست بنویسد بر لوحی از نقره وقتی که قمر در اسد باشد
با اتصال مشتری بر تثلیث همان خاصیت نون عربی دهد محبت روز بروز ترقی شود و اگر نون
هندی بدین شکل بر نگین نقره نقش کند با انگشتر با خود دارد حاجت او از هر که خواهد بر آید



وسؤال او رد نشود و گویند نقش خاتم حضرت سلیمان ع بود ف اگر کسے روقت نماز خفتن صد بار بگوید در خواب نرود اگر کسے بجائی برود هشتصد بار برائے منع بخواند نون دیگر نخواند ف و از برائے دفع دیو و پری نافع است و زائم و دائم ف و اگر کسے هیجده نون نوشته در بازو بندد حاجتش روا گردد وقت نوشتن باعز بیر یا جبار مجمخواند باشد الواو حکیم گوید که قمر در سرطان باشد متصل بزحل بگیرد موسفید از انصوت ادمی باعضاء درست بعد از ان بگیرد پوست پارهٔ از بز کوهی و بران دائره بکشد و بنویسد نام طالب مطلوب مع امهن و بران چهلوده واو از هر چهار طرف نام نویسد ان پوستر ا بپیچید در میان شکم مو پنهان کند در ان پا کیان اسبان صوت مذکور زامد فو نسار ز دو در دشمنے و عداوت بغایت موثر است و نقشے که بر پوست نویسند اینست و او هنگے که صوتش اینست ضد خاصیت واو عربے است باید که بر پوست شتر بصمغ سفید

دود
اسم فلان
ابن فلان علے
بغض فلان
۶۶۶۶

۶۰	۶۰	۶۰
۳۰۰	۳۰۰	۳۰۰

و بران اضافه کند شر سین هنگے که صوتش اینست الهاء در خواص هاء عربی گوید در فزونی مال نویسد فهم و عقل و دانش و حکمت و دفع دشمنان شکل مثلث هنگے نو کوزه نقره بمشک و زعفران نویسد بعد از ان بگلاب و سرکه شستہ هر روز سه درم بخورد باشامد قوت عجیب در حافظه و عقل خود دریابد که رقم انصوت پنج است اما هاء برائے خرابی دشمنان و قتل اعداء بنویسد بر پوست شیر دو صوت ادمی یکے افتاده و یکے ایستاده و انکه ایستاده است

بدست خنجری کشیده گوئی که افتاده را میکشد بر سینهٔ قاتل چهار هٔ عربی بنویسد نام قاتل و نام مادر
او بنویسد بر سینهٔ مقتول دو هاء هشتک و دو هٔ عربی بنویسد بیرون دائرهٔ بزرگ چهل هٔ عربی بنویسد
و بخور کند دل سك و آنرا در خمره اندازد و دفن کند در سلخ ضابان بعد از سه روز عجایب ببیند
این عمل کند که طالع سعد باشد قمر ناظر به تثلیث باشد پس و طالع مقتول منحوس قمر بنظر تربیع
باشد تا عمل مؤثر آید باید که دقائق عمل از بخور و نظر بت کند و شرائط فرو نگذارد این است





ف اگر قصد هر نوشته با خود دارد خلق مطیع گردند **الیباء** حکیم گوید خاصیت باء
عربی آنست که چون بگیرند پوست مار سیاه و بیست و نه برو بخون کبوتر سفید نویسد و
بخور از پوست مار و زا سوکند و وقتی که قمر در برج سرطان باشد بنظر سعد پس مشتری پس
خوب باید با سوم همراه کرده در چشم کشد کل چشم دفع شود و اگر زهرهٔ ادمی با آن ضم کرده چشم
کشد اشخاص و جانها را عیان ببیند هر چه بپرسد جواب دهد اگر بنویسد بیست و نه بای عربی بر
پوست شیر در مربع مستطیل و دو عمود در وی کشد شش ب طرف راست و ۶ ب طرف چپ عمود
بکشد البته سکه که کفنه اگو کبیه حرف باء را صد بار بنام شخصی بر زبان راند بهان ب از عیبت و
بهتان نسبت بنا مل بند شود و اگر همین عمل بر حریر سفید نویسد با خود دارد زبان همه حلائق
نسبت بخو بسته شود و صاحب دره النظم آورده که هر که بر ورق پاك صباح روز پنجشنبه بعد از طلوع

اثبات حرف یا از اسماء مکرر کتابت کند بعد اسماء که در وسط آن حرف ی است مثل لفظ حکیم و علیم و آن
پنجصد و شصت اسم است در ذیل هر اسمی از آن اسماء کتابت کند اثر وی قبول‌تر و قوی‌تر شود و بعضی گفته‌اند که
صد بار کتابت کند یعنی حاصل الضرب عدد در نفس خودش پس نوشته را با خود نگهدارد از جمیع
محرمات باز ماند و از جمله منهیات شرعی احتراز کند افسرده گردد فهم وی زیاده شود و جودت ذهن وی
بیفزاید و اگر جزء زاهرا در مرتبه بگوید از خلق بی‌نیاز گردد **اما یاء هیمنکی** که در قمر او اینست
خاصیتش آنکه چون بنویسد بر کاغذ حریر سفید بمشک و زعفران و گلاب بوقت نوشتن عود بخور
کند و نوشته را با خود دارد یا بعمل کند که قمر در ثور باشد متصل بزهره دارنده او را هر که ببیند
مطیع شود و فرمانبردار گردد باید که در کل اعمال رعایت آداب عمل بجا آورد و از خدا بترسد و از
برای نفس و هوای و عناد و تعصب در دوستی و دشمنی اختیار عمل ننماید که عاقبت بعذاب الیم معذب
گردد چون عمل محبت کند از برای حلال کند و چون دفع خصم کند مطابق شرع رعایت مظلومی
نماید که دفع ظالم و اعانت مظلوم باعث خیر خلق الله است **مقصد چهارم در علم**
هیمیا بدانکه هیمیا علم تسخیر است و آن معرفت احوال سبعه سیاره است از جهت تصرف
ایشان که فواعل علویه اند در قوابل سفلیه و دعوات و خواتیم و بخورات ایشان و تسخیر و خلوه و عزائم
جنیان و معرفت اقداح و مناول و این علم نهایت شریف است تا وقتیکه استاد کامل هم نرسد بارتکاب
این اعمال مبادرت ننماید که بسیار خطرناک است و چون این اعمال بهوای استاد کامل نشاید لهذا
اختصارا این مقصد را در هشت فصل اولی انگاشتیم

فصل اول در تعویذات کواکب

جدول معرفت مهتاب ساعات معراج ایام ولیالی										تعویذات کواکب
ساعات	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	[illegible]	ع۱۱۱۹ ۹ ۹۹۹
چهارشنبه	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر		طرع ۱۱۹۹۶۱ ح
پنجشنبه	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ		۱۷۱۷۹۹۱۶۱۶
جمعه	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد		صعط ۹۶۱ ۴۷۱
شنبه	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری		للللل ۴۱۷۹۹
یکشنبه	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره		۹ ۱۹۱۶۹۱۴۷۱
دوشنبه	زحل	مشتری	مریخ	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل		اا۱۴۶۱۱ و ۶۱۴
سه شنبه	شمس	زهره	عطارد	قمر	زحل	مشتری	مریخ	شمس		طهطلا ۹۱۱۷۳۶ س

اگر کسے خواهد که از آفات بلیات محفوظ باشد پس اول نام اورا از حیفا ابجد بطرح هفت شمار
کند مثلاً نام احمد لکریم اح م د ل ک ر ی م این را بطرح هفت باقی ماند (ء) پس ستارهٔ مشتری

۱ ۸ ۴۰ ۴ ۳۰ ۲۰ ۲۰۰ ۱۰ ۴۰

ذاتش طلسمے که مشتری دارد بر انگشترے طلا بوقتے که ساعت مشتری باشد کنده نماید و از
دست خود گاهے جدا نکند گاهے آن شخص تنگدست نخواهد بود و از اهل عزیز داشته و پیش هر
شخصے که رود با عزت واپس آید اگر خونے باشد سلطان از آن خون درگذرد و اگر دزدے پیش او آید بر
مال او دست اندازی بکند اگر نظر دزد بر انگشترے او افتد هرگز بر مال او دست دراز نکند هرگاه
این انگشتر از او در دست باشد جمع کند بر حلال تا انگشتر بیرون نکند انزال نگردد و اگر دست در
مال اندازد یعنی بجز خداوند تعالی آن مال را سه چند مضاعف گرداند اگر آن انگشتر در دست
باشد مار اید از آن بگزد و زهر آن تاثیر باو نخواهد کرد اگرچه صد جا گزند ساند و اگر آن انگشتر را

در دست سلطان عظیم الشانی باشد هیچ پادشاهی بر او غلبه نکند اگر این انگشتری در دست
باشد دست خود را بالا کرده اسم خود و اسم کواکب را بالعکس خواند و وقت نظر بطرف آسمان
بکند همان کوکب بنظر آید اگر شب چهاردهم وقتی که ماه کامل گردد و نظر بر آن کند آن کواکب را
یاد کند چند دفعه بخواند مژه بر مژه نزند موکل بنظر آید هر مطلبی که باشد از او طلب نماید
فی الفور حاصل شود اگر در صحرا رود و روز روشن باشد انگشتری را در میان زمین دفن کند
فی الفور آفتاب گرم شود بلکه در زیر ابر آید هر گاه کسی خواهد که موکل ستاره خود ببیند بر لب
دریا رفته اول اسم موکل را دریافت نموده پانصد مرتبه بخواند تا آنکه شکلی هویدا شود همراه
آن شخص سخن گوید با فصاحت و بلاغت کلام شود هیچ خوف و ترس نخواهد بود **فصل**
دویم در عمل زحل هر گاه کسی خواهد عمل زحل کند یعنی موکل را مسخر کند اسم آن را
چنین حساب کند از خود جدا کند پس اول زا دوم حا سوم لام ما الاخبار شد اسم خود و اسم
پدر خود و روز شامل کند بطریق ملفوظی آنرا مرتب سازند پس هر حروفی که متصل ستاره
آید با تراجع نموده اسم موکل را نام بتعداد حروف خوانده شود یعنی وقتی که شب از نصف بگذرد
شروع کند پرهیز از لذیذات و از جمیع گوشتها و از جماع و از شیرینی و روغن و هر گاه در
اثنای خواندن از این چیزها یکی را بخورد عمل خراب شود بلکه خوف جان دارد و هر قدر که
حروف باشند همان قدر روزها خوانده شود روز آخر که عملش تمام شود قدری نخودرا
تماشا کند و عروج ماه شروع کند تا آخر و قبل از شروع عمل این تعویذ را با مشک و
زعفران و گلاب بر کاسه چینی نوشته جایی که برای خواندن این عمل مقرر کند بر چهار طرف
خانه بپاشد مگر حساب حروف نام خود و نام ستاره و روز بکوشش و سعی تمام الفاظ سازند
والا محنت بر باد شود این را بخوبی ملاحظه نمایند و تعویذ این است

۱۲۷۹۱
۱۶۵۹۷۱
۴۴۷۱
۶۵۷۱
۰۹۱۶۴۷۱
۳۷۱
۵۹

فصل سیم عمل شمس هرگاه کسے خواهد شمس را تسخیر کند بدین نوع است اول این سه طلسم را نوشته تا هشت روز در آب جارے انداز دو وقت انداختن یک وقت معین کند بعد از هشت روز این عمل را یکهزار مرتبه تا چهل روز بخواند پرهیز مثل عمل زحل است و عروج ماه شروع کند یعنے روز یکم ماه ابتدا نماید شب بعد نصف شب شروع کند نهایت مجرب موکل خوب خاصیتے دارد که بوقت شب پر متکبر ملک اشر فعلیت عمله بضرب تا ربیدا شود

طلسمها اینست

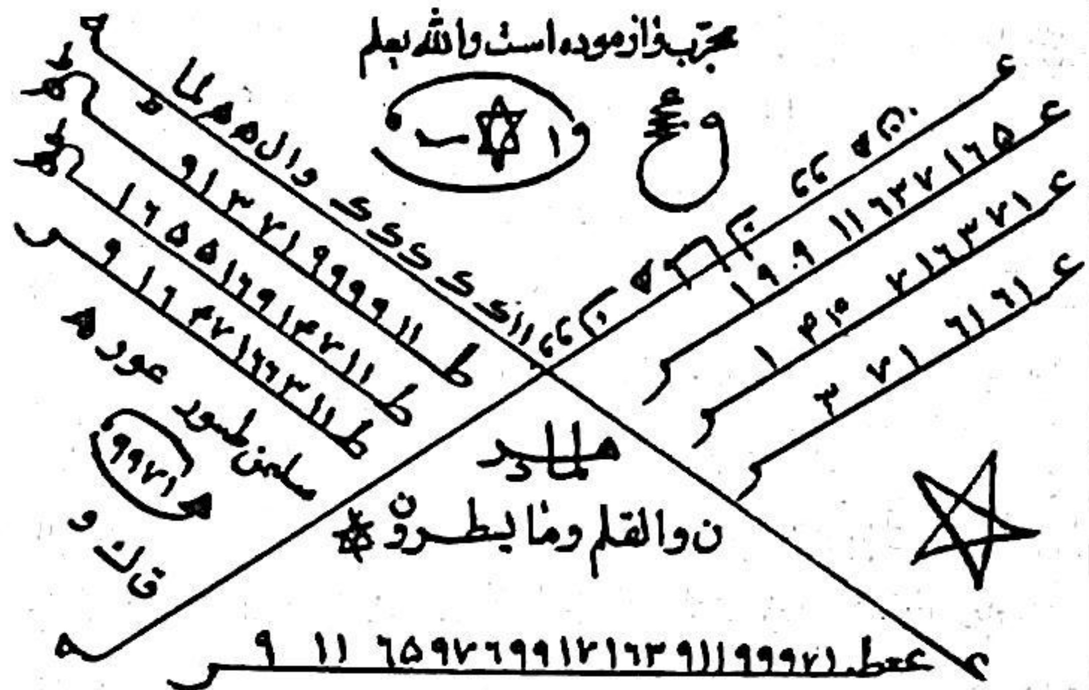
طلسم ثانی

طلسم ثالث

عمل خواندن یا شارنعده واش ادعمل طاش شمعون یا سمسائیل بحق الله الصمد طهر قسم که

بخورات در عمل زحل نوشته شد همان نوع باید کرد این عمل را بطرف مغرب بنشیند هر دو آزموده
هستند نهایت مجرب این عمل بزبان سریانیست معنی حروفها را در اتمام رساله نوشته خواهد شد
معلوم نمایند **فصل چهارم در عمل قمر** بدو نوع است نوع اول بروز سه شنبه
عروج ماه اول غسل کند هزار مرتبه بعد غسل بر لب دریا سوره اخلاص را بخواند بعد از آن جائے
که برائے خواندن مقرر کند انجا را صاف و پاک کند وقت شام بدین خطے بکشد و بکشیدن خط
سوره معه موکلات یکصد مرتبه بخواند وقت خواندن با کسے سخن نکند و کسے روبروان نباشد
و این سر را با کسے نگوید از ابتدائے شروع عمل تا انتهاء از این عمل پیش هیچ کس اظهار نکند
بخوراتے که بالا در عملهائے زحل و شمس نوشته شد همان نوع بعمل آرند و بعد نصف شب عمل را
شروع کند که شب چهارشنبه باشد تا چهل و یکروز و عمل قمر که خواص خواند نست بسم
اللہ الرحمن الرحیم قل هو اللہ احد یا جبرائیل اللہ الصمد یا میکائیل لم یلد و لم یولد یا اسرافیل
و لم یکن له کفوا احد یا عزرائیل هر شب یکهزار مرتبه بخواند شب چهل و یکم یکهزار و یکصد مرتبه
بخواند سوائے نان جو و نمک و برنج نمکدار بے روغن و دال هر قسم بے روغن بخورد و از جماع پرهیز
نماید تعویذ یکم نوشته میتواند از روز دهم بشب یازدهم از مشک و زعفران نوشته همراه
بخور بسوزاند بوقت بخور اول تعویذ را بر آتش گذارد وقتیکه آن تمام بسوزد بعد از آن دیگر
بخورات را بخواند بهمین نوع روز بیستم شب بیست و یکم تعویذ را نوشته معه بخورات بخواند
و همین نوع بروز سیام شب سی و یکم تعویذ را نوشته معه بخورات بخواند علی هذا القیاس روز
چهلم شب چهل و یکم تعویذ را نوشته معه بخورات بخواند **عمل دوم قمر** اینست که این
تعویذ ها را بنویسد خط نکشد و پرهیز نماید نهایت فایده دنیا و دین است هیچ خوف و خطر
نیست و اما شرط اینست که در خواندن و در پرهیز و غیره نهایت سعی و کوشش نماید

این شر طلسمها بکثر ملعون شود تمام محنت برباد رود و هرگاه در هر دو نوع جامعها را معطل نماید عملرا بخواند سریع التاثیر خواهد بود در اثنای خواندن کار بخاصه شروع را قصد نکند در نمازهای فرض نیز خود بلا ذات شرائط خواند باشد هرگاه در این اثنا اتفاقا جنب شود فورا غسل کند تعویذ این است



مگر ن والقلم وما یسطرون آیه قرآن شریف است در تعویذ نباید نوشت که گناه کبیره است فصل پنجم عمل مریخ اینعمل هم بر دو نوع است نوع اول علویت وآن اینست که شب چهاردهم که ماه کامل شود اینعملرا شروع کند تا ۲۸ روز بلا ناغه بخواند و در خواندن اگر بیمار شود در دهه اول باکی نیست عملرا معطل نماید هرگاه در دهه ثانیه بیمار شود هرگز تارک نشود اینعملرا که اگر تارک شده این موجب هلاک خواهد بود پس باید که در هر حال پرهیز کند یعنی از خوردن از مجامعت ازانهم در حال پرهیز بالا نوشته شد همان نوع بعمل آرند واینعمل هر شب هفتصد هشتاد مرتبه بخواند وعمل دوم اینست که این طلسمها را

بر سفال آب نا رسیده نوشته هر شب بر هفت سفال نوشته در آتش اندازد وقتی که آتش سرخ شود
سفالها را در دریا اندازد و وقت انداختن همین کلمات را با تصلح تمبر بخواند کلمات این است
اجبوفی یالمرتیخ طرانخ طرائق بجق یامیکائیل و طلم این است

۳۹۱ لماک لعہ ۶۳ ۹۱ مل — طسم ۱۱۶۳۱۱ الماع ۱۶۱ ۵ ۶

ط ا ءءء ۱۱۹۹۶۱ک ۹۱ ر — ۱۲۱۹۳۱۴۱۶۵۶ ۱ ۱۹

طع ۳ ا لما ا ک ۲۱ ط — کعطھ ۲ ۱۲۱۱ ۹۹ ۱۱ و

۱۲۱۹۹۱۶۱۲۳۳۴۱۹۵ — ۱۲۳۶۱۱۹۱۲۴۴۶۱۱ ۵ ۱۶

عسط ۵ ۱۲۳۶۹ ۱۱ ۹ — ط ۶ ۱۲۳۶۰۱۱ ۱۱۳ ۶ ۱۱

ک ۱۹۱۱ — ط۹۹۹۶۱۱۲۳۳ ۳۴۱ ک

ا ح ک ص ل ک مروا ک ل — ط ۱۲۳۶۱۱۹۱۲۱۹۱۹۳۱۱۹

ط ۶ ۲۱ ۹۹ لمساک ★ م

فصل ششم عمل عطارد

وا ین عمل از همه عملها با الاثر است و طریق خواندن اینست
که این عمل را بر لب دریا تا بیست و یک روز هر روز یکهزار مرتبه بخواند یعنی در هر شب و هر روز در
میدان بوده باشد عامل در این ایام در شهر نیاید در تابستان این عمل کند سوای نان
جو و نمک چیزی نخورد و شرایط پرهیز آنچه بالا نوشته شد بعمل آرند عمل اینست که یک
سر خر را بیارند شب اول بوقت خواندن و بر وی کذا نوشته هزار مرتبه بخواند بعد از آن آنرا در
دریا اندازد بوقت صبح اینرا ببیند اگر از جای بافت یا در دریا یا لب دریا بنظر عامل آمد باز
یکهزار مرتبه بخواند اگر بنظر او نیامد خواندن احتیاج ندارد مگر تا شام لب دریا بگردد و آنرا

ببیند بهمین نوع تا بیست و یکروز بخواند بروز بیست و دوم بوقت صبح با فتح و ظفر هر طرف که خواهد برود فلان خدا را ببیند هرگاه صاحب عیال و خانه باشد اول غسل کند بوقت داخلشدن خانه یک گوسفند را خیرات کند بعد از آن با عیال و اولاد خود کما الرشد کلام کند مکرر در این باب بتاکید تمام است که بغیر تصدق داخل خانه نشود و هرگاه دست رسد گاو را تصدق کند اگر دست نرسد گوسفند خیرات نماید صاحب ستگاه شود و عمل خواندن اینست صبرا امار عقلی با ستکفا اسل محمر عطارد لب یا سر یا ایل و بعد اتمام عمل هر روز سوره اخلاص را یکصد و نوزده بار بخواند شب آخر دو صد مرتبه بخواند پس از خواندن بعد از خواندن هر شب غسل کند بعد از آن بخواب رود و با کار دیگر مشغول نشود و لباس هم پاکیزه و خوشبو دار بپوشد **فصل هفتم عمل مسخر** اینعمل بر سه قسم است قسم اول در طلسمات قسم دوم در عمل خواندن بغیر طلسم قسم سوم در سفلیات **قسم اول** در طلسمات بعینه این عملیست عروج ماه شروع کند تا چهل و یک شب هر شب این طلسمات را چهل و یکمرتبه نوشته از مشک و زعفران بوقت صبح تمام طلسمات را داخل دریا کند غسل کند تا وقتیکه غسل نکند با کسی سخن نکند تا چهل روز بهمین طریق روز چهل و یکم فقط شب باقیمانده بر دریا رفته عملیکه برای خواندن در قسم ثانی نوشته شد آنرا دو هزار و نه مرتبه بخواند تا وقت طلوع آفتاب نماز صبح را خوانده غسل کند خود را از خوشبوها معطر سازد و لباس نو بپوشد بجای مخلی بنشیند فلان حق تعالی را مشاهده نماید طلسمات هذا

۳۶۲
کا ۱۹۱ لمہ ۱۶۱/۱۷۱ ۴۲۱ ک ع ۱۲۷۱۹۱۲۷۶۹۳۱۲ ط ۱۲۶۴۲۱۶۴۲۱۶۵۱۱۱۱

ما ۱۴۱۷۱۱۱ ۱۶۳ ۵۹ ہ ع ۱۵ ۱۷ ۵۶۳ ۱۶۲ ۵۹۳ ۱۱۱ ل ۱۲۳۶۱۱ م ۵۶۳ ھلے
ما ۱۳۲۱۶۲۱۳۲۱۶۲ ہ

م ۱۲۱۶۲۱۴۷۱۷۳۱۶ ه لملی و ۱۶۱۲۴۱۹۵ ۱۶۱۵۱۳ ۱۶
م ۱۲۱۲۲۱۶۱۲۴۱۵۹ ه

ص ۱۲۴۱۱ ـــ ـــ ـــ ۳۶۱۷ ۱۱ ۱۹۹۱۷ ۳۶۱۷۴۱۱۶۱۱۷ ۴۱ م

ط ۱۷۱۷ ـــ ۲۶۷۷۷۸۸۲۲۶۱۹۱۷۴ ۱۱۱ ۳ ۶ م

عف ۱۱۱ ۳ ✡ ۴۴۴ ۴ ۴ ۴ من ۱ ول س

هر شب این پانزده طلسم را بعینه تمام تا چهل شب بهمین عنوان نوشته باشد **نوع ثانی**
عروج ماه غسل کند جامهای نو پوشیده مخلی بنشیند این عمل را هر شب یکهزار و پنج صد
بیست و یکبار بخواند هر تسبیح سه مرتبه هر دو دستهای خود را بر زمین زند بگوید سهراب سهراب
دانیال یعقوب سلیمان حمحمه علی جد تا چهل شب بهمین نوع بکند شب چهلم و یکم خداوند
عالم بمراد و مطلب خواهد رسانید عملش نهایت سریع التأثیر است و بخوف و خطر است پرهیز
مثل دیگران که بالا نوشته شد **قسم سیوم** شب چهاردهم ماه این عمل را شروع کند اول
آن روز روزه بدارد لباس خود را از عطر خوشبو معطر سازد وقت شام این سه طلسم را از
مشک و زعفران نوشته در کوزه که پر از آب و گلاب باشد میان آب بمالند هر وقت در روز یا
در شب یا در میان نان خوردن آب بخورد از همین کوزه آب بخورد دیگر آب نخورد تا چهل و هشت
یوم وقتیکه یک کوزه خلاص شود باز روزه بگیرد و طلسم نوشته همانطور عمل نماید این عمل را تا
چهل و هشت شب بخواند بعد نصف شب بخواند عمل این است حرادسرم سربانی ودم
دماومنه یعقوب داود خلیفه [illegible] شب پنج صد مرتبه بخواند تا آخر طلسمات نوشتن اینست

ک ۱۱۱ ۹ ۴ ۱۹۹۱ ک ما کسکفاع م کعفس ۲۱ ۴ ع هل

ع ۱۱۹۹۱۶۲ ۳ ۱۱۱۱ ۳ ۶ ۱۱ ۱۱ ۱۱۱ ۹ ۴ ۴ ع ۱۱۱ ــ ۳ ــ ۳ ۶

فصل هشتم عمل نهم عمل این بجهت قسم زیر نظر فقیر است مکرر بکرات بتجربه رسیده
باشد نوشتیم و این اینست که شب چهارشنبه شروع کند تا شب چهارشنبه دیگر اگر بمطلب خود
کامل نرسید باز تا شب چهارشنبه دیگر اگر باز بمطلب نرسید تا چهل شب علی هذا القیاس
بخواند حروفهای نام خود و نام مطلب را عدد حروفهای آنرا جمع نموده بهمان تعداد بخواند بر هیز
مثل دیگر عملها که بالا نوشته است بعمل آرند عمل خواندن اینست نقل کنتر دماء نقل هرف
کردمائی اشتد احد احد بحق الله الصمد یا جبرائیل سن سن دیماوند **مقصد پنجم در**
علم کیمیا که حکماء آنرا از نظرها مخفی داشته اند پوشیده بالخفاء آن بر کاشته اند مختصر
بر اصلاحات این علم بوجه تفصیل در چهار فصل و یک خاتمه بیان مینمایم علم کیمیا آنست که ارباب

مشابعت فلزات بقوت تدابیر کامله از مرتبهٔ نقصان بدرجهٔ کمال رسانند کاملترین فلزات
فضه و ذهب است و در این علم کتب و رسائل بسیار تصنیف شده و تشریح این علم بروجه
تفصیل در اینجا گنجایش ندارد اما مجملی بیان میکنم تا بر بعضی از اصطلاحات این عمل واقف شوند

فصل اول در بیان اصطلاحات این علم ارواح و آن عبارتست از زیبق و نشادر و اقسام
کوگرد و زرنیخ و انواع اینها که معدنی اند زیرا که آتش قیام ندارند اجساد مراد از فلزات سبعه است
ذهب و فضه و آرزیز و سرب و حدید و نحاس جسد النفاس مراد از اجزای روانها است که میان
ارواح و اجساد ارتباط دهند حجر اسود مراد از موی سیاه سر انسان صحیح المزاج است که در اعمال
اکسیر اکثر جا بکار میاید اصل مذکر و فرار مراد زیبق است و اصل طار مؤنث عبارتست
از کوگرد و قمر اول عبارتست از نقره و فضه و عطارد و دیگر توتیا عبارتست از جبلاهم و
ثالث مراد از نحاس یعنی مس و شمس و رابع مراد از ذهب مریخ خامس مراد از اقسام حدید است
مشتری و سادس مراد از قلع است زحل و سادس مراد از سرب عقاب عبارت از نوشادر است
و علم اصفر زرنیخ زرد عروس کوگرد صراف نمک تلخ اسد شوره تقطیر عبارت از آنست که
اجزا را باب حل کرده محلول را بواسطه علقم بظرف دیگر گیرند تا صاف و لطیف بچکد سحق آنست
که اجزا را باون سنگ یدستم بسایند تا یکذات شود تصعید آنست که اجزا را در ظرفی کرده و
ظرف دیگر را بالای آن نصب نمایند و لبهای هردو ظرف را زگل و پارچه بند کرده ظرف را بر سر آتش
گذارند تا جوهر اجزا پریده بسطح ظرف بالا چسپد تشویه آنست که اجزا را در بوته یا در قدح نهاده
و قدحی و یا بوته دیگر سرپوش کرده و لبهای هردو را بند نموده بر آتش نرم گذارند تشمیع آنست که
اجزای مرکبه بجائی در رسد که باندک حرارت آتش یا آفتاب مثل موم گداخته شود و چون اجزای
مشمع را بهوای سرد گذارند باز مثل موم منجمد شود تعفین آنست که اجزا را در ظرفی که مناسب آن

باشد در جائی گذارند که عفونت در آن پیدا شود و کرمها بوجود آید حل آنست که اجزا را در شیشه
کرده در زیر زبل یا زمین نمناک دفن کنند تا مثل آب محلول شود عقد آنست که اجزاء محلول را
در ظرف جاجی کرده بر خاکستر گرم گذارند تا منعقد شود و در این فن حل و عقد از جمله اسرار
عظیمه است که مشتملات و فوائدات بدین تدبیر بحالت تکرار عمل بر سر آتش قیام پذیر شود و انتهای
حل و عقد حقیقیه بهفت مرتبه است هر گاه از سحق و تصعید اجزاء فارغ شوند نوبت بحل و عقد میرسد

فصل دوم در بیان صنعت کیمیا بدانکه کیمیا یکی از اسرار الهی است و بجز محرمان اسرار
غیب سزاوار این سر عظیم نباشد در این جزو زمان عموم خلائق که مرتکب این نعمت اند و بجز
بجا تضیع حاصلی ندارد این سعادت بزور بازو نیست تا نبخشد خدای بخشنده قسم اینجز فرا بعد از
مطالعه کتب بسیار این فن معلوم شد که عالمان این علم انچه که در کتاب و رسائل نوشته اند تراکیب
اکسیر صحیح و درست است اما بعضی رمز را که اختتام عمل موقوف بر آنست ننوشته اند لهذا چون
مردم بعمل آن میکوشند بجز نقصان حاصلی نمی بینند بلکه هر گاه استاد کامل این فن هم رسد او از
راه شفقت و عنایت چیزی در این باب هدایت فرماید امید حصول مقصود است راقم اینجز و فرا در
ایام سیاحت با بسیاری از کاملان این فن اتفاق ملاقات افتاد هر یکی را و بعضی را از دیگری با نهم و
احوالات عجیب و غریب برای العین مشاهده نمودم و انچه از زبان صداقت بیان ایشان بگوش و
هوش شنیده ام بی کم و زیاد در این اوراق مندرج میسازم تا هر یک از بزرگان فرخنده بخت بدین
عمل یاد در رسند تا اصل مطلب کامیاب شوند باید نماز ابد تا خیر یاد کنند بعبادت و ریاضت مشغول
[illegible] و بمعارف بیجا صرف نکنند از مستحقان دریغ ندارند هر که نیت خیر نداشته باشد هرگز از او
[illegible]ل راست نیاید یا تمام نرسد **صفت** بیارند [illegible] سیاه یک رنگ
[illegible] من که هر گوشت و پوست آن سیاه و بچه آنها قفسی مشبک عرض و طول از چوب

بسازند که اگر شغال نیز از غث تمام بدان قفس باشند شب و روز از آن قفس بیرون نکنند تا منقار
بخاک یا چیزی دیگر نزنند از دواب خانه را اندرون قفس پیدا شده باشند که در این عمل احتیاط از
خاک شرط است هرگاه [illegible] ابیضه بر آورند بیضه را در آن قفس دیگر بالای بیضه
بنشانند چون بچه بر آرند هفت روز صبر کنند تا بچها اندکی بزرگ شوند پس بگیرند [illegible]
[illegible] ادوار زله تولہ [illegible] امیت صفر یکتولہ [illegible] ورق یکتولہ [illegible]
[illegible] حدید یکتولہ [illegible] کرمانی یکتولہ [illegible] سرخ یکتولہ [illegible]
[illegible] یکتولہ [illegible] نحاس یکتولہ [illegible] یکتولہ [illegible]
[illegible] مجموع یک تولہ [illegible] ، طعام یکتولہ این ادویہ را تا با آب لیمو تر
کرده دو روز سحق کنند تا خشک شود پس با احتیاط ساییده نگاهدارند که از گرد و غبار محفوظ باشد
پس بگیرند یک ماشه از این دارو با بیست و چهار ماشه آرد گندم بخون کوسفند خمیر کنند دانها را
بر بچهای ماکیان بخورانند بچند روز هرگاه آن دارو تمام شود باز یک ماشه از آن بیست و سه
ماشه آرد گندم با خون گوسفند خمیر کنند بعد سه روز بخورانند و بعد تمام شدن باز یک ماشه
دوا با بیست و دو ماشه آرد گندم با خون گوسفند خمیر کرده بدستور بخورانند همچنین در هر مرتبه
یکماشه از آرد کم نموده باشند تا آنکه آرد بوزن دوا رسد نگاهدارند وزن خمیر دوا زیاده نموده باشند
تا وزن دوا چهار ماشه رسد آرد همان یکماشه باشد هرگاه وزن دوا بچهار حصه زیاده تر
از آرد رسد یعنی چهار ماشه دوا و یکماشه آرد دوا نوقت دو ماشه آرد بگیرند و دو ماشه خون و
چهار ماشه دوا بخورانند گاهی از قفس رها نکنند که مبادا چیزی دیگر بخورند که آن مفسد عمل
است فی الجمله بطریقیکه مذکور شد دوا بخورانند تا وقتیکه بزرگ شوند بر تخم آیند پس پوست
بیضه این ماکیان را اگر دوا خورده اند سرخ رنگ میباشد سفیده و زرده آن هم مایل بسرخی باشد

پس بگیرد آن بیضه‌ها را و بشکند زرده و سفیدهٔ آنرا در ظرفی کند آنقدر که بحرارت آتش بگذارند که
همه روغن گردد پس بگیرد هزار مثقال سیماب در ظرف حدید کند بر سر آتش ملایم بگذارند یک
مثقال از این روغن بر آن طرح کند که سیماب مثل شنگرف سرخ شود و منعقد قائم النار گردد و از آن
شنگرف مثقالی بر هزار مثقال سیماب دیگر طرح کند که آن نیز شنگرف شود و هم چنین تا هفت مرتبه
عمل کند بعد از آن یک مثقال از این شنگرف بار هفتم بر هزار مثقال نقره طرح کند طلای کامل
عیار شود و باید وا بماند و نرهد و بخوراند خوراک آن مرغان فقط آرد گندم یا آرد نخود باشد
سوای آن بجز آب چیز دیگر هیچ نخورند اگرچه این ترکیب را تمام نوشته‌ام اما کسی را که تمام از لای این
نعمت را نصیب کرده باشند از او این امر سرانجام خواهد شد الا خلقی در کار ره برسد که بکمال
نرسد **فصل سیم** در عمل اکسیر که از نباتات است و این طریق اکثر معمول اهل هند است
ایزد تعالی بعض نباتات را خواص داده که قطرهٔ چند اگر از عرق آن اگر بر فلز آن سرخ کرده زنند نقره
یا طلای خالص شود آنچه بتحقیق رسیده آکی بفتح الف و تشدید کاف و کسر آن و سکون یای تحتانیه
معروف گیاهی است که در زمین ریگستان پیدا میشود یا مضر مثنی و برگ آن مشابه برگ اکسن مگر فرق
همین است که آن شاخها دارد اگر برگ یا شاخش بشکند شیر سفید بر آید آن یک شاخ است که بعد
دو زرع پیچیده وجب از زمین بلند باشد همان یک شاخ متصل باشد مثل برگهای آن اما چون
بشکند شیر بیرون نیاید اگر این قسم گیاه در ریگستان یافت شود باید که آنرا از بیخ بر کنده در سایه
خشک کند باریک سفوف ساخته نگاهدارند تا بوقت ضرورت یک طوله قلعی گداخته بعد یک
ماشه از آن سفوف بر آن طرح کنند نقره شود بعون الله تعالی **فصل چهارم** در صفت شناختن
کیمیاگران بجهت الابل تمه و علامات توان شناخت اول آنکه او از مردم استغنا سر بشاه و وزیر
فرود نیاورد تا باثر عوام چه رسد دوم آنکه از مردم دور باشد هرگز اختلاط نکند سیم آنکه بابادیه

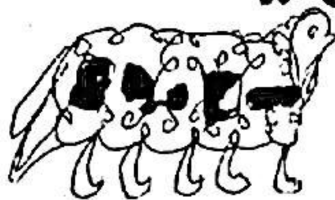
هرگز سکونت نکند چهارم آنکه هرگز حاجت خود پیش کس نبرد زیرا که حاجت بردن شیوهٔ محتاجانست و
او ز احتیاج نیست پنجم آنکه اگر وقتی کسی با او احسان کند در عوض فوراً چیزی بدو خواهد بخشید و
ذاتا خود دگر در غایب شود که باز پیش نظر او نیاید ششم آنکه کیمیاگر هرگز خود را فاش نکند هفتم
آنکه کیمیاگر هرگز سر کیمیا را بکسی تعلیم نکند این هفت دلایل که گفته شد از عمدهٔ آثار کیمیاگرانست
و هر که بخلاف این علامات باشد بیقین داند که او هرگز کیمیاگر نیست بدام فریبش البته نیفتد
که محنت و مال هر دو رایگان رود **خاتمه** در ترکیبات بالمناصفه چند مثالها مرقوم میشود
که بر اداز آن بهره مند شوند **فائده** در ترکیب ذهب بالمناصفه یکمثقال نقره در ذوب با شنجرف
مکلس کند یعنی نقره را در بوته آب کرده و خورده خورده شنجرف بر او زده تا اینکه خاک شود پس از بوته بیرون
آورده در ظرف چینی باب شسته شو کرده که جرم آن بر آید و نقره خالص ماند بیاورد یکمثقال ورق طلای
فرنگی داخل کرده با هیجده نخود [illegible] ۵ بنصف مثقال [illegible] و یکمثقال [illegible]
[illegible] زرگر بهمه را مخلوط کرده سحق بلیغ نماید زاج لاری معادل پنج مثقال در سرکه ریخته تا آب
شده بعد کم کم در او و بر فوق ریخته صلایه کرده و خشک نموده باز صلایه کرده که خوب سحق نموده خشک
شود اندک اندک بر یکمثقال طلای مذاب جرم کند که صبر کند که بوده روی طلا بر فی بازانده که جرم کند تا
تمام شود دو مثقال طلا بر آید رنگ آن خوب و نرمی و رنگین زرین تاب از همه جهت جلای طور طلا
شوره و نمک را مساوی با نشادر کرده طلا را در آتش بسیار گرم کرده در میان این سه دوبار آنها زد
تکرار در عمل موجب نیکی طلا میباشد لیکن اسهلتر از قانون فوق مثلاً نقره را براده کرده مساوی
او ورق طلای فرنگی گرفته در هاون چینی سحق و صلایه نموده با ادویه فوق ذوب کرده نگاه دارد که
حاجت رواست هر گاه خواهد بنا بر طلا آب کند بالمناصفه فضه [illegible]
[illegible] و اسفیداج [illegible] طبرزد [illegible] قلیاب [illegible] ۵ جمیع ادویه را بالمناصفه گرفته

سحق بلیغ نموده در کفچه آهنی بگذارد و قدری صابون را آب کرده بالای ادویه بچه مخلوط نماید بعد هم وزن یکی از دواها از فلفل گرفته سحق نموده و هم وزن یکی از ادویه شیشه سفید آورده نرم کوبیده مخلوط دواها نماید نگاه دارد بوقت کار بیاورد برنج خوب هشت خانی را وقدری دار اشکر بر روی برنج مذکور مالیده بچه بکه از شدت مالیدن برنج خورد شود پس چون معلوم شد که برنج بمحض اشاره خورد میشود هم وزن برنج نقره وزن کرده هردو را در بوته آب نماید همین که نقره و برنج آب شد از آن دوای مذکور دارو بجه و همراه دو غالی هم زده تا اینکه بقدر دو مثقال دوا مثلاً در چهار مثقال برنج و نقره در بوته داخل کرده شود پس بر داشته در ریجه ریخته که نقره با المناصفه میشود که از آتش سفید بیرون میآید و چکش هم میخورد و قابل ساختن اسباب است والله اعلم بالصواب

تمت الکتاب المستطاب بعون الملک الوهاب

بدستور کتابفروشی و چاپخانه

محمد حسن علمی تحریر



شد

